

شناسنامه فارسی در این صفحه بیاید

فراخوان مقاله

چنان‌که در شماره نخست *نامه تاریخ پژوهان*، گفته شد، زمینه فعالیت این فصل‌نامه، تاریخ به معنای عامش؛ یعنی تاریخ ایران باستان، اسلام، ایران دوره اسلامی، معاصر، جهان و مباحث نظری تاریخ و تاریخ‌نگاری است. از این‌رو، گروه تحریر این نشریه، همه صاحب‌نظران، استادان و محققان را فرامی‌خواند که با توجه به بندهای زیر مقاله‌های خود را در زمینه‌های پیش‌گفته به دفتر مجله بفرستند:

۱. مقاله روی یک طرف کاغذ حروف‌چینی و چاپ شده باشد؛
۲. ویژگی‌های کامل نویسنده و مترجم (نشانی، شماره تلفن، رتبه علمی و...)، همراه مقاله فرستاده شود؛
۳. مقاله در دیگر نشریه‌ها منتشر نشده باشد؛
۴. حجم مقاله از سی صفحه حروف‌چینی شده بیش‌تر نباشد؛
۵. برابر نهاد (معادل)‌های لاتین و صورت اعراب‌گذاری شده اصطلاح‌ها و اعلام درج شود؛
۶. جدول‌ها، تصویرها و نقشه‌هایی که برای کامل شدن مقاله سودمند است، همراه آن یا جداگانه ارسال شود؛
۷. ارجاع‌ها به صورت پانوش (پاورقی) و براساس ضوابط ارجاع‌نویسی مجله سامان یابد؛
۸. اطلاعات کتاب‌شناختی، فقط در پایان مقاله (بخش فهرست منابع و مأخذ) عرضه شود؛
۹. چکیده و کلیدواژگان فارسی و انگلیسی مقاله، به آن پیوست شود؛
۱۰. مقاله ترجمه شده همراه با متن اصلی‌اش فرستاده شود.

مجله در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد و مسئولیت مقاله‌ها بر عهده، نویسندگان آنهاست. بنابراین، چاپ مقاله به معنای تأیید درون‌مایه آن یا نظر رسمی مجله نیست.

معیار و چگونگی پذیرش مقالات

مجله، تنها مقاله‌هایی با ویژگی‌های زیر می‌پذیرد:

۱. تحقیقی - تحلیلی؛
۲. مستدل و مستند؛
۳. نوآورانه یا نوپردازانه؛
۴. برخوردار از ساختار منطقی و انسجام محتوایی لازم؛
۵. برخوردار از ارتباط لازم و کافی با مسئله یا موضوع بحث؛
۶. برخوردار از روانی و رسایی لازم و سبک نگارشی مطلوب.

فهرست فارسی اینجا بیاید



درآمدی بر دوران تثبیت حکومت قطب‌شاهیان

محمود صادقی علوی*

چکیده

سلطان قلی قطب شاه که از بازماندگان قراقویونلوها بود، چندی پس از هجرت به هند و پیوستنش به دستگاه حکومت بهمنیان، توانست در ۹۱۸ هجری قمری حکومت قطب‌شاهیان را در گلکنده بنیاد نهد. سلطان قلی و جمشید، جانشین او گام‌هایی در راه استواری این حکومت نوپدید برداشتند. اگرچه قلمرو حکومت قطب‌شاهیان در دوره این دو حاکم گسترش یافت، به شایستگی تثبیت نشد؛ چنان‌که پس از مرگ جمشید به آشوب‌های داخلی فراوانی گرفتار آمد و تنها رسیدن ابراهیم به حکومت و دوران‌دیشی‌های وی، این ناآرامی‌ها را پایان داد.

ابراهیم پس از دستیابی به حکومت، نیروهای نظامی و دیوانی را دوباره سازمان داد، قلعه گلکنده را نیز باز ساخت و افزون بر اینها، دولت‌مرد برجسته‌ای را به نام مصطفی خان اردستانی، به منصب میرجملگی منصوب کرد. حکومت قطب‌شاهیان، با تلاش‌های سلطان ابراهیم قطب‌شاه و مصطفی خان اردستانی، میرجمله او و پس از دو جنگ با حاکمان بومی دکن و یک جنگ با رامراج، حاکم هندو مذهب و بیجانگر و شکست خوردن او، به ثباتی درخور دست یافت؛ ثباتی که جانشینان سلطان ابراهیم با بهره‌گیری از آن توانستند دوران زرین حکومت قطب‌شاهیان را بسازند.

کلیدواژگان

قطب‌شاهیان، ابراهیم قطب شاه، میرجمله، مصطفی خان، رامراج.

* دانش‌جوی دکتری تاریخ اسلام.

برپایی حکومت قطب‌شاهیان

پس از برافتادن حکومت قراقویونلوها به کوشش آق قویونلوها، کودکی قلی نام و کمابیش دوازده ساله از بازماندگان خاندان قراقویونلو، در ۸۸۳ هجری همراه عمویش، الله‌قلی به سوی دکن روانه شد تا در آن‌جا به پشتیبانی بهمنیان زندگی‌اش را پی بگیرد و پلکان رشد را بالا ببرد؛ زیرا پیش‌تر از این در سفرهای تجاری با آنان آشنا شده و دانسته بود که آنان، غلامان ترک را برای سامان‌دهی کارهای کشوری و لشکری پاس می‌دارند.^۱

قلی پس از رفتنش به هند، به دربار محمد شاه سوم بهمنی (۸۶۸-۸۸۷ ق) رفت و به دلیل اینکه در فن حساب و خوش‌نویسی چیره‌دست و در کارها امانت‌دار بود، نزد درباریان اعتبار و عزت فراوانی به دست آورد تا اینکه در ۹۰۱ به پاس سرکوب کردن توطئه‌ای بر ضد سلطان محمود بهمنی (۸۸۷-۹۲۴ ق)، به حکومت منطقه تلنگانه^۲ گمارده شد.^۳

سیر نزولی پیوسته قدرت بهمنیان، زمینه استقلال حاکمان تابع را در ایالات فراهم می‌کرد. سلطان قلی نیز همچون دیگر حکومت‌های تابع بهمنیان (نظام‌شاهیان، عادل‌شاهیان و...)، چند سال پس از آنها (۹۱۸ ق) در گلکنده^۴ استقلال خود را اعلام کرد.

۱. بی‌نا، «مقاله نخست»، *تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه*؛ غلامحسین خان خانزمان خان، *تاریخ آصف جاهیان*، ص ۸؛

Minorsky, v. the qara-qoyunlu and qutb-shahs, *bulletin of the school of oriental and African studies*. volum 17, 1995, p71.

خاندان سلطان قلی، پیش از این برای تجارت به هند می‌رفتند و سلطان قلی، باری در کودکی همراه عمویش الله‌قلی در سفری تجارتي به هند رفته بود. تاریخ این سفر در منابع نیست، اما بر پایه قرینه‌ها می‌توان گمان زد که این سفر در نخستین سال‌های چیرگی آق قویونلوها بر قراقویونلوها (کمابیش در ۸۷۷ قمری) بوده باشد. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: عباس اطهر رضوی، *شیعه در هند*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ج ۱، ص ۶۲؛ رضیه اکبر، *نظم و نثر فارسی در زمان قطب‌شاهی*، ص ۱۰؛ غلامحسین خان خانزمان خان، همان؛ روبرت رویمر، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، ص ۲۲۹.

۲. Tilangana، جایی در دکن است که از شرق به دریای شور و خلیج بنگال، از شمال به منطقه اورپسا و از غرب به محمد آباد و از جنوب به کرناتک می‌پیوندد.

۳. بی‌نا، «مقاله نخست»، *تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه*؛ سید علی عزیز الله طباطبا، *برهان مآثر*، ص ۱۴۵. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: محمود صادقی علوی، *قطب‌شاهیان (تاریخ سیاسی و فرهنگی - مذهبی)*، ص ۱۵.

4. Golkonda



وی بی‌درنگ پس از این کار، تشیع را مذهب رسمی قلمرو خود خواند^۱ و به دنبال آن، نام شاه اسماعیل صفوی را نیز در خطبه بر نام خود مقدم ساخت^۲.

دوران پناهندگی ابراهیم قطب شاه (۹۵۰-۹۵۷ ق)

ابوالمظفر ابراهیم قلی، پسر کوچک‌تر سلطان قلی قطب الملک، بنیادگذار حکومت قطب‌شاهیان بود. وی در ۹۳۶ زاده شد^۳ و در اواخر دوران حکومت پدرش، دژدار قلعه دیورکنده بود^۴. هنگامی که سلطان جمشید قطب‌شاه پس از کشته شدن پدرش به حکومت رسید (۹۵۰ ق) و از سوی قطب‌الدین، برادر بزرگش را کور کرد و خاطرش از او آسوده شد، در پی دست‌گیری ابراهیم، برادر کوچک‌ترش افتاد تا زمینه توطئه او را بر ضد سلطنتش، از میان ببرد. از این‌رو، به دست‌گیری وی فرمان داد. او در آن هنگام در قلعه دیورکنده بود. ابراهیم پس از مشورت با گروهی از نزدیکانش مانند حمیدخان و دلاورخان، چنین دریافت که برای برکنار ماندن از بدخواهی‌های برادرش، به بیدر^۵ نزد علی‌برید (۹۵۰-۹۸۷ ق) برود. از این‌رو، بدان‌جا رفت. هنگامی که به نزدیکی بیدر رسید، علی‌برید گروهی را به استقبالش فرستاد. وی در روزهای نخست او را بسیار پاس می‌داشت؛ زیرا بودن او را در بیدر، بهانه خوبی برای حمله به گلکنده و فتح سرزمین‌های قلمرو قطب‌شاه می‌دانست و بنابراین، در زمان کوتاهی به گردآوری لشکر و ساز و برگ جنگ پرداخت و همراه ابراهیم به سوی گلکنده روان شد. حکومت جمشید در آن روزگار، هنوز استواری و ثبات نیافته بود

۱. بی‌نا، «مقاله نخست»، *تاریخ سلطان محمد قطب شاه*. برای آگاهی بیش‌تر درباره برپایی حکومت قطب‌شاهیان، ر.ک: محمود صادقی علوی، «تأسیس حکومت شیعی قطب‌شاهیان در هند»، *نامه تاریخ پژوهان*، ش ۵، ص ۵۷.

۲. میر عالم، *حدیقه العالم*، ص ۳۲؛ محمد هاشم خان، مخاطب به خافی خان نظام الملکی، منتخب اللباب در احوال سلاطین ممالک دکن، گجرات و خاندیش، تصحیح سر ولزلی هیگ، ج ۳، ص ۳۷۰.

۳. بی‌نا، «مقاله نخست»، *تاریخ سلطان محمد قطب شاه*.

۴. غلامحسین خان خانزمان خان، همان، ص ۱۲.

۵. Bidar، پایتخت حکومت برید شاهیان در دکن است.

۶. محمد بن قاسم هندوشاه، *گلشن ابراهیمی/ تاریخ فرشته*، ج ۲، ص ۱۶۹.



و افزون بر این، بیش‌تر امیران و سپاهیان بر اثر درشت‌گویی و تندخویی جمشید، از او آزرده بودند.

از این‌رو، جمشید حضور مستقیم را در برابر لشکر علی‌برید به مصلحت ندانست و در قلعه استوار گلکنده متحصن شد. علی‌برید قلعه را محاصره کرد و هنگامی که خبر محاصره به شاه طاهر، پیشوای برهان نظام‌شاه (۹۱۵-۹۶۱ ق) رسید، ماجرا را برای نظام‌شاه چنین بازگفت: علی‌برید قصد دارد بر سراسر دکن حکومت کند و اکنون که به بهانه پشتیبانی از ابراهیم، به فتح گلکنده روان شده است، اگر در این کار توفیق یابد، قدرت‌ش افزایش خواهد یافت. افزون بر این، نظام‌شاه و قطب‌شاه پیش از این، پیمان‌نامه اتحاد امضا کرده بودند. از این‌رو، نظام‌شاه برای کمک به جمشید به گلکنده رفت و در راه، قلعه کوهیر^۱ را گرفت. این قلعه در سرزمین فرمان‌روایی برید شاه بود و هنگامی که این خبر به علی‌برید رسید، وی از این روی که تاب و توان جنگیدن را در دو جبهه در خود نمی‌دید، محاصره گلکنده را رها کرد و به سوی بیدر راه افتاد. وی در همان هنگام می‌خواست اسب و فیل‌هایی را که ابراهیم همراه خود آورده بود، از او بگیرد و خودش را بکشد تا دست کم اگر در فتح گلکنده موفق نشد، از این نبرد سهمی برده باشد. ابراهیم که از این ماجرا آگاهی یافت، با گروهی از همراهانش در میانه راه از علی‌برید جدا شد و به رامراج^۲، حکمران هندوی ویجانگر پناهنده شد.^۳

هنگامی که وی عازم ویجانگر بود در مرز سرزمین‌های مسلمانان و هندوها، هندویی به نام بامانام پندی که گروهی دزد را دور خود گرد آورده بود، از حضور ابراهیم آگاه شد و در نامه‌ای این موضوع را به جمشید اطلاع داد. جمشید با فرستادن پول و هدایایی به بامانام پندی، از او خواست تا ابراهیم را دست‌گیر کنند و به گلکنده بفرستند.

1. Kohir.

2. Ramraj.

۳. بی‌نا، «مقاله دوم»، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه؛ منشی قادر خان، تاریخ قطب‌شاهی، ص ۷-۶؛ سید علی عزیزالله طباطبا، همان، ص ۱۶-۳۱۵. نویسنده برهان مآثر، به خطا نام نظام‌شاه را در جای عادل‌شاه آورده است.



ابراهیم که با همراهان اندکش نمی‌توانست در برابر بامانام پندی بایستد، در نامه‌ای از رامراج کمک درخواست کرد. رامراج نیز پذیرفت و نامه‌ای تهدیدآمیز برای بامانام پندی فرستاد و به او یادآوری کرد که چنانچه آسیبی به ابراهیم برسد، به‌سختی او را سرکوب خواهد کرد. بنابراین، او به ابراهیم آسیب نرساند و ابراهیم در سلامت به ویجانگر آمد.^۱ رامراج او را در آن‌جا به گرمی استقبال و پذیرایی و همه زمینه‌های آسایش را برایش ابراهیم فراهم کرد؛ زیرا ابراهیم شاهزاده‌ای از سرزمین همسایه بود و می‌توانست در آینده برای وی سودمند باشد.

زمانی پس از حضور ابراهیم در ویجانگر، رامراج اقطاع عنبرخان حبشی را از امیران حکومتش که در آن ایام مغضوب پادشاه بود، به ابراهیم داد. پی‌آمد این ماجرا، پیدایی دشمنی میان این دو فرد بود؛ زیرا عنبرخان از این پیش‌آمد خشمگین بود در پی کشتن او برآمد.^۲ بر پایه گزارش منابع، روزی ابراهیم به سوی دیوان‌خانه رامراج می‌رفت که عنبرخان راه را بر او بست و به جنگ تن به تن پیش‌نهاد داد و شرط کرد که هر کس در این جنگ پیروز شد، اقطاع از آن وی باشد. عنبرخان در این جنگ کشته شد و برادرش نیز که می‌خواست از ابراهیم انتقام بگیرد، به دست یکی از همراهان او به قتل رسید. رامراج در این روزها از عنبرخان ناخشنود بود و از این‌رو، کشته شدن وی نه تنها پی‌آمد بدی برای ابراهیم نداشت^۳، که به دلیل از میان بردن یکی از مغضوبان پادشاه، زمینه خشنودی وی را نیز فراهم کرد.

منابع تاریخی درباره زندگی و کارهای ابراهیم در ویجانگر گزارش‌های فراوانی ندارند، اما از گزارش‌های موجود درباره ابراهیم می‌توان گمان زد که او در هفت سال ماندنش در ویجانگر، زبان تلگو را آموخته و همسری هندو گرفته باشد. او و همسرش بعدها در شکل‌گیری فرهنگ جدید دکن بسیار تأثیر گذارند.^۴

۱. بی‌نا، «مقاله دوم»، تاریخ سلطان محمد قطب شاه.

۲. محمد بن قاسم هندوشاه، همان، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳. همان؛ محمد هاشم خان، همان، ج ۳، ص ۳۷۷.

4. R.M.eaton , kutb shahi , the encyclopaedia of islam , new editoin,1986,volume 4,p,550.



ناآرامی‌های داخلی پس از مرگ جمشید و حاکم شدن ابراهیم قطب‌شاه

امیران و بزرگان حکومت پس از مرگ جمشید قطب‌شاه (۹۵۷ ه.ق)، به سه دسته تقسیم شدند و آشفتگی بزرگی در سرزمین تلنگانه پدید آمد. گروهی از آنان به پشتیبانی از سبحان قلی، پسر هفت‌ساله جمشید پرداختند و بی‌درنگ پس از مردن جمشید، او را به حکومت گماردند. سبحان قلی خردسال بود و از این‌رو، مادرش منصب وکالت و پیشوایی^۱ حکومت را به سیف‌خان عین‌الملک سپرد که پیش‌تر از این، از جمشید رنجیده و به احمدنگر^۲ رفته بود. وی نامه‌هایی برای سیف‌خان فرستاد و همه کارهای حکومت را به او واگذار کرد.

گروه دیگری از آنان که بیش‌تر سرداران سپاه بودند و از سرداری هندو مذهب به نام جکدیور فرمان می‌گرفتند، چنین دریافتند که سبحان قلی خردسال است و نمی‌تواند حکومت را بچرخاند و از این‌رو، دولت‌خان فرزند بزرگ‌تر جمشید را به حکومت برگزیدند. آنان، وی را از قلعه بهونگیر^۳ برآوردند و چند قلعه دیگر را نیز گرفتند.

گروه سوم که دسته‌ای دیگر از امیران و سرداران سپاه بودند، از ابراهیم، برادر جمشید پشتیبانی می‌کردند. بنابراین، جنگی میان گروه نخست (پیروان سبحان قلی) و پشتیبانان دولت‌خان روی داد و سیف‌خان عین‌الملک، پیشوای سبحان قلی موفق شد که دولت‌خان را شکست دهد و او را در قلعه بهونگیر و جکدیوراو را در گلکنده زندانی کند. پس یکی از مدعیان حکومت از میان رفت و حکومت قطب‌شاهی در دوره‌ای به دست سبحان قلی و پشتیبانان وی افتاد.

خودکامگی و غرور فراوان سیف‌خان عین‌الملک در اجرای کارهای حکومتی، موجب رنجیدگی و ناخرسندی بسیاری از امیران و پیوستن آنان به حامیان ابراهیم شد. پیروان

۱. پیشوایی، از منصب‌ها و مقام‌های بسیار بالا در دربار قطب‌شاهیان به شمار می‌رفت؛ چنان‌که در هرم قدرت نظام حکومتی آنان، پس از جایگاه سلطان و پیشوا بود.

۲. Ahmadnagar، پایتخت حکومت نظام‌شاهیان (۸۹۵-۱۰۴۶ق) در غرب دکن مرکزی بود.

3. Bhongir.



ابراهیم نامه‌ها و نمایندگان به طلب ابراهیم فرستادند. او در ویجانگر نزد رامراج بود و رامراج نخست به دلیل جلوگیری از آسیب رسیدن به وی، مانع رفتنش شد، اما ابراهیم به‌رغم خواست رامراج برای رفتن آماده شد و حتی لشکری را که رامراج برای پشتیبانی از او فراهم کرده بود، از وی نپذیرفت؛ زیرا بر این بود که بدون کمک دیگری و با نیروی خود باید به حکومت برسد تا پس از پیروزی‌اش، در کار حکومت خود از دیگری فرمان نگیرد. بنابراین، از همان آغاز حرکت به سوی گلکنده، به گردآوری سپاه می‌پرداخت و امیران و سرداران قطب‌شاهی یک یا گروه گروه به او می‌پیوستند. هنگامی که به قلعه پانگل^۱ در شرق گلکنده رسید و خبر آمدنش به قلمرو قطب‌شاهی پخش شد، کمابیش سه هزار سوار و پنج هزار پیاده به لشکر او پیوستند. قلعه‌داران گلکنده نیز پنهانی پیغام فرستادند که اگر ابراهیم به آنجا برود، قلعه را به وی خواهند سپرد. سیف‌خان که اوضاع را چنین دید، گروهی را از سرداران خود مانند حاجی‌خان و بحیرخان در قلعه گلکنده گذاشت و خود با شماری دیگر از سردارانش، به جنگ با ابراهیم روانه شد، اما هنوز به میانه راه نرسیده بود که از آزادی جکدیوراو با هم‌دستی زندان‌بانان آگاه شد و سرهای حاجی‌خان و بحیرخان، سرداران سیف‌خان را در گلکنده جدا کرد و آنها را همراه با خزانه سلطنت برای ابراهیم فرستاد و سبحان‌قلی را نیز زندانی کرد. سیف‌خان که پس از این روی داد به ماندن در قلمرو قطب‌شاهیان امید نداشت، دوباره به سوی احمدنگر روان شد. وی پیش‌تر؛ یعنی در دوره جمشید نیز به آنجا رفته بود. بر پایه گزارش برخی از منابع، وی نامه‌ای نیز برای گرفتن امان از ابراهیم برای او فرستاد، اما ابراهیم به او امان نداد. بنابراین، ابراهیم در دوازدهم رجب ۹۵۷ به گلکنده آمد و بر تخت شاهی نشست و حکومت چند ماهه سبحان‌قلی به پایان رسید.^۲

1. Pangal.

۲. میر عالم، همان، مقاله اول، ص ۱۱۲-۱۱۱؛ غلامحسین خان خانزمان خان، همان، ص ۱۳-۱۱؛ بی‌نا، «مقاله

دوم»، تاریخ سلطان محمد قطب شاه.



کارهای داخلی سلطان ابراهیم برای تثبیت حکومت قطب‌شاهیان

ابراهیم قطب‌شاه، نخست امیران پیرو خود را نواخت و آنان را به مقامات بالا منصوب کرد. برای نمونه، مصطفی‌خان اردستانی را که در جلوس وی مؤثر بود، به میرجملگی^۱ گمارد و خواهرزاده‌اش را نیز به همسری او درآورد.^۲

ابراهیم در سال‌های نخستین حکومتش، از شرکت گسترده در درگیری‌ها و پیمان‌های نظامی میان حاکمان بومی دکن خودداری کرد و بیش‌تر به ایجاد امنیت داخلی و اصلاح دستگاه دیوانی‌اش پرداخت. او در این کار به اندازه‌ای توفیق یافت که در ارزیابی کارش می‌توان گفت سلطان‌قلی، پادشاهی قطب‌شاهیان را در گلکنده بنیاد گذارد، اما ابراهیم قطب‌شاه بنیادهای این پادشاهی را به‌رغم آشفتگی‌ها و ناآرامی‌های سیاسی موجود در دکن استوار ساخت.

ابراهیم قطب‌شاه، مدیری توانا بود که در دوره حکومت پدرش شیوه‌کشورداری را آموخت و در هفت سالی که در ویجانگر ماند، تجربه‌های فراوانی در این زمینه اندوخت. وی به جای دیوانیان و دبیران قدیم، نیروهای تازه را در دستگاه حکومتی خود به خدمت گرفت و برای آگاهی از وضع پیروان (اتباع) خود در پایتخت و ولایت‌های دور و نزدیک، شبکه خبرچینی و جاسوسی توان‌مندی سامان داد تا کوچک‌ترین خبرها را در هر نقطه از مملکت، به‌تندی به او برسانند. افزون بر این، سامانه‌ای قضایی با جریمه‌های بسیار سنگین پدید آورد که بر پایه آن، کوچک‌ترین تاوان مجرمان، کشیدن ناخن آنان یا قطع اعضا بدنشان بود.^۳ همین سیاست قاطعانه و بدون چشم‌پوشی، امنیت را برای تلنگانه به

۱. میرجملگی، از منصب‌ها و مقام‌های بسیار بالا در دربار قطب‌شاهیان به شمار می‌رفت؛ چنان‌که در هرم قدرت نظام حکومتی آنان، پس از جایگاه سلطان، پیشوا و میرجمله در مکان جایگاه دوم و سوم بودند، اما سلطان ابراهیم قطب‌شاه پیشوایی را برنگزید و میرجمله در روزگار وی، کارهای پیشوا را نیز برعهده داشت.

۲. محمد بن قاسم هندوشاه، همان، ج ۲، ص ۱۷۰؛ غلامحسین خان خانزمان خان، همان، ص ۱۳.

۳. خواجه نظام‌الدین احمد بن محمد مقیم هروی، *طبقات اکبری*، تصحیح و تنقیح بی.دس.ام.اس.آئی.اس و محمد هدایت حسین، ج ۳، ص ۸۱؛ سید علی عزیزالله طباطبای، همان، ص ۵۲۸؛ محمد بن قاسم هندوشاه، همان، ج ۲، ص ۱۷۰.



دنبال آورد؛ چنان که به گفته خانزمان خان، مؤلف گلزار آصفیه، کسی در آن جا که «به سرزمین دزدان معروف بود، کسی حتی جرأت نداشت نام دزدی را به زبان آورد تا چه رسد به اینکه بخواهد دزدی کند»^۱.

ابراهیم قطب‌شاه، سپاه را نیز دوباره سازمان داد و سربازان تازه‌ای به خدمت گرفت. وی هم‌چنین قلعه گلکنده را به کمک مصطفی‌خان بازسازی کرد و حصارى تازه و بزرگ‌تر از پیش، برای آن ساخت^۲. امنیت نسبی کشور در دوره سلطنت او موجب رشد و شکوفایی بازرگانی در تلنگانه شد؛ چنان که به نوشته فرشته «در روزگار سلطان عادل ابراهیم قطب‌شاه، تلنگانه مانند مصر بازار عالم بود و تجار ترکستان و عربستان و ایران بدان جا روی می‌آوردند»^۳.

کارهای خارجی سلطان ابراهیم برای تثبیت حکومت قطب‌شاهیان

الف) جنگ‌های سلطان ابراهیم با حاکمان بومی دکن در دوره نخست (۹۶۵-۹۷۲ ق)

عادل‌شاهیان و نظام‌شاهیان، پیوسته بر سر گرفتن قلعه‌های مرزی با یک‌دیگر می‌جنگیدند و گاهی با بستن پیمان اتحاد با دیگر حکومت‌های دکن، آنها را نیز به این نبردها می‌کشاندند. علی‌عادل‌شاه (۹۶۵-۹۸۷ ق) در این زمان قلعه کلیانی^۴ را از متصرفات حسین نظام‌شاه (۹۶۱-۹۷۲ ق) به قلمرو خود درآورد و از این‌رو، نظام‌شاه پیوسته در پی این بود که عادل‌شاه را شکست دهد و این قلعه را باز پس بگیرد.

مصطفی‌خان اردستانی، میرجمله ابراهیم قطب‌شاه و قاسم بیگ، از وزیران نظام‌شاه میان دو حکومت پیمان اتحادی بستند (۹۶۵ ق) که بر پایه آن، ابراهیم قطب‌شاه و حسین نظام‌شاه می‌بایست برای گرفتن قلعه گلبرگه^۵ و بیدر که در قلمرو عادل‌شاهیان بود، به

۱. رای بند رابن، لب التواریخ هند (تاریخ لب الباب هند)، ص ۱۳۶؛ بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه.

۲. میرعالم، همان، ج ۳، ص ۳۷۰؛ بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه.

۳. محمد بن قاسم هندو شاه، همان، ج ۲، ص ۱۷۲.

4. Kalyani.

5. Gulbarga.



لشکرکشی می‌پرداختند و پس از پیروزی، گلبرگه و پیرامون آن را به نظام‌شاه و بیدر و پیرامونش را به قطب‌شاه وامی‌گذارند.

قطب‌شاه، قلعه گلبرگه را محاصره کرد و نزدیک بود آن قلعه را فتح کند، اما عادل‌شاه که برای رویارویی با آنان توانی نداشت، از رامراج، حاکم ویجانگر کمک خواست. او نیز به طمع گرفتن باج، به این درخواست پاسخ گفت و به گلبرگه روان شد. هنگامی که به نزدیکی گلبرگه رسید، نامه‌ای به ابراهیم قطب‌شاه نوشت و دشمنی کهنه نظام‌شاه و عادل‌شاه و دوستی قدیم میان خود و ابراهیم را که هفت سال نزد رامراج در ویجانگر پناهنده بود، به وی یادآوری کرد و از او خواست که متحد خود را رها کند و به گلکنده بازگردد. قطب‌شاه پس از مشورت با افرادی چنین دریافت که اگر گلبرگه تسخیر شود و به قلمرو نظام‌شاه بپیوندد، او قدرت‌مندتر از خودش خواهد شد و شاید در آینده او را تهدید کند. از سوی دیگر، قلمرو قطب‌شاه با قلمرو متصرف رامراج، هم‌مرز بود و قطب‌شاه در آن هنگام، در قلمرو خود نبود. پس گمان می‌رفت که رامراج، گروهی را از لشکریانش برای تسخیر قلمرو او بفرستد. بنابراین، قطب‌شاه این را شایسته و به صلاح نمی‌دانست که بیش از این با متحد خود (نظام‌شاه) همکاری کند. از این رو، وی را تنها گذاشت و به گلکنده رفت. نظام‌شاه نیز که به تنهایی نمی‌توانست با رامراج و عادل‌شاه بجنگد، محاصره را رها کرد و ناکامیاب به سوی احمدنگر رفت.^۱

چندی پس از این روی‌داد، رامراج و عادل‌شاه و برید شاه به درخواست عادل‌شاه، در برابر نظام‌شاه هم‌داستان شدند و از قطب‌شاه نیز خواستند که با آنان هم‌پیمان شود و به احمدنگر، پایتخت حکومت نظام‌شاه برود. ابراهیم نیز به گروه قوی‌تر پیوست با نیروهای متحد همراهی کرد. هنگامی که احمدنگر فتح شد، متحدان به‌ویژه نیروهای رامراج شهر را غارت کردند و بی‌بی آمنه خاتون، مادر نظام‌شاه در همین زمان، در نامه‌ای به ابراهیم

۱. محمدهاشم خان، همان، ج ۳، ص ۳۷۰؛ بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه؛ منشی قادر خان، همان،



قطب‌شاه، از او خواست که دست سربازان کافر (سربازان رامراج) را از غارت اموال و ریختن آبروی مسلمانان کوتاه کند. این نامه حس مذهبی (حمیت) قطب‌شاه را برانگیخت. از این‌رو، وی به بهانه تجدید قوا از رامراج خواست که بازگردد. اگرچه عادل‌شاه در آغاز با این درخواست مخالفت کرد، با پافشاری قطب‌شاه، متحدان احمدنگر را ترک کردند و به ولایات خود بازگشتند.^۱

قطب شاه در ۹۷۱ با حسین نظام‌شاه از در دوستی درآمد و برای استوار ساختن این دوستی، از بی‌بی جمال دختر وی خواستگاری کرد، اما بر پایه گزارش منابع، نظام‌شاه هنوز در آرزوی تصرف قلعه کلیانی بود و از این‌رو، این اتحاد و ازدواج را به فتح قلعه کلیانی مشروط کرد. بنابراین، دو حاکم با لشکریانشان به کنار قلعه کلیانی آمدند و پس از برگزاری آیین ازدواج و عروسی، به محاصره قلعه پرداختند. عادل‌شاه این بار از رامراج و علی برید (۹۵۰-۹۸۷ ق) کمک خواست و خود نیز برای جنگیدن آماده شد. نظام‌شاه و قطب‌شاه با دیدن این اوضاع، از محاصره دست کشیدند و به ولایاتشان رفتند، اما نیروهای عادل‌شاه و رامراج، آنان را دنبال کردند و در ولایات آنان ویرانی‌های بسیار پدید آوردند.^۲

جکدیوراو، از سرداران پیشین ابراهیم قطب‌شاه، فرمانده رامراج در این حمله‌ها در ولایت تلنگانه بود که ابراهیم بر او خشم گرفت و او به رامراج پناهنده شد.^۳ وی پیش از

۱. میرهاشم بیگ فزونی استرآبادی، *فتوحات عادل‌شاهی*، نسخه خطی، ص ۴ - ۵۳؛ سید علی عزیز الله طباطبای، همان، ص ۱۰-۴۰۷.

۲. میرهاشم بیگ فزونی استرآبادی، همان، ص ۵۴؛ محمد بن قاسم هندوشاه، همان، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳. جکدیوراو، از کسانی بود که به دلیل تأثیرگذاری‌اش در جلوس ابراهیم بر تخت حکومت قطب‌شاهی، صاحب اختیارات فراوان شده بود. او قصد داشت که از این اختیارات سوء استفاده کند و دیگر سرداران را کنار بزند و دولت قلی، برادر ابراهیم را به جای او به حکومت برساند. هنگامی که این توطئه فاش شد، قطب‌شاه به دلیل خدمات پیشین جکدیوراو، از گناه او درگذشت، اما برادر او در همین روزها بدون اجازه سلطان به اقطاع خود رفت و موجب ناخشنودی قطب شاه شد. از این‌رو، سلطان به کشتن شماری از هواداران جکدیوراو پرداخت. هنگامی که این خبر به جکدیوراو رسید، نخست به عمادالملک و سپس به رامراج پناهنده شد. برای آگاهی بیش‌تر در این‌باره، رک: میر عالم، همان، مقاله اول، ص ۲ - ۱۲۰.



این، از قلعه‌داران قطب‌شاه به شمار می‌رفت و با فرماندهان قلعه‌های کویلکنده، کنپور و پانکل خویشی داشت و بنابراین، با وعده‌های گوناگونی آنان را به بزرگی‌های رامراج امیدوار ساخت و بسیاری از قلعه‌ها بدین شیوه از آن دشمن شد.

باری، با تلاش‌های فراوان مصطفی‌خان اردستانی، قرارداد صلحی میان آنان و مهاجمان به امضا رسید و بر پایه آن، قلعه کنپور و پانکل که از گذشته‌های دور از ولایت ویجانگر به شمار می‌آمد و سلطان‌قلی آن را گرفته بود، همچنان در دست رامراج ماند و دیگر قلعه‌ها به قطب‌شاه پس داده شد.^۱

ب) پیوند حاکمان مسلمان دکن در برابر رامراج

همه حکومت‌های بومی مسلمان دکن (گلکنده، بیجاپور، احمدنگر، بیدر)، در ۹۷۲ در برابر رامراج، حاکم هندوی ویجانگر به میدان جنگ آمدند. اتحاد آنان را پی‌آمد عواملی زیر می‌توان برشمرد:

۱. عادل‌شاه در هنگامه جنگ میان علی عادل‌شاه و حسین نظام‌شاه، به این شرط از رامراج کمک خواست که در صورت پیروزی نیروهای متحد، سربازان هندو مذهب وی، در قلمرو نظام‌شاه به مسلمانان آسیب نرسانند، اسیر نگیرند، مسجدها را ویران نکنند و به ناموس آنان دست نکشایند، اما سربازان رامراج پس از شکست نظام‌شاه، به‌رغم پیمان متحدان با یک‌دیگر رفتار کردند؛ زیرا با مرکب‌هایشان به مسجدها درآمدند، مقدسات مذهبی مسلمانان را سبک شمردند و شمار بسیاری را از مسلمانان کشتند^۲؛

۲. رامراج به حاکمان مسلمانان و نمایندگان آنان بسیار فخر می‌فروخت؛ چنان‌که بر پایه گزارش برخی از منابع، به‌رغم شیوه رایج در آن دوره، به‌آسانی به نمایندگان آن حاکمان برای دیدار با خود اجازه نمی‌داد و آنان ناگزیر برای دیدار با رامراج، ساعت‌ها و گاهی روزها منتظر می‌ماندند و هنگامی که اجازه می‌داد، آنان نمی‌بایست در محضر

۱. بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب شاه.

۲. میر هاشم بیگ فرونی استرآبادی، همان، ص ۴-۵۳؛ محمد هاشم خان، همان، ج ۳، ص ۳۷۹.



سلطان می‌نشستند و چون او بر اسب سوار می‌شد، آنان ناچار بودند راه درازی را پیاده بروند و او را همراهی کنند.^۱ گویی او می‌خواست با این کار قدرت خود و ضعف آنان را بنماید. این کار ناخرسندی فراوان حاکمان مسلمان منطقه را به دنبال آورد و عامل مهمی در اتحاد آنان در برابر رامراج بود؛

۳. رامراج از مدت‌ها پیش از این قصد داشت قلمرو حاکمان مسلمان دکن را آرام آرام بگیرد و به قلمرو خود بپیوندد. فتح قلعه‌های کنپور و پانکل (۹۷۱ ق) که در قلمرو قطب‌شاهیان بودند، درآمد نقشه توسعه طلبانه وی به شمار می‌رفت.^۲ بنابراین، حاکمان مسلمان دکن برای جلوگیری از رسیدن وی بدین هدف، ناگزیر بودند که با یک‌دیگر متحد شوند و در حمله به او پیش‌دستی کنند؛

۴. دشمنی دینی نیز از عوامل مهم این اتحاد شمرده می‌شد؛ زیرا همه حاکمان بومی دکن مسلمان بودند، اما رامراج هندو و از دید آنان، کافر و دشمن مشترکشان بود. از این‌رو، انگیزه جنگیدن (غزا و جهاد) با وی نیز عامل مهمی در اتحاد سپاهیان مسلمان و بازیابی انگیزه‌هایشان به شمار می‌رفت.

دولت‌مردان برجسته‌ای مانند مصطفی‌خان اردستانی، از بزرگان دربار ابراهیم قطب‌شاه و حکیم قاسم بیک از وزیران نظام‌شاه، بر پایه عوامل پیش‌گفته و به انگیزه از میان بردن تیرگی‌ها میان حسین نظام‌شاه (۹۶۱-۹۷۲ ق) و علی عادل‌شاه (۹۶۵-۹۸۷ ق)، به کوشش‌های سیاسی گسترده‌ای دست زدند و سرانجام حاکمان مسلمان دکن در ۹۷۲ در برابر رامراج با یک‌دیگر متحد شدند.

شاید پیوندهای خانوادگی دودمان نظام‌شاهی و عادل‌شاهی نیز برای استوار کردن همین اتحاد صورت پذیرفته باشد؛ چنان‌که جاندبی‌بی، دختر نظام‌شاه به همسری علی عادل‌شاه درآمد و قلعه شولاپور^۳ در مرز قلمرو نظام‌شاهیان و عادل‌شاهیان که موضوع

۱. میر عالم، همان، ص ۱۵۱-۱۴۱.

۲. بی‌نا، «مقاله دوم»، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه؛ میرعالم، همان، مقاله اول، ص ۱۴۵.

3. Sholapur.



دشمنی‌های دیرینه آنان بود، به جهاز وی بدل شد و شاهزاده مرتضی نظام‌شاه، بی‌بی هدیه سلطان، خواهر عادل‌شاه را به زنی گرفت. حاکمان مسلمان پس از آن در بیستم جمادی‌الثانی ۹۷۲، برای جنگ با رامراج در کنار دژ شولاپور اردو زدند.

نیروهای متحد مسلمان که ابراهیم قطب‌شاه و علی برید بر جناح چپ آنان فرمان می‌راند، سپاه ویجانگر را در نبرد تالیکوته^۱ شکست دادند. رامراج در این نبرد کشته شد و مسلمانان ویجانگر و پیوست‌های (مضافات) آن را گرفتند و لشکر حسین نظام‌شاه، بُت‌خانه‌ها و عمارت‌های آن‌جا را به تاوان ویران‌گری‌های لشکر رامراج در احمدنگر ویران کردند.^۲

آنان پس از این پیروزی، سر رامراج را برای عمادشاه، حاکم مسلمان برار (۹۳۹-۹۸۲ق)^۳ فرستادند که به مسلمانان نپیوست و در پشتیبانی از رامراج به قلمرو نظام‌شاه حمله کرد. او نیز هنگامی که از مرگ رامراج آگاه شد، از حمله دست کشید و به برار بازگشت. عادل‌شاه و قطب‌شاه، قلعه‌ها و شهرهای خود را که پیش از این رامراج آنها را گرفته بود، باز پس گرفتند و پس از شش ماه از ویجانگر به قلمروهای خود بازگشتند.^۴

پس از شکست خوردن رامراج در ۹۷۲، مصطفی‌خان اردستانی به فرمان قطب‌شاه، عنایت‌الله به فرمان نظام‌شاه و کشورخان به فرمان عادل‌شاه، برای فتح کردن مدگل^۵ و رایچور^۶ از قلعه‌های رامراج، روان شدند و هنگامی که آنها را گرفتند، بدون آگاهی و رضایت قطب‌شاه و نظام‌شاه، کلید آنها را به کشورخان، نماینده عادل‌شاه سپردند و چون این خبر به قطب‌شاه رسید، افرادش که به مقام و جایگاه مصطفی‌خان حسد می‌ورزیدند، فرصت را مغتنم شمردند و از سلطان خواستند که وی را به دلیل این کار بکشد، ابراهیم

1. Talikota.

۲. غلامحسین خان خانزمان خان، همان، ص ۱۳؛ میرزا ابراهیم زبیری، تاریخ بیجاپور مسمی به بساتین السلاطین از ابتدای دولت عادل‌شاهیه تا انقراض دولت موصوف، ص ۹۵؛ محمد بن قاسم هندوشاه، همان، ج ۲، ص ۱۷۱.

3. Berar.

۴. میرهاشم بیک فزونی استرآبادی، همان، ص ۶۰ - ۵۵؛ بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه.

5. Mudgal.

6. Raichur.



قطب‌شاه به دلیل خدمات ارزنده مصطفی‌خان، از جان او گذشت و اجازه داد با همه اموالش به سفر حج برود. مصطفی‌خان به جای حج گزاردن، با همه دارایی خود به علی عادل‌شاه پیوست و زمانی در آن دیار در جایگاه پیشوایی نشست تا اینکه پس از مرگ علی عادل‌شاه (۹۸۸ ق)، گروهی از مفسدان بیجاپور^۱ او را کشتند.^۲

ج) دوره دوم جنگ‌های ابراهیم قطب‌شاه با حاکمان بومی دکن (۹۷۲-۹۸۸ ق)

اندکی پس از اینکه نیروهای متحد مسلمان، رامراج را شکست دادند و به قلمروهای خود بازگشتند، وحدتشان را از دست دادند و دوباره همچون گذشته به جنگ با یک‌دیگر پرداختند. حسین نظام‌شاه در ذی‌القعدة ۹۷۲ درگذشت و پسرش مرتضی نظام‌شاه به حکومت رسید و پس از جلوس حکمران جدید، اوضاع درونی احمدنگر مدتی آشفته شد.

علی عادل‌شاه، حاکم بیجاپور که از زمانی پیش جنگی میان وی و نظام‌شاهیان بر پا بود، فرصت را مغتنم دانست و در پی دست‌اندازی به قلمرو نظام‌شاه برآمد و کشورخان لاری، سردار خود را بدین کار گماشت. نظام‌شاه که نمی‌توانست در برابر نیروهای عادل‌شاه بایستد، از ابراهیم قطب‌شاه و عمادشاه (۹۳۹-۹۸۲ ق)، حاکم برار کمک خواست و آنان نیز به او کمک کردند و حکمرانان متفق به بیجاپور آمدند. عادل‌شاه که اوضاع را چنین دید، از شاه ابوالحسن پیشوای خود خواست تا چاره‌ای در این‌باره بیندیشد و او را از این گرفتاری برهاند. شاه ابوالحسن با فرستادن هدیه‌ها و پول فراوان برای نظام‌شاه و یادآوری دوستی کهنه‌اش با او^۳، توانست نظام‌شاه را از این جنگ بازدارد و به جای آن، به نبرد با قطب‌شاه برانگیزد. نظام‌شاه که برای کمک به قطب‌شاه آمده بود، بر این شد که به او خیانت کند و از این‌رو، ناگهانی و شبانه بر لشکر او تاخت. سلطان ابراهیم که چاره‌ای

۱. Bijapur، پایتخت حکومت عادل‌شاهیان در همسایگی جنوب غربی گلکنده بود.

۲. بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب‌شاه؛ محمد بن قاسم هندوشاه، همان، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳. مرتضی نظام‌شاه در روزگار فرمان‌روایی پدرش، حسین نظام‌شاه زمانی گریخت و به دربار عادل‌شاه پناه آورد و دوستی استواری در آن‌جا میان وی و شاه ابوالحسن پدید آمد.



جز گریختن نداشت، همراه با پانصد سوار به سوی گلکنده رفت و این خیانت، خسارات فراوانی برای وی در پی آورد.^۱

نظام‌شاه، در اواخر عمر ابراهیم قطب‌شاه، بار دیگر با عادل‌شاه جنگید و از قطب‌شاه در این‌باره کمک خواست. قطب‌شاه امیرتقی‌الدین اصفهانی، معروف به شاه‌میر طباطبایی را که پس از برکناری مصطفی‌خان اردستانی به منصب میرجملگی رسیده بود^۲، با ده‌هزار سوار برای کمک به نظام‌شاه فرستاد^۳. هنگامی که شاه‌میر طباطبایی در این جنگ همراه نظام‌شاه به محاصره قلعه نلدردک^۴، از قلعه‌های قلمرو عادل‌شاه سرگرم بود، سلطان ابراهیم بیمار شد و در ربیع‌الثانی ۹۸۸ در ۵۱ سالگی پس از ۳۲ سال حکمرانی درگذشت^۵. امیران و بزرگان حکومت قطب‌شاهی پس از مرگ ابراهیم، فرزند پانزده ساله‌اش محمدقلی را به حکومت برگزیدند.

حکومت قطب‌شاهی را سلطان‌قلی بنیاد نهاد. این حکومت پس از مرگ جمشید قطب‌شاه به آشوب و اختلافات درونی فراوانی گرفتار آمد و ابراهیم قطب‌شاه، با دوراندیشی و ریزی‌نی و به کمک وزیران شایسته‌اش آن را توان‌مند گرداند و از دیگر حکومت‌های بومی دکن فراتر برد؛ چنان‌که حاکمان قطب‌شاهی پس از او، از آسایش و امنیت و ثبات پدید آمده بهره‌مند شدند و دوران طلایی حکومت قطب‌شاهیان را رقم زدند.

۱. سید علی عزیزالله طباطبا، همان، ص ۵۲ - ۴۴۷؛ بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب شاه.

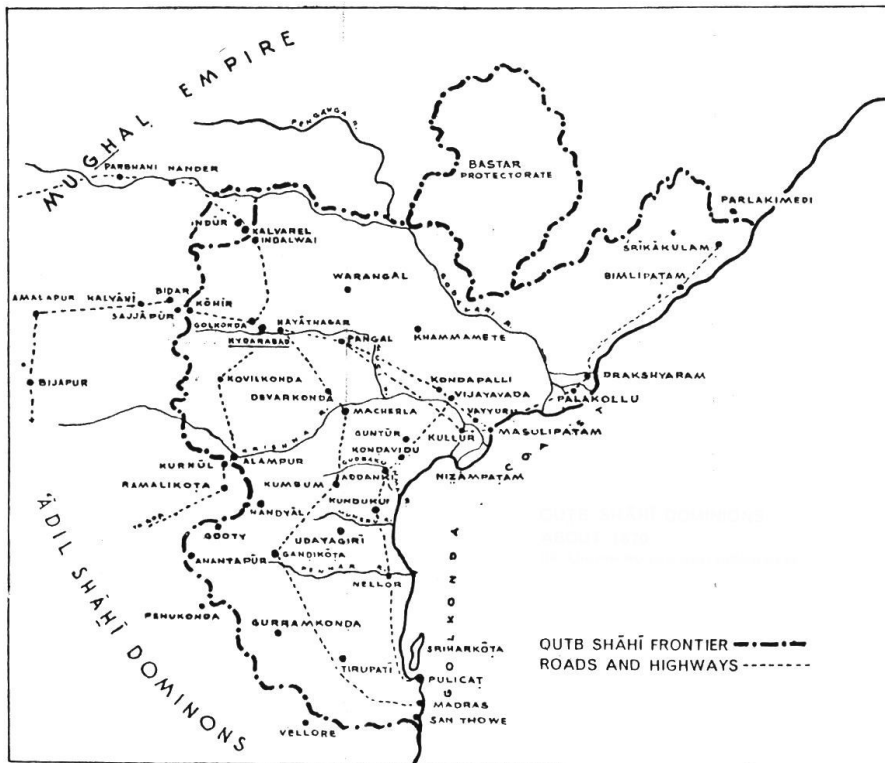
۲. بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب شاه.

۳. منشی قادر خان، همان، ص ۱۴؛ بی‌نا، «مقاله سوم»، تاریخ سلطان محمد قطب شاه.

4. Naldurg.

۵. رای بندرابن، همان، ص ۱۳۶؛ غلامحسین خان خانزمان خان، همان، ص ۱۸.

نقشه قلمرو حکومت قطب شاهیان و شماری از قلعه‌های مهم و راه‌های اصلی آنان^۱



نامه تاریخ پروهان، سال پنجم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۸۱



1. shervani.h.k, history of the qutb shahi dynasty,new delhi.1974.

نتیجه‌گیری

حکومت قطب‌شاهیان در ۹۱۸ قمری در منطقه دکن تأسیس شد و همچون دیگر حکومت‌ها روند تثبیت و اقتدار را پیمود. با توجه به تاریخ کمابیش دو‌یست ساله حکومت قطب‌شاهیان در گلکنده و حیدرآباد، روزگار فرمان‌روایی ابراهیم قطب‌شاه را دوره تثبیت این حکومت می‌توان خواند. سلطان قلی قطب‌شاه، مؤسس این سلسله در دوره حکومت خود پیوسته به جنگ با همسایگانش به‌ویژه هندو مذهب‌بان سرگرم بود. قلمرو قطب‌شاهیان در این دوره کمابیش به اندازه دیگر حکومت‌های محلی دکن گسترش یافت، اما همواره به بحران دچار بود؛ زیرا این حکومت پس از دیگر جانشینان بهمنیان در دکن استقلالش را اعلام کرد و سلطان قلی در دوران حکومت خود تنها به کشورگشایی پرداخت و در اندیشه اداره این قلمرو نبود.

حکومت کوتاه جمشید قطب‌شاه نیز نتوانست پایه‌های این حکومت نوپا را استوار سازد. شماری از افراد، جمشید را قاتل پدرش می‌دانستند و می‌گفتند او برای رسیدن به فرمان‌روایی، پدرش را کشته است. افزون بر این، بحران جانشینی او پایه‌های حکومت قطب‌شاهیان را بیش از پیش لرزانده. رسیدن ابراهیم قطب‌شاه به حکومت، روی داد مهمی در تاریخ حکومت قطب‌شاهیان به شمار می‌رفت؛ زیرا وی در آغاز حکومت‌داری خود از شرکت در درگیری‌های خارجی خودداری کرد و به اصلاح نظام اداری قطب‌شاهیان پرداخت. مدیریت هوش‌مندانه او در این زمینه به‌ویژه برپایی سامانه خبررسانی، موجب شد که او بر همه کارهای حکومتی چیره شود و با گستراندن امنیت، رفاهی اجتماعی و اقتصادی در قلمرو حاکمیت قطب‌شاهیان پدید آورد. ابراهیم قطب‌شاه پس از سامان‌دهی کارهای داخلی با بررسی اوضاع منطقه و عضو شدن در گروه‌های سیاسی و نظامی، توانست در دو دوره جنگ با حاکمان بومی مسلمان در آن منطقه و شکست دادن رامراج هندو مذهب در نبرد تالیکوته، قدرت قطب‌شاهیان را در برابر حکومت‌های منطقه تثبیت کند؛ چنان‌که جانشینانش با بهره‌گیری از این دست‌آورد، به دوران زرین حکومت قطب‌شاهیان گام نهادند.





کتاب‌شناسی

۱. اطهر رضوی، عباس (۱۳۷۶)، *شیعه در هند، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه.*
۲. اکبر، رضیه (بی‌تا)، *نظم و نثر فارسی در زمان قطب شاهی، بی‌جا، حیدرآباد دکن.*
۳. بی‌نا، *تاریخ سلطان محمد قطب شاه، به خط نظام بن عبدالله شیرازی، نسخه خطی شماره ۳۸۸۵، کتابخانه ملی ملک.*
۴. خانزمان خان، غلامحسین خان (۱۳۷۷)، *تاریخ آصف جاهیان (گلزار آصفیه)، به اهتمام محمدمهدی توسلی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.*
۵. رای بند رابن پسر رای بهارمال، *لب التواریخ هند (تاریخ لب‌الباب هند)، نسخه خطی شماره ۵۳۴۷، کتابخانه مرکزی دانش‌گاه تهران.*
۶. رویمر، رهانس روبرت (۱۳۸۰)، *ایران در راه عصر جدید، تاریخ ایران از سال ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰ میلادی، ترجمه آذر آهنچی، تهران، دانش‌گاه تهران.*
۷. زیری، میرزا ابراهیم (بی‌تا)، *تاریخ بیجاپور مُسمّا به بساتین السلاطین، از ابتدای دولت عادل‌شاهیه تا انقراض دولت موصوف، حیدرآباد دکن.*
۸. طباطبای، سید علی عزیزالله (۱۳۵۵ق)، *برهان مآثر، دهلی، جامعه دهلی.*
۹. فزونی استرآبادی، میرهاشم بیگ، *فتوحات عادل‌شاهی، نسخه خطی شماره ۵۲۸۹، کتابخانه مرکزی دانش‌گاه تهران.*
۱۰. محمد هاشم خان / خافی‌خان نظام‌الملکی (۱۹۲۵م)، *منتخب اللباب در احوال سلاطین ممالک دکن، گجرات و خاندیش، تصحیح سر ولزلی هیگ، بی‌جا، انجمن آسیایی بنگاله - کلکته.*
۱۱. مقیم هروی، نظام‌الدین احمد بن محمد (بی‌تا)، *طبقات اکبری، تصحیح و تنقیح بی‌دس. آئی. اس و محمد هدایت حسین، بی‌جا، سوسیتی بنگاله.*



۱۲. منشی قادر خان (۱۳۰۶ ق)، *تاریخ قطب‌شاهی*، به اهتمام سید برهان‌الدین احمد، چاپ سنگی، حیدرآباد دکن، بی‌نا.
۱۳. میرابوالقاسم رضی‌الدین بن نورالدین / میرعالم (۱۳۰۹ ق)، *حدیقه العالم*، به اهتمام سید عبد الطیف شیرازی، حیدرآباد دکن، بی‌نا.
۱۴. هندوشاه، محمد بن قاسم (۱۳۰۱ ق)، *گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)*، بی‌جا، چاپ سنگی.
۱۵. صادقی علوی، محمود (۱۳۸۵)، *قطب‌شاهیان (تاریخ سیاسی و فرهنگی - مذهبی)*، به راهنمایی آذر آهنچی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانش‌گاه تهران.
۱۶. — (بهار ۱۳۸۵)، «تأسیس حکومت شیعی قطب‌شاهیان در هند»، *نامه تاریخ پژوهان*، شماره پنجم.
17. Eaton.r.m, kutb shahi, *the encyclopaedia of islam*, new edition, 1986.
18. Minorsky.v, the qara-qoyunlu and qutb-shahs, *bulltin of the school of oriental and African studis*.volum 17, 1995.
19. Shervani.h.k, *history of the qutb shahi dynasty*, new delhi. 1974.



بررسی شخصیت و آثار ابوالحسین محمد بن بحر رهنی کرمانی

رضا کردی*

چکیده

به گمان، همه نوشته‌ها و کتاب‌های ابوالحسین رهنی کرمانی، متکلم، فقیه و مورخ نیمه دوم سده سوم و اوایل سده چهارم هجری از میان رفته‌اند، اما با بررسی شماری از آثار رجالی، حدیثی، کلامی و حتی جغرافیایی کهن، به بخشی از آثار از دست رفته وی می‌توان دست یافت. افزون بر این، با بهره‌گیری از سخنان موجود درباره او و سنجش و ارزیابی آثارش، تا اندازه‌ای شخصیت وی را می‌توان شناخت. بر پایه این اطلاعات، اگرچه رهنی بیش‌تر دوران زندگی خود را در زادگاهش سپری کرد، سالیان درازی نیز در بغداد به علم‌آموزی سرگرم بود و با شماری از دانش‌مندان بزرگ اُنس داشت و کسانی از او دانش می‌آموختند و به نقل شنیده‌های خود از وی می‌پرداختند. این پژوهش درباره اتهام فساد عقیده به او در کتاب‌های رجالی، داوری و نادرستی‌اش را اثبات می‌کند.

کلیدواژگان

تاریخ‌نگاری شیعه، اصحاب ائمه علیهم‌السلام، غلات، محمد بن بحر رهنی، رجال شیعه.

* استادیار دانش‌گاه آزاد اسلامی، واحد زرنند و دکتری تاریخ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی.



درآمد

ابوالحسین رهنی کرمانی، از عالمان و مورخان شیعه در سده‌های سوم و چهارم هجری بود که آثار بسیاری پدید آورد و سوگ‌مندانه از میان رفت. برای شناخت او، تنها به نقل قول‌هایی از وی در منابع دسترس هست. از سویی، شماری از نویسندگان به رهنی طعن زده؛ چنان‌که او را به غلو در عقیده و باور داشتن به تفویض منسوب کرده‌اند. این مقاله بر پایه این فرض که ابوالحسین رهنی به گونه‌ای از غلو باور داشت، به دنبال پاسخ‌هایی برای پرسش‌های زیر است:

۱. خاستگاه اجتماعی و قومی محمد بن بحر رهنی کجاست؟
۲. آیا اطلاعاتی را که از وی نقل شده است، از منابع پرشمار موجود می‌توان بیرون آورد و دسته‌بندی و سامان‌مند کرد؟
۳. آیا می‌توان ارزیابی کمابیش دقیقی از باورهای او به دست آورد؛ یعنی آیا انتساب او به غلات اثبات‌شدنی است؟

شرح زندگانی ابوالحسین رهنی

الف) نام و نسب

کنیه او ابوالحسین و نام و نسبش محمد بن بحر بن سهل شیبانی رهنی است.^۱ نام او گاهی با نام یکی از دیگر راویان شیعی؛ یعنی محمد بن بحر یا محمد بن یحیی فارسی مشتبه می‌شود^۲؛ چنان‌که طوسی می‌گوید: «او را فارسی نیز می‌خوانند»^۳. او زیر نام ابوالحسن محمد بن بحر بن احمد فارسی چنین می‌نویسد:

۱. محمد بن حسن طوسی، *الغیبة*، ص ۱۶۷؛ محمد بن علی بن بابویه صدوق، *کمال الدین*، ص ۳۵۲، ۴۵۴؛ قطب‌الدین راوندی، *الخرائج و الجرائح*، ص ۴۸۴؛ سید هاشم بحرانی، *مدینه المعاجز*، ج ۷ ص ۵۸۶ و ج ۸ ص ۴۵؛ عبد علی بن جمعه حویزی، *تفسیر نورالتقلین*، ج ۵ ص ۳۵۱.

۲. ر.ک: حسن بن زین‌الدین، *التحریر الطاوسی*، ص ۶۰۳.

۳. محمد بن حسن طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۷۳۸.



ابوالحسن به شکل مکبر و در برخی از نسخه‌ها به شکل مصغر [ابوالحسین] ذکر شده است، اما ابوالحسن شخصی به نام محمد بن بحر و به قولی محمد بن یحیی فارسی است که در دنیا به سیر و گردش پرداخت و از گروه بسیاری خبر روایت کرد و ابوالحسین شخصی است به نام محمد بن بحر و به قولی محمد بن یحیی شیبانی رهنی^۱.

او را به دلیل انتسابش به چهار شهر و سرزمین، «رهنی»، «کرمانی»، «نرماشیری» و «سیستانی» و در انتساب به قبیله بنی شیبان، «شیبانی» می‌نامند. شیخ طوسی می‌گوید: «او در اصل از مردم سیستان بوده است^۲»، اما هیچ منبعی اشاره نمی‌کند که وی به کدام شهر سیستان منسوب است. باری، او دوره درازی را از عمر خود در شهر کوچک نرماشیر کرمان گذراند^۳. این نسبت‌ها را نسخه‌نویسان یا مؤلفان منابع گوناگون تصحیف کرده‌اند؛ چنان‌که رهنی را به شکل‌های رُهی^۴ دهنی^۵، زهتی^۶، رعینی^۷، رمنی^۸، راهبی و رهینی^۹ و نرماشیری را به شکل نرماشیری^{۱۰} و منسوب به نرماشین^{۱۱} و نرماشیز^{۱۲} ضبط کرده‌اند. این تصحیف گاهی در دیگر واژگان مربوط به ابوالحسین نیز به چشم می‌خورد؛ چنان‌که گاهی به جای شیبانی آمده یا کوماله به جای کرمان ضبط شده است^{۱۳}.

۱. همان؛ محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۴۷.

۲. محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۲۰۸؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۳۹۶.

۳. ابوالعباس نجاشی، اسماء مصنفی الشیعة المشتهر بر رجال النجاشی، ص ۳۸۴؛ محمد بن حسن طوسی، الغیبة، ص ۱۶۷؛ ابن شهر آشوب، همان، ص ۳۹۶.

۴. ابوالقاسم موسوی خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۵. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۳۰۸؛ موسوی خویی، همان، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

۶. اسماعیل پاشا بغدادی، ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۵۵۵ و هدیه العارفین، ج ۱، ص ۶۸۰.

۷. محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۶، ص ۳۸۴.

۸. بی‌نا، مقدمه الاستغاثه کوفی، ج ۱، ص ۵.

۹. محمد علی اردبیلی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۱.

۱۰. احمد بن حسین ابن غضائری، رجال ابن الغضائری، ج ۵، ص ۱۶۲؛ حسن بن یوسف حلی، خلاصة الاقوال،

ص ۳۹۶؛ موسوی خوئی، همان، ج ۱۶، ص ۲۸۱.

۱۱. موسوی خوئی، همان، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۱۲. طهرانی، همان، ج ۱، ص ۸۰.

۱۳. احمد بن علی بن حجر، همان، ج ۵، ص ۸۹.



برخی از رجالیان کنیه و نام و نسب او را ابوالحسن محمد بن حسن کرمانی نوشته^۱ و برخی از منابع، نام پدرش را «یحیی» ضبط کرده‌اند.^۲ این خطا، پی‌آمد همانندی واژگان «بحر» و «یحیی» در نوشتن است. رهنی را - به ضم راء - به جایی به نام «رهن»^۳ یا «رهنه»^۴ در کرمان منسوب پنداشته‌اند؛ اما نامی از رهنه، در قالب شهر و حتی روستا در آثار جغرافیایی کهن به چشم نمی‌خورد و یاقوت نیز به گمان، کلمه رهنه را به قیاس با نام رهنی بر ساخته است. نرماشیر از آبادی‌های پیرامون بم به شمار می‌رود و جز این آبادی، نام‌های شامات، قار، خناب، غبیرا، کوغون، رائین، سروستان، دارجین یا دارزین میان بم و سیرجان^۵ و پهره (فهرج)، سبه، فردیر، ماهان و خبیص^۶ نیز در متون کهن جغرافیایی دیده می‌شود، اما هیچ‌یک از این نام‌ها جز «رائین»، به واژه رهنه شبیه نیست. راین در ۱۳۳۵ خورشیدی از بخش‌های سه گانه بم و در شمال غربی آن بود.^۷

نرماشیر نیز به مجموعه دهات و آبادی‌های بخش شرقی بم گفته می‌شود.^۸ بنابراین، شاید واژه راینی^۹ در تلفظ راویان او، به رهنی بدل شده یا خودش آن را بدین شکل معرّب ساخته باشد. از این‌رو، ابوالحسن به این دو آبادی بم منسوب خواهد بود.

۱. موسوی خوئی، همان، ج ۱۶، ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۴۱.

۳. طوسی، اختیار، ج ۲، ص ۷۳۸.

۴. یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۸؛ جلال‌الدین سیوطی، لب اللباب، ص ۱۲۰.

۵. بی‌نا، حدود العالم، ص ۳۶۹ - ۳۷۰؛ ابواسحاق اصطخری، مسالك و ممالک، ص ۱۴۰.

۶. بی‌نا، حدود العالم، ص ۳۷۰ - ۳۷۲.

۷. علی‌اکبر دهخدا، «راین»، لغت‌نامه.

۸. همان.

۹. دانش‌مندی شیعه مذهب نیز مانند شیخ عبدالله راینی، پسر محمدعلی پسر عبدالغفار که از عالمان و فقیهان شیعه در نیمه دوم سده سیزدهم و نیمه نخست سده چهاردهم هجری بود و در نجف و سامراء می‌زیست و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری به شمار می‌رفت و ده کتاب در فقه و اصول و شعر نوشت، از شهر کهن راین در سده‌های اخیر برخاسته‌اند. هم‌چنین پسر او شیخ محمدرضا نیز مرد فاضلی بوده است. رک: طهرانی، الدرریه، ج ۲، ص ۲۰۶، ج ۴، ص ۴۵۰، ۴۶۶ و ۴۶۵، ج ۷، ص ۲۱۲، ج ۲۰، ص ۲۴۲ و ج ۲۱، ص ۷۴.



دیدگاهی قطعی درباره انتساب نسبی یا ولایتی ابوالحسین به قبیله بنی شیبان نمی‌توان عرضه کرد، اما شیخ آغابزرگ می‌گوید: «این نسبت به سبب ولاء بوده^۱ و بنابراین، او ایرانی تبار و از موالی بنی شیبان به شمار می‌رفته است. باری، سندی برای تأیید این سخن در دست نیست و شماری از روایت‌های منقول از او، نشان می‌دهند که وی به عربان مهاجر به سرزمین‌های ایرانی، توجه می‌کرده و حتی درباره انساب این قبایل کنجکاو و جستجوگر بوده است. افزون بر این، با توجه به چیرگی او بر زبان و ادبیات عرب و نثر منشیانه و ادیبانه‌اش، می‌توان گمان زد که خودش نیز از نژاد عرب بوده باشد.

شاید نسبت سجستانی ابوالحسین را، برآمده از سفرهای فراوان او به سیستان بتوان دانست؛ همچون حریر سجستانی که رهنی او را از اصحاب امام صادق علیه السلام دانسته است^۲. بر پایه پندار نجاشی، او به این علت به آن سرزمین منسوب است که برای تجارت بدان جا سفر می‌کرد و به گمان کُشی و شیخ صدوق، بدین علت چنین نسبی دارد که به سیستان رفته و در همان جا ساکن شده است^۳.

ب) زادگاه و زمانه زندگی رهنی

اطلاعاتی درباره تاریخ تولد رهنی در دست نیست، اما ابن حجر وفات او را پیش از ۳۳۰ قمری (۹۴۱ م) ضبط کرده است^۴ و شیخ آغابزرگ طهرانی و شیخ جعفر سبحانی بدون ذکر مأخذ، تاریخ مرگ او را نزدیک به ۳۴۰ (۹۵۱ م) نوشته‌اند^۵. برخی از اخبار نیز از این حکایت می‌کنند که وی عمری دراز داشته است^۶. بر پایه این دو گزارش، چنانچه دوره زندگی او نزدیک به نود سال فرض شود، وی در سال‌های ۲۴۰ تا ۲۵۰ (۸۵۴ – ۸۶۴ م)

۱. همان، ج ۲۴، ص ۸۳.

۲. یاقوت، همان، ج ۳، ص ۱۹۱.

۳. محسن امین عاملی، *اعیان الشیعه*، ج ۴، ص ۶۱۷.

۴. ر.ک: ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۵، ص ۸۹.

۵. طهرانی، همان، ج ۲۴، ص ۸۲؛ جعفر سبحانی، *موسوعة طبقات الفقهاء*، ج ۴، ص ۳۷۴.

۶. ر.ک: یاقوت، *معجم الادباء*، ج ۱۸، ص ۳۱؛ جعفر سبحانی، همان، ج ۴، ص ۳۷۳.



به دنیا آمده و بنابراین، عمرش را همزمان با دوره‌ای گذرانده است که در اصطلاح تاریخ امامیه، «دوره غیبت صغرا» خوانده می‌شود. سال‌های نخستین زندگی ابوالحسن، با حکومت یعقوب بن لیث صفار بر سیستان و کرمان همزمان بود^۱ و صفاریان در این روزگار چندان قدرت یافتند که در ۲۷۶ (۸۸۹ م) عبیدالله بن عبدالله بن طاهر به نیابت از عمرو بن لیث امور شرطه بغداد را به عهده گرفت.^۲

ابوالفضل محمد بن عبدالله شیبانی در ۳۳۵ (۹۴۶ م)؛ یعنی سالیانی پس از وفات رهنی، از او خبری نقل کرده که نشان می‌دهد وی در ۲۸۶ (۸۹۹ م) در عراق، آرام‌گاه شهدای اهل بیت را در کربلا و مشهد کاظمین علیهما السلام را در مقابر قریش بغداد زیارت کرده است.^۳ معتمد عباسی در این هنگام هفتمین سال خلافتش را می‌گذراند که مردی از قرامطه به نام ابوسعید گناوه‌ای در بحرین پیدا شد و گروه فراوانی از عربان به پشتیبانی او برخاستند و شهر قطیف را گرفتند. هم‌چنین گروهی از عربان بنی‌شیبان به انبار و روستاهای آن حمله کردند^۴؛ اما اطلاعات موجود درباره رهنی و لحن گفتار وی، از شخصیت مردی حکایت می‌کند که از همه این آشفتگی‌ها و غوغاها بر کنار بود.

روشن نیست که وی در چه زمانی عراق را به قصد کرمان ترک کرد، اما نسبت رهنی و نرماشیری او و اینکه بیش‌تر نویسندگان شرح‌حال‌ها، ماندنش را در نرماشیر تأیید کرده‌اند^۵ و اینکه هرگز نسبت بغدادی نداشته، این موضوع را اثبات می‌کند که وی سالیانی دراز را از عمر خود در نرماشیر سپری کرده است. شاید تأثر فراوان او از زیارت قبرهای ائمه علیهم‌السلام در عراق، نشانه‌ای برای این نکته باشد که رهنی برای وداع به زیارت رفته و پس از ۲۸۶ (۸۹۹ م) به کرمان بازگشته است. دلیل این بازگشت روشن نیست، اما بی‌گمان وی در

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۵، ص ۵۹۷.

۲. طبری، همان، ج ۵، ص ۵۹۷.

۳. طبری، *دلائل الامامة*، ص ۴۹۰ - ۴۸۹.

۴. طبری، همان، ج ۵، ص ۶۳۰؛ ابن اثیر، *الکامل*، ج ۶، ص ۳۹۶.

۵. نجاشی، همان ص ۳۸۴؛ طوسی، *الغیبه*، ص ۱۶۷.



نرماشیر نیز به تلاش و کوشش علمی و پژوهش پرداخته و بیش تر آثارش را در ایالت کرمان نوشته است.

جایگاه علمی و آثار رهنی

الف) رتبه علمی

نویسندگان شرح حال‌ها در سه نکته درباره شخصیت ابوالحسین رهنی متفقند: دانش گسترده، نوشته‌های فراوان و تخصص او در زمینه‌های کلام، فقه و اخبار^۱. یاقوت کلام استاد خود رشیدالدین را درباره رهنی چنین بازمی‌گوید:

او تیزهوش و خوش حافظه بود؛ به گونه‌ای که هشت هزار حدیث از بر داشت. او به دنبال احادیث غریب می‌گشت... و می‌دانست که در احادیث غریب، دروغ نیز راه دارد. وی انساب و اخبار مردم را می‌دانست^۲.

صفدی نیز او را به فضل و فقه معروف دانسته است^۳. برای شناخت بهتر شخصیت علمی ابوالحسین، محیط زندگی، هم‌روزگاران، استادان و شاگردانش را باید شناخت، آن‌گاه بررسی کرد که آثار او چیست و چه اندازه از اطلاعات آنان از راه دیگر منابع اکنون در دست است و کسانی که آنها را بی‌واسطه نقل کرده‌اند، درباره او چگونه به داوری پرداخته‌اند؟

ابوالحسین رهنی را محدث، فقیه، متکلم، مفسر و عالم به اخبار می‌شناسند^۴. بی‌گمان، پایه اصلی این علوم صرف و نحو و ادبیات عرب بوده و رهنی در این فن نیز جایگاه بلندی داشته است؛ چنان‌که خودش می‌گوید: «کتاب سیبویه را بر احمد بن کیسان نحوی خواندم^۵». گویی مقصود او، ابوالحسن علی بن محمد بن احمد کیسان نحوی (م ۲۹۹ ق/

۱. طوسی، الفهرست، ص ۲۰۸ و اختیار، ج ۲، ص ۷۳۸؛ سیدبهاء‌الدین نجفی، منتخب الانوار، ص ۱۰۵.

۲. یاقوت، معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۳۲.

۳. صلاح‌الدین صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۴۴.

۴. طوسی، الفهرست، ص ۲۰۸؛ حلی، خلاصة الاقوال، ص ۳۹۷ - ۳۹۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۴۶۳.

۵. یاقوت، معجم الادباء، ج ۱۸، ص ۳۲ و معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۸.



۹۱۲ م) است.^۱ ابن کیسان، فردی دانا به ادب عربی و نحو و لغت و از مردم بغداد بود و از این روی که از مبرّد و ثعلب دانش آموخت، به‌راستی دو مکتب نحوی بصره و کوفه را در خویش فراهم آورده بود.^۲ بنابراین، رهنی در آغاز جوانی، پس از رفتن به بغداد، ادبیات عرب را در آن‌جا از ابن کیسان آموخت و چون ثعلب نیز در ۲۹۱ (۹۰۳ م) در همین شهر از دنیا رفته^۳، به‌گمان با او نیز دیدار داشته است. چیرگی رنگ و بوی ادبی بر آثار رهنی، از مهم‌ترین ویژگی‌های آنهاست. برای نمونه، خاطره‌ای که ابوالفضل شیبانی از رهنی درباره زیارت آرامگاه کاظمین علیهما السلام در مقابر قریش بغداد آورده است، زیبایی‌های ادبی آنها را نشان می‌دهد:

وَرَدْتُ كَرْبَلَاءَ سَنَةِ سِتِّ وِ ثَمَانِينَ وِ مَائَتِينَ وِ زَرْتُ قَبْرَ غَرِيبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وِ آلِهِ ثُمَّ انْكَفَأْتُ إِلَى مَدِينَةِ السَّلَامِ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَقَابِرِ قَرِيشٍ فِي وَقْتٍ تَضَرَّمُ الْهَوَاجِرُ وِ تَوَقَّدَ السَّمَائِمُ فَلَمَّا وَصَلْتُ مِنْهَا إِلَى مَشْهَدِ الْكَاطِمِ عليه السلام وِ اسْتَشَقَّتْ نَسِيمَ تَرْبَتِهِ الْمَغْمُورَةَ بِالرَّحْمَةِ، الْمَحْفُوفَةَ بِحَدَائِقِ الْغَفْرَانِ، انْكَبَيْتُ عَلَيْهَا بِعِبْرَاتٍ مُتْقَاطِرَةٍ وِ زَفَرَاتٍ مُتتَابِعَةٍ وِ قَدْ حَجَبَ الدَّمْعُ طَرْفِي عَنِ النَّظَرِ...^۴؛

به کربلا وارد شدم و قبر غریب رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کردم. آن‌گاه به سوی مدینه السلام [بغداد] رفتم و رهسپار زیارت‌گاه کاظم علیه السلام شدم. من نسیم تربت پیچیده در رحمت او را بوییدم؛ تربتی که باغ‌های آمرزش آن را در خود فرو پیچیده بود، با سرشک‌هایی که بر گونه‌ام می‌بارید و آه و ناله‌ای که پی در پی وجودم را در برمی‌گرفت در حالی که اشک نمی‌گذاشت جایی را ببینم... .

رهنی به نقل از محمد بن عبدالجبار، هم‌نشین ابوالعباس ثعلب در *الیاقوتة* و او از قول ابن اعرابی، سخنی درباره معنای لغوی واژه «عترت» آورده است.^۵ فارس بن سلیمان

۱. ر.ک: بغدادی، *التقید*، ج ۱، ص ۲۲۵؛ ابوالحجاج یوسف مزی، *تهذیب الکمال*، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲. عمر رضا کحاله، *معجم المؤلفین*، ج ۸، ص ۳۱۱.

۳. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴. ابن رستم طبری، همان، ص ۴۸۹.

۵. ابن بابویه، *کمال‌الدین*، ص ۲۴۵ و *معانی الاخبار*، ص ۹۱؛ فخرالدین طریحی، *مجمع‌البحرین*، ص ۱۱۶.



ارجانی، شاگرد رهنی نیز فردی ادیب بود و نوشته‌هایش مانند مسند ابی‌نؤاس، جحی، أشعَب، بهلول و جَعِيفِرَان^۱، بیش‌تر ویژگی ادبی داشت. ابن‌عساكر از ابوالحسین رهنی سخنی درباره معنای واژگان «غبر»؛ یعنی اندک و «جناح نَسْر»؛ یعنی بیت آورده است.^۲

ممکن نمی‌نماید که رهنی در بغداد با احمد بن حنبل شیبانی وائلی (م ۲۴۱ ق / ۸۵۵ م)، امام حنبله دیدار کرده باشد، اما بی‌گمان، حرب بن اسماعیل سیرجانی، شاگرد شهیر ابن حنبل (م ۲۸۰ ق / ۸۹۳ م)، را از نزدیک می‌شناخته است؛ زیرا یاقوت هنگام ذکر نام سیرجان از قول رهنی می‌گوید: حرب بن اسماعیل صاحب تألیفاتی در فقه، بدین شهر منسوب است.^۳

رهنی از کسان دیگری چون علی بن حارث، اسماعیل بن موسی، احمد بن محمد بن مسرور، ابوالعباس محاربی، عبدالرحمن بن ابی احمد ذُهلی، سعد بن عبدالله بن ابی خَلْفِ اشعری قمی و بشر بن سلیمان نخّاس، صحابی امام علی هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام نقل قول کرده است.^۴ او در جیرفت به دیدار مردی شیعی مذهب به نام محمد بن هارون نَسّابه رفت و از او اطلاعاتی به دست آورد. وی درباره این شخص می‌نویسد: «او داناترین مردمان به انساب و ایام مردم [عرب] بود». او هنگامی ابن‌هارون را دید که وی پیر شده بود.^۵

ب) آثار

ابن‌نوح، استاد نجاشی پس از برشماری برخی از کتابهای رهنی می‌گوید: وی از دیگر کتاب‌ها و روایات خود برای ما حدیث نقل می‌کرد.^۶ بر پایه این گزارش می‌توان گفت که

۱. ر.ک: علی بروجردی، *طرائف المقال*، ج ۱، ص ۱۵۳؛ موسوی خوئی، همان، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

۲. ابن‌عساكر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۲۲، ص ۱۶-۱۵.

۳. یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۲۹۶.

۴. ر.ک: عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۹، ص ۱۴۷، ج ۲۰، ص ۴۳۷، ج ۲۷، ص ۲۷۵؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۱، ص ۶؛

ابوالهدی کلباسی، *سماء‌المقال*، ج ۱، ص ۸۸ و ج ۲، ص ۳۸۳؛ سید شهاب‌الدین مرعشی، *شرح احقاق الحق*، ج ۱۴،

ص ۱۸۷؛ سیدعلی میلانی، *نفحات الازهار*، ج ۲۰، ص ۳۷۴.

۵. یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۹۸.

۶. نجاشی، *رجال النجاشی*، ص ۳۸۴.



رهنی روایات و اخبارش را از روی نوشته‌های خویش بر دیگران املا می‌کرده است و آنان آنها را می‌نوشته‌اند.

شیخ طوسی (سده پنجم) خبر داده است که همه کتاب‌های او اکنون موجود و بیش‌تر آنها در خراسانند. این پرسش که چرا بیش‌تر کتاب‌های او در شهرهای خراسان مانند نیشابور، طوس، مرو و هرات بوده است، با توجه به سکونت رهنی در شرق ایران پاسخ می‌یابد به‌ویژه اینکه مذهب تشیع او موجب می‌شده است که دست کم برای زیارت بارگاه امام هشتم، علی بن موسی الرضا علیه السلام به این سرزمین سفر کند. حتی گمان می‌رود که یاقوت حموی آثاری را از رهنی در کتابخانه مرو دیده باشد؛ زیرا وی زمانی در آن‌جا به مطالعه سرگرم بود.^۱ بر پایه متن سخن سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق / ۱۲۶۵ م) درباره نبود تواتر برای اختلاف قرائات، می‌توان گمان زد که وی در نیمه سده هفتم هجری به مقدمات علم القرائه رهنی دسترس داشته است.^۲ هم‌چنین نسخه‌ای از النکاح رهنی به خط محمد بن معد موسوی نزد علامه حلی (م ۷۲۶ ق / ۱۳۲۵ م) وجود داشت. رهنی به گمان این کتاب را درباره فقه تطبیقی سامان داده بود. حلی می‌نویسد:

بخش‌های پراکنده‌ای از آن را دیدم که شامل اجازه‌نامه مؤلف به یکی از کسانی بود که کتاب را بر روی قرائت نموده بود. این فراز در بردارنده فقه، خلاف و وفاق بود.^۳

از میان رفتن بیش‌تر آثار رهنی نیز بی‌گمان در پیوند با هجوم مغول توجیه می‌شود؛ زیرا نقل قول‌های مستقیم اندکی از آثار رهنی در منابع پس از قرن هفتم به چشم می‌خورد. معروف است که رهنی کمابیش پانصد تصنیف و رساله داشت، اما به‌رغم کندوکاو در منابع گوناگون، نام بیش از ۲۷ کتاب منسوب به او به دست نمی‌آید. گمان

۱. ر.ک: یاقوت، معجم الادباء، ج ۹، ص ۹۵.

۲. ر.ک: ابن طاووس، سعد السعود، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. حسن بن یوسف حلی، ایضاح الاشتباه، ص ۲۹۰. مقصود از خلاف، مسائل فقهی است که شیعیان و اهل سنت درباره‌اش دیدگاه‌های مختلفی دارند و مقصود از وفاق، مسائل مشترک این دو فرقه است.



می‌رود که بیش‌تر آثار او رساله‌هایی کوچک و کم‌حجم درون کتاب‌های بزرگ بوده باشند^۱.

روایت‌هایی که از رهنی نقل کرده‌اند، در دو دسته جای می‌گیرند:

منقول از کتاب‌های او؛

شنیده شده از زبان او.

روشن نیست که روایت‌های دسته دوم در کدام‌یک از کتاب‌های اوست. همه این روایات، به دو موضوع کلان «قرآن» و «عترت» می‌پردازند و روی کرد آنها به هر دو موضوع، تاریخی است. بنابراین، روایات وی را در چارچوب زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱. تفسیر و علوم قرآن و حدیث

رهنی با بهره‌گیری از برخی از احادیث متواتر، به روند تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر ﷺ چه از دید سیاسی و چه در موضوع جمع و تدوین قرآن، بدگمان شده است. از این‌رو، این دسته از روایات وی، موضوع‌های زیر را دربرمی‌گیرند:

۱-۱. مناقب اهل بیت علیهم‌السلام

رهنی در حدیثی که سندش به ابن‌عباس می‌رسد، در تفسیر آیه «وَقَفَّوْهُمْ اِئْتَمَّ

مَسْئُولُونَ»^۲ می‌نویسد:

رسول خدا ﷺ فرمود: در روز رستاخیز من و علی را در کنار صراط نگاه می‌دارند؛ هیچ‌کس از کنار ما عبور نمی‌کند مگر آنکه از او درباره ولایت علی می‌پرسیم. پس هر که با او بود می‌گذرد و گرنه، به آتش افکنده می‌شود^۱.

۱. نوشته‌های او در زمینه‌های ادبیات، تاریخ، جغرافیا، انساب عرب، علوم قرآن، فقه و حدیث بوده است. برای آگاهی از فهرست کتاب‌های منسوب به رهنی، ر.ک: ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۹۶ - ۹۱؛ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۳۲؛ ابن طاووس، همان، ص ۲۲۸ - ۲۲۷؛ حسکانی، *شواهد التنزیل*، ج ۲، ص ۱۶۲؛ نعمت‌الله جزائری، *نورالبراهین*، ج ۱، ص ۵۳؛ اتان کلبرگ، *کتابخانه ابن طاووس*، ص ۴۵۱؛ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۱۰۸ - ۱۰۶ و *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۲۰ - ۲۱۲؛ مجلسی، همان، ج ۴، ص ۱۶ - ۲.

۲. صافات، آیه ۲۴.



کتاب خدا در حدیث «ثقلین» که رهنی آن را به استناد ابوسعید خُدَری از پیامبر ﷺ نقل کرده، به ریسمانی مانند شده که از زمین تا آسمان یا از خاک تا افلاک کشیده شده است و انسان مؤمن می‌تواند با آن به مراتب بالا صعود کند.^۱ او در تفسیر حدیثی که سندش به زید بن ثابت می‌رسد و واژه «خلیفتین» در آن به جای ثقلین آمده است، چنین می‌گوید:

عقل و نقل چگونه می‌پذیرد که پیامبر ﷺ قرآن و اهل بیت خود را به جای خود در میان امت تعیین کند؛ اما در این دو، کفایت از غیرشان و کفایت از آنچه در امت حادث شد و اختلافی که درباره قرآن پدید آمد وجود نداشته باشد.^۲

۲-۱. متواتر نبودن قرائت‌های هفتگانه

علی بن طاووس، بخشی را از کتاب رهنی به نام مقدمات علم القرآن، نقل کرده است. رهنی در این نوشتار بر این است که بی‌پایگی قرائت‌های هفتگانه رایج را نشان دهد. وی تأکید می‌کند که علی علیه السلام و اهل بیت تنها مرجع قرائت و تفسیر قرآنند. باورمندی رهنی به تحریف درون مایه قرآن و حتی بیش تر الفاظ آن، از گفته‌های وی بر نمی‌آید، بلکه او موضوع اختلاف قرائت‌ها را به دلیل روی گردانی بیش تر مسلمانان از مرجعیت علی بن ابی طالب علیه السلام نقد کرده و برای اثبات این دیدگاه خود، به کتابی از سهل بن محمد سجزی و نیز شنیده‌هایش از ابوحاتم استناد کرده است. این دو، اهل کوفه و بصره را به دلیل اختلاف کردن در قرائت‌ها و برداشت‌های گوناگونشان از قرآن سرزنش کرده‌اند؛ زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر وصیت پیامبر ﷺ متعهد شده بود که جز برای شرکت در نماز جمعه ردا بر تن نکند تا قرآن را گرد آورد. رهنی سپس حکایت ابوحاتم را از شعبی نقل کرده است: «داناترین فرد درباره آنچه میان دو لوح است، علی بن ابی طالب بود»^۳.

۱. حسکانی، *شواهد التنزیل*، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲. ابن طاووس، *سعد السعود*، ج ۱، ص ۲۲۸.

۳. همان.

۴. ابن طاووس، *سعد السعود*، ج ۱، ص ۲۲۸.



رهنی پایه آن هفت قرائت و ماندن اهل سنت را در عدد هفت، هفت مصحفی می‌داند که در روزگار عثمان، خلیفه سوم فراهم آمده و به سرزمین‌های گوناگون (مدینه، مکه، بصره، کوفه، شام، یمن و بحرین) فرستاده شده بود. او در گفتاری درازدامن، درباره اختلاف این مصاحف با یکدیگر گزارش می‌دهد. برای نمونه، می‌گوید: میان مصحف مدینه و مصحف بصره، چهارده و به قولی ۲۱ حرف اختلاف بود.^۱ او همچنین فرایند شکل‌گیری قرائت‌های هفتگانه را نقد می‌کند و می‌نویسد:

هر یک از قاریان، پیش از روی کار آمدن قاری بعدی، جز قرائت خود، قرائت دیگری را روا نمی‌شمرد. پس از آنکه قاری دوم آمد، از آن ممنوعیت به جواز قرائت دومی روی آوردند و این روند در قرائت‌های هفت‌گانه تکرار شد. بدین ترتیب، هر قرائت مشتمل بر انکار قرائت دیگری بود. سپس بر خلاف انکار پیشین به هفت قرائت به وجود آمده اکتفا کردند. این در حالی بود که در میان دانش‌مندان مسلمان و آشنایان با قرآن، پیش از این قرائتی برتر یافت شده بود. به علاوه، در روزگار صحابه این هفت قاری وجود نداشته‌اند و حتی شمار دانسته‌ای از صحابه، قرائت را از ایشان اخذ نکرده‌اند.^۲

رهنی به نقد ماجرای سوزاندن برخی از مصحف‌ها در روزگار عثمان^۳ نیز می‌پردازد:

در روز رستاخیز پیامبر ﷺ در گفت‌وگو با صحابه از آنان خواهد پرسید: «پس از من با تقلین چه کردید؟» گویند: «اما ثقل اکبر (قرآن) را سوزانندیم و آن را دگرگون ساختیم و اما ثقل اصغر (عترت) را کشتیم.^۴»

۲. تاریخ و جغرافیا

تاریخ‌نگاری رهنی بیش از هر چیز با علم کلام آمیخته می‌نماید. برای نمونه، بخشی از کتاب *نحل العرب* او با عنوان «نحل اهل المشرق» نزد یاقوت حموی بوده و یاقوت زیر

۱. همان، ص ۲۷۹.

۲. جزایری، نورالبراهین، ج ۱، ص ۵۳.

۳. ر.ک: طهرانی، همان، ج ۱۴، ص ۱۹۸.

۴. جزایری، همان، ج ۱، ص ۵۳.



عنوان «جیرفت» از آن یاد کرده است.^۱ یاقوت درباره شیوه بیان رهنی در این کتاب می‌نویسد:

رهنی در آن، اعراب سرزمین‌های اسلامی و مذاهب آنان را از شیعی، خارجی و سنی ذکر کرده است. او در این کتاب از شیعیان به نیکی یاد کرده و به پر و پای غیر ایشان می‌پیچید.^۲

روایات تاریخی رهنی را در بخش‌های زیر می‌توان گنجاند:

۱-۲. تاریخ امامان شیعه

داوری علی علیه السلام میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مرد عرب

رهنی روایتی نقل می‌کند که سندش به ابن عباس می‌رسد و بر پایه آن روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از عربی بیابانی شتری به چهارصد درهم خرید؛ اما مرد عرب از دادن شتر خودداری کرد و مدعی شد که هم شتر و هم درهم‌ها از آن اوست و اگر محمد صلی الله علیه و آله ادعایی داشته باشد، باید بیینه بیاورد. ماجرا دنبال شد و سرانجام مرد عرب به قضاوت هر کس که بیاید، راضی شد و از قضا علی علیه السلام درآمد.^۳ اگر این روایت درست باشد، قضاوت‌های علی علیه السلام تنها در دوران خلفا یا روزگار حکومت آن حضرت در کوفه تحقق نیافت، بلکه وی حتی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی به داوری می‌پرداخت.

تحلیل ماجرای صلح امام حسن علیه السلام با معاویه

این موضوع را شیخ صدوق از *الفروق بین الباطیل و الحقوق* رهنی نقل کرده است. این رساله به انگیزه پاسخ‌گویی به پرسش فردی از رهنی درباره تفسیر سخن یوسف بن مازن راسبی درباره صلح امام حسن علیه السلام نوشته شد.^۴ وی در این رساله به بررسی چند روایت در

۱. یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۱۹۸.

۲. یاقوت، *معجم الادباء*، ج ۶، ص ۴۱۷.

۳. صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۱۰۸ - ۱۰۶.

۴. ر.ک: مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۲.



این باره می‌پردازد و با استدلالی محکم، عمل کرد معاویه را نقد می‌کند. او بندهایی را به قرارداد صلح میان امام حسن علیه السلام و معاویه نسبت می‌دهد و به تجزیه و تحلیل آنها یکی پس از دیگری و بیان فلسفه هر یک از آنها از دیدی فقهی و حقوقی می‌پردازد. امام حسن علیه السلام بر پایه روایت راسبی، با معاویه به این شرط بیعت کرد که معاویه خود را امیرالمؤمنین نخواند. حسن علیه السلام از اقامه شهادت نزد معاویه معاف باشد، معاویه از پی‌گرد شیعیان علی علیه السلام خودداری کند و معاویه در میان فرزندان کشته شدگان جنگ‌های جمل و صفین، یک میلیون درهم از خراج دارابگرد پخش کند. رهنی می‌گوید:

آنچه ابن‌مازن درباره ماجرای حسن علیه السلام و معاویه آورده است، نزد خردورزان و دانایان، نرمش و به عهده‌گذاری نامیده می‌شود. آیا نمی‌بینی که معاویه در این مباحثه به هیچ‌یک از تعهدات خود عمل نکرد؟ و به همین علت برای حسن علیه السلام الزام آور نبوده است. حسن علیه السلام در این قرارداد از معاویه تعهد گرفت که خود را امیرالمؤمنین نخواند و حسن علیه السلام نزد خود بدون تردید مؤمن بود. بنابراین، او از معاویه تعهد گرفته است که بر وی امیر نباشد.

مؤمنان حقیقی به باور رهنی، اهل‌بیتند و هم آنانند که ایمان بر دل‌هایشان نوشته شده است^۱، اما این طبقه، امارت و وجوب پیروی را از او را نپذیرفتند و چون حسن علیه السلام امیر نیکوکاران و کشنده تبهکاران است، هیچ نیکوکاری نباید امارت او را بپذیرد. وی درباره خراج دارابگرد می‌نویسد:

این شهر به صلح گشوده شده بود و لذا امام حسن علیه السلام مالی را که از نظرش پاکیزه‌تر و بهتر از مال اردشیر خُره بود، گرفت^۲.

حکایت غیبت امام دوازدهم از زبان امام صادق علیه السلام

رهنی به استناد از سدیر صیرفی نقل کرده است که او و گروهی از بزرگان شیعه نزد امام صادق علیه السلام شتافتند. امام علیه السلام در گفتاری کمابیش بلند، از زاده شدن قائم همچون زادن

۱. مجادله، آیه ۲۲.

۲. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۷ - ۲۱۶.



موسی علیه السلام از دید هراس از فرعون خبر دادند. غیبت او را همچون غیبت عیسی علیه السلام و ماندگاری اش را همچون مانایی نوح علیه السلام دانستند و عمر بنده صالح، خضر را دلیلی بر عمر او گرفتند. مفضل که در این گروه بود، از امام علیه السلام پرسید: کسانی می‌گویند که آیه «و نرید ان من علی الذین استضعفوا فی الارض»^۱، درباره دوران ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام است و امام علیه السلام به وی پاسخ داد: «چنین نیست. این دوران، سرشار از جنگ‌ها، فتنه‌ها و ارتدادها بوده است؛ اما در آیه مذکور، سخن از امنیت و آرامش پس از ترس است. این آیه مربوط به دوران ظهور قائم علیه السلام است»^۲.

حکایت بانو نرجس، مادر امام دوازدهم علیه السلام

وی از بشر بن سلیمان نخاس، از فرزندان ابویوب انصاری که از شیعیان و همسایه «امامین عسکرین» در سامرا بودند، روایتی نقل کرده است. بر پایه این روایت، امام علی هادی علیه السلام بشر نخاس را درباره احکام بردگان آموزش داده بود و او کار خرید و فروش برده را با اذن امام علیه السلام سامان می‌داد. روزی کافور، خادم امام علیه السلام او را به خانه آن حضرت فراخواند و امام علیه السلام، ویژگی‌های کنیزی رومی را برایش برشمرد و از او خواست که آن کنیز را بیابد و به ۲۲۰ دینار بخرد. بر پایه این روایت بلند، کنیز یاد شده بانو نرجس دختر پادشاه روم و از مسیحیان ملکانی بود. او پیش از این رخداد رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که وی را برای یکی از پسرانش خواستگاری کرد. او در یکی از جنگ‌ها به خواست خود به اسارت مسلمانان در آمد.^۳

۲-۲. جغرافیای تاریخی

بر پایه همان اطلاعات جغرافیایی که در کتاب‌های رهنی هست، چنین می‌توان دانست که وی در این رشته نیز چیره‌دست و توانا بوده و شهرهای نواحی شرقی ایران؛ یعنی

۱. قصص، آیه ۲.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۱۷۳ - ۱۶۷.

۳. ابن رستم طبری، دلائل الامامة، ص ۴۹۰ - ۴۸۹.



خراسان، سیستان، قهستان و مکران را به نیکی می‌شناخته و بدین سرزمین‌ها توجه ویژه‌ای داشته؛ چنان‌که گاهی از شهرهای دیگر نواحی همچون فارس نام برده و اطلاعاتی تاریخی درباره آنها عرضه کرده است. یاقوت نیز در مدخل‌های بردسیر، ابارق، حبق، ببق، خبیص، هرات، قوهستان و چند شهر دیگر از مدخل‌های کتابش، به اطلاعات او استناد می‌کند.^۱

رهنی به موضوع پراکندگی جغرافیایی قبیله‌های عرب در سرزمین‌های شرقی توجه داشته و در این زمینه کتابی به نام *الدلائل علی نحل القبائل* نوشته^۲ و یاقوت به نقل از البقاع رهنی، ویژگی‌های فرهنگی و مذهبی مردم سیستان و مکران را آورده و به‌گمان، به جغرافیا و برخی از ویژگی‌های بوم‌شناختی مردم سرزمین‌های گوناگون می‌پرداخته است. رهنی از گفتن سخنان فیلسوفانه و انسان‌شناسانه خودداری نمی‌کرد. نمونه این دست از سخنان وی، در مردم‌شناسی قوم قفص (کوفج) یافت می‌شود. توجه او به اعتقادات مردم سرزمین‌ها به‌ویژه درباره اهل بیت علیهم‌السلام، در معلومات جغرافیایی وی نمایان است. او درباره واژه قفص می‌نویسد:

قفص کوهی است از کوه‌های کرمان که به دریا پیوسته است و ساکنان آنجا از یمانیان و فرزندان ازد بن‌غوث... هستند. اینان در جزیره العرب بر دین عرب نبوده‌اند؛ زیرا آنها به معاد معترف بوده و به رستخیز اقرار داشته‌اند. با این همه، پای‌بند به دین خود در پرستش طواغیت نبوده‌اند. آن‌گاه آنان به آتش‌پرستی روی آوردند، ولی آن را نیز نپرستیدند. آن‌گاه کرمان به دست عثمان بن عفان گشوده شد، ولی از آن هنگام تاکنون چیزی که بتوان نام آن را «نحله» یا عقیده و ذمه و عهد خواند از ایشان دیده نشده است. در کوهستانی که پناهگاه ایشان است، آتش‌کده یا کنیسه یهود و کلیسای مسیحی و یا نمازگاه مسلمانان وجود ندارد؛ مگر آنچه که احتمالاً جنگ‌جویان برای ایشان ساخته‌اند. کسی به من خبر داد که از کوه‌های ایشان بت‌های فراوانی بیرون آورده است، ولی من به حقیقت این موضوع راه نیافتم.

۱. یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۱، ص ۳۳۳ و ۵۹، ج ۲، ص ۴۲۱ - ۳۴۵ و ۳۴۴ - ۱۹۸، ج ۳، ص ۲۹۶، ج ۴، ص ۴۱۶ -

۳۷۷، ج ۵، ص ۳۹۶ - ۲۸۲ و ۷.

۲. یاقوت، *معجم الادباء*، ج ۶، ص ۴۱۷.



... با این همه، از آنجا که سرشت آدمی با رحمت آمیخته است، مردم قفص از میان همه انسان‌ها علی بن ابی‌طالب علیه السلام را بزرگ می‌شمرند؛ نه از آن روی که به او اعتقاد دینی داشته باشند بلکه ویژگی‌های فطری است که ایشان را وا می‌دارد تا منزلت او را بزرگ دارند.^۱

او درباره مردم سیستان نیز می‌نویسد:

[در روزگار بنی‌امیه] در همه منابر علی علیه السلام را لعن می‌کردند، ولی در سیستان تنها یک بار چنین کاری انجام شد. مردم سیستان از هم‌کاری با بنی‌امیه خودداری کردند [و به گمان خراج نپرداختند] تا اینکه از بنی‌امیه تعهد ستانند که بر منبر ایشان، کسی لعن علی نکند و چه شرفی از این بالاتر؟!]

۳. باورهای مذهبی رهنی

۱-۳. اختلاف درباره عقاید رهنی

نویسندگان شرح‌حال‌ها از آغاز درباره ارزیابی اعتقادی ابوالحسن رهنی با یک‌دیگر اختلاف داشته‌اند. برخی از عالمان شیعه به خطا، رهنی را از بزرگان اهل سنت پنداشته؛ چنان‌که سید بن طاووس و سید نعمت‌الله جزایری و میرزا ابوالقاسم قمی (م ۱۲۳۱ ق / ۱۸۱۰ م) به پیروی از وی، او را در جرگه علمای بزرگ عامه گنجانده‌اند.^۲ باری، صاحبان منابع رجالی اهل سنت کمابیش کسی را به نام محمد بن بحر رهنی نمی‌شناسند و از او نقل نمی‌کنند. کسان اندکی از اهل سنت نیز که از وی نام برده‌اند، از منابع شیعیان نقل کرده‌اند؛ چنان‌که ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ ق / ۱۴۴۸ م) به نقل از *تاریخ السری* شیخ منتجب‌الدین شیعی، به رهنی اشاره می‌کند.^۳ حتی ذهبی نیز در مؤلفات خود، از رهنی نام برده؛ چنان‌که سیوطی نیز در *طبقات الحفاظ* به شاگردی خطابی نزد رهنی اشاره نکرده

۱. یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۳۸۱ - ۳۸۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۹۱.

۳. ابن طاووس، همان، ج ۱، ص ۲۰؛ سید نعمت‌الله جزایری، همان، ج ۱، ص ۵۲۹؛ ابوالقاسم قمی، *تواریخ الاصول*، ص ۴۰۴.

۴. ر.ک: ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۵، ص ۷۳۶.



است^۱. البته سیوطی واژه «رهنی» را نامی منسوب به قریه «رهنه» می‌خواند^۲. دیگر منابع تشیع، او را انکار نکرده‌اند. سه دیدگاه درباره رهنی وجود دارد:

اتهام به انحراف عقیدتی

مهم‌ترین جرحی که درباره ابوالحسین رهنی هست، باورهای غلوآمیز اوست. شاید نخست‌کشی (م ۳۲۸ ق / ۹۳۹ م) او را به غلو منسوب کرده باشد. کشی در روایتی به نقل از رهنی که طعنی بر زراره دربردارد و به گمان آن را بدون واسطه از زبان رهنی شنیده است، چنین ادعا می‌کند که رهنی از افراد به شدت غالی است^۳ و بدین شیوه، درستی روایت را نمی‌پذیرد. پس از او ابن‌غضائری (م ۴۱۱ ق / ۱۰۲۰ م) در یکی از آثارش درباره او می‌نویسد: «رهنی ضعیف است و در مذهبش ارتفاع وجود دارد^۴». این اتهام در آثار جدید رجالی نیز تکرار شده است^۵. مرحوم آیت‌الله خویی در این باره می‌نویسد:

ظاهراً این مرد از جمله غلات است؛ زیرا کُشی بر این امر شهادت داده و می‌دانیم که کُشی هم‌عصر رهنی بوده است. گفته ابن‌غضائری نیز که «فی مذهبیه ارتفاع»، آن را تأیید می‌کند. به علاوه ما دلیل و توجیه گفته نجاشی را نمی‌دانیم که معتقد است سخن او به سلامت نزدیک است. شاید نجاشی اطلاعی از گفته کُشی نداشته یا در هنگام نوشتن این مطالب از آن غافل بوده است و الله العالم... منظور نجاشی از اینکه حدیث رهنی به سلامت نزدیک است، این است که در احادیث او غلو دیده نمی‌شود، ولی نیکویی حال و اعتقاد او نیز ثابت نشده است^۶.

پیراستگی رهنی از فساد در عقیده

نجاشی (م ۴۵۱ ق / ۱۰۵۹ م) پس از اشاره به اتهام یاد شده می‌نویسد: «نمی‌دانم این اتهام از کجا ناشی شده در حالی که حدیث او به سلامت و استواری نزدیک است^۷». شیخ

۱. همان.

۲. سیوطی، لب اللباب، ص ۱۲۰.

۳. محمد بن عمر کُشی، رجال الکُشی، ص ۱۴۸ - ۱۴۷.

۴. ابن‌غضائری، رجال ابن‌غضائری، ج ۵، ص ۱۶۳؛ ابن‌زین‌الدین، التحریر الطاووسی، ص ۲۳۲ - ۲۳۱.

۵. ر.ک: مصطفی بن حسین تفرشی، نقد الرجال، ج ۴، ص ۱۴۸.

۶. موسوی خویی، همان، ج ۱۶، ص ۱۳۳.

۷. نجاشی، همان، ص ۳۸۴.



صدوق نیز در *من لا يحضره الفقيه*، نام رهنی را ذکر می‌کند و بر او رحمت می‌فرستد و بدین شیوه او را از اتهام به غلو تبرئه می‌کند.^۱ وی همچنین در *علل الشرایع* پس از نام رهنی عبارت «رضی الله عنه» را آورده است.^۲ سید محمد مهدی بحر العلوم، محمد بن بحر رهنی را موجه می‌داند و می‌گوید: «قدح در مذهب از او به ظهور نرسیده است».^۳

توقف

برخی از عالمان شیعه همچون ابن داود حلی (در گذشته سده هشتم هجری) و علامه حلی (م ۷۲۶ ق)، پس از آوردن دو دیدگاه در این باره، سرانجام به هیچ نظریه ویژه‌ای نرسیده و «قائل به توقف» شده‌اند.^۴

۲-۳. سنجش دیدگاه‌ها

بیش تر نویسندگانی که رهنی را به غلو و ارتفاع در عقیده متهم کرده‌اند، از هیچ نمونه‌ای از باورهای او گواهی و سند نیاورده‌اند و کمابیش با الفاظ و عبارتهایی مانند «یقال»، «قیل»، «اتَّهَمَ» و «و الله عالم»، در درستی این گزاره شک کرده‌اند، اما رهنی بر پایه سندهایی، نه تنها از غلات نیست، که برخی از غالیان شیعه در ردّ باورهای او کتاب نوشته‌اند؛ چنان که کسی به نام ابوالقاسم علی بن احمد علوی کوفی (م ۳۵۲ ق / ۹۶۳ م) به گفته نجاشی در پایان زندگانی‌اش به مذهب غلات گرایید و کتاب‌های بسیاری پدید آورد که بیش تر آنها زیان بار و مُفسد است. یکی از این کتاب‌ها، الرد علی محمد بن بحر الرهنی نام دارد.^۵ سعد بن عبدالله اشعری قمی، استاد رهنی نیز کتابی در رد عقاید غلات داشته است.^۶ افزون بر اینها، بسیاری از راویان احادیث بر پایه آموزه‌های دانش رجال، به

۱. صدوق، *من لا يحضره الفقيه*، ج ۳، ص ۱۰۶، باب «ما يقبل من الدعاوى بغير بينة».

۲. صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. بحر العلوم، *الفوائد الرجالية*، ص ۱۶.

۴. ر.ک: حلی، *خلاصة الاقوال*، ص ۳۹۷ - ۳۹۶؛ ابن داود حلی، *رجال*، ص ۲۷۷ - ۲۷.

۵. نجاشی، همان، ص ۲۶۶؛ میرزا حسین نوری، *خاتمة مستدرک الوسائل*، ج ۱، ص ۱۶۴؛ بغدادی، *هدية العارفين*، ج ۱، ص ۶۸۰ و *ايضاح المكنون*، ج ۱، ص ۵۵۹.

۶. طهرانی، همان، ج ۱۰، ص ۲۱۴.



دلیل اینکه عقایدشان درباره معصومان به گمان مخالفانشان غلوآمیز (غلو در صفات) بوده است، به غالی بودن متهم شده و احادیث آنان را از اعتبار انداخته‌اند. نمونه برجسته این راویان را در رجال ابن‌غضائری می‌توان یافت.^۱ وی در بسیاری از جاها، راویان را به همین دلیل و یا دیگر دلایل، تضعیف کرده است. از این‌رو، این سخن در میان رجال‌شناسان شیعه آوازه‌ای یافته است که «توثیقات ابن‌غضائری معتبر، اما تضعیفات او نامعتبر است»^۲. درباره کسی نیز گفته‌اند: «او از افراد ضعیف بسیار نقل می‌کرد»^۳. استاد او، عیاشی بود که در آغاز بر مذهب اهل سنت و احادیث آنان را فراوان شنیده بود.^۴ شاید وی بر اثر همین احادیث، رهنی را فردی غالی پنداشته باشد.

به هر روی، دیگر کسانی که آثار رهنی را خوانده‌اند، درباره‌اش به گونه‌ای دیگر داوری کرده و به درستی و اتقان و بی‌اشکال بودن آثارش گواهی داده‌اند؛ چنان‌که علامه حلی درباره القلائد رهنی می‌نویسد:

من آن را به خط سید سعید صفی‌الدین محمد بن معد یافتیم. در آن برخی از مسائل مورد اختلاف میان ما و مخالفان بیان شده است. این کتاب که از خراسان به دستم رسید، کتابی است سودمند و در آن مطالب ناگفته و غریبی یافت می‌شود. [النکاح او نیز]، کتابی است نیکو که در آن حق مطلب را ادا کرده است.^۵

یاقوت نیز درباره البدع رهنی می‌نویسد: «من در آن چیز منکر و ناخوشایندی ندیدم»^۶. اگر نشانه‌ای از غلو در آثار او می‌بود، بی‌گمان کسانی مانند قاضی سعید‌الدین ایجی (م ۴۰۳ ق / ۱۰۱۲ م)، غزالی (م ۵۰۵ ق / ۱۱۱۱ م)، آمدی (م ۶۳۱ ق / ۱۲۳۳ م)، ابن تیمیه حرانی (م ۷۳۸ ق / ۱۳۳۷ م)، یافعی (م ۷۱۸ ق / ۱۳۱۸ م) و ابن قیم جوزیه برای محکوم

۱. نعمت‌الله صفری، *غالبان*، ص ۳۶ - ۳۵.

۲. رک: محمدتقی تستری، *قاموس الرجال*، ج ۱، ص ۴۴۷ - ۴۴۰؛ جعفر سبحانی، *کلیات فی علم الرجال*، ص ۱۰۲ - ۷۵.

۳. نجاشی، همان، ص ۳۷۲.

۴. عسکری، *عبدالله بن سبا*، ج ۳، ص ۱۲۳.

۵. حلی، *ایضاح الاشتباه*، ص ۲۹۰.

۶. یاقوت، *معجم الادبای*، ج ۱۸، ص ۳۲.



کردن شیعه بدان‌ها استناد می‌جستند. اینکه آثار وی به دست آنان نرسیده بود نیز نکته‌ای گمان‌زدنی است و دست نیافتن کسانی چون اسفراینی و غزالی، به آثار کسی چون رهنی که نزدیک به پانصد کتاب و رساله نوشته و آثارش در خراسان پراکنده و آن‌جا را فراگرفته بود، امکان‌ناپذیر می‌نماید؛ زیرا یاقوت در مرو به آثار او دسترس داشت و هم او و هم ابن‌عساکر دمشقی و خطابی بارها به نوشته‌های وی استناد کرده‌اند.

شاید یکی از دلایلی که موجب متهم شدن ابوالحسن رهنی به غلو شد، اعتقاد او به برتری انبیا و امامان علیهم‌السلام بر فرشتگان باشد^۱، اما موضوع سجده فرشتگان در برابر انسان کامل، از قرآن به دست می‌آید^۲. اتهام دیگر رهنی اعتقاد وی به تفویض است^۳. مفوضه بر این بودند که خداوند کارهای عالم و قدرت و اختیار آفرینش را به او و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام واگذار کرده است. آنان می‌گفتند: ائمه علیهم‌السلام شریعت‌ها را نسخ می‌کنند. هم‌چنین بدین باور داشتند که ملائکه بر آنان فرود می‌آیند و به آنان وحی می‌رسانند^۴. حسنی رازی می‌گوید: «معتزله و جمله نواصب این قول را بر علمای امامیه می‌بندند و این دعوی بدون دلیل است^۵». این اتهام از رهنی دور است؛ زیرا کسی که اندیشه دینی‌اش بر این بنیاد استوار باشد، درباره اختلاف قرائات قرآن نگران نمی‌شود^۶ یا از پذیرفته نشدن مرجعیت دینی اهل‌بیت در آستانه تاریخ اسلام افسوس نمی‌خورد^۷.

نتیجه

ابوالحسن رهنی با توجه به گزارش‌های درستی که درباره‌اش هست، فردی دانا به علوم و معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام و اخبار تاریخ اسلام و تشیع بوده است و بازسازی اطلاعات

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۸۸ - ۸۷ و ج ۱۰۹، ص ۱۰۷؛ علی‌نمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۴، ص ۱۳۷.

۲. بقره، آیه ۳۴؛ اعراف، آیه ۱۱؛ حجر، آیه ۳۰؛ اسراء، آیه ۶۱؛ کهف، آیه ۵۱؛ طه، آیه ۱۱۶.

۳. ابن‌داود، رجال ابن‌داود، ص ۲۷۰.

۴. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۶۱.

۵. مرتضی حسنی رازی، تبصرة العوام، ص ۱۷۶.

۶. ر.ک: ابن‌طاووس، همان، ص ۲۰.

۷. اتان کلبرگ، همان، ص ۴۵۱.

منقول از آثار او، در فهم و تحلیل بهتر تاریخ اسلام و بازسازی گذشته به کار خواهد آمد. هم‌چنین همه آثار و اقوال منسوب به رهنی به دست ما نرسیده است و از این‌رو، بی‌گمان و به قطع درباره باورهای او نمی‌توان سخن گفت. باری، با توجه به بیش‌تر آنچه از او روایت شده است، دیدگاه کسانی که او را از تهمت غلو دور دانسته‌اند، به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید. به هر روی، چنانچه روایات منقول از او درباره علم قرائت قرآن بررسی شود، رگه‌هایی از باور به تحریف قرآن که از عقاید غلات بوده است، در آنها می‌توان یافت؛ زیرا گمان می‌رود که گفتار او درباره ردّ تواتر قرائت، زمینه‌چینی برای باورمندی به گونه‌ای از تحریف در قرآن باشد.



كتاب شناسی

١. ابطحی، محمد علی موحد (١٤١٢ ق)، تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال، قم، سیدالشهداء.
٢. ابن اثیر، عزالدین محمد (١٤١٥ ق / ١٩٩٥ م)، الكامل فی التاریخ، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
٣. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (١٤٠٦ ق / ١٩٨٦ م)، لسان المیزان، به کوشش دائرة المعارف النظامیه للهند، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
٤. ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد (١٩٦٨ م)، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارالثقافة.
٥. ابن رستم طبری، محمد بن جریر (١٤١٣ ق)، دلائل الامامة، قم، مؤسسة البعثة.
٦. ابن زین الدین، حسن (١٤١١ ق)، التحریر الطاووسی المستخرج من کتاب حل الاشکال، به کوشش فاضل الجواهری، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى.
٧. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (بی تا)، معالم العلماء، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة.
٨. ابن طاووس، علی بن موسی (١٣٦٩ ق / ١٩٥٠ م)، سعد السعود، نجف، المطبعة الحیدریة.
٩. ابن عساکر، علی بن حسن (١٤١٥ ق)، تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الامائل او اجتاز بنواحيها من واردیها و اهلها، به کوشش علی شیری، بی جا، دارالفکر.
١٠. ابن غضائری، احمد بن حسین (١٣٦٤ ق)، رجال ابن الغضائری، قم، اسماعیلیان.
١١. اردبیلی، محمد بن علی (١٤١٣ ق)، جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى.





۱۲. اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۱ ش)، *المقالات و الفرق*، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۶۸ ش)، *مسالك و ممالك*، ترجمه فارسی، به اهتمام ایرج افشار، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. امین عاملی، سید محسن (بی تا)، *اعیان الشیعة*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۵. بحر العلوم، محمد مهدی (۱۳۶۳ ق)، *الفوائد الرجالية*، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، طهران، مكتبة الصادق.
۱۶. بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۳ ق)، *مدینة معاجز الائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر*، به کوشش عزت الله مولائی همدانی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۱۷. بروجردی، سیدعلی (۱۴۱۰ ق)، *طرائف المقال*، به کوشش سید مهدی رجائی، قم، مكتبة آية الله المرعشی.
۱۸. بغدادی، اسماعیل پاشا (بی تا)، *ایضاح المکنون فی الذیل علی كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۹. بی نا (بی تا)، *هدیه العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنفین*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۰. بغدادی، محمد بن عبدالغنی (۱۴۰۸ ق)، *التقید*، به کوشش کمال یوسف الحوت، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۱. تستری، محمدتقی (۱۴۱۱ ق)، *قاموس الرجال*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۲۲. تفرشی، سید مصطفی بن حسین (۱۴۱۸ ق / ۱۳۷۶ ش)، *تقد الرجال*، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۲۳. جزایری، سید نعمت الله (۱۴۱۷ ق)، *نورالبراهین فی اخبار السادة الطاهرين*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.



۲۴. حسکانی، عبیدالله بن احمد (۱۴۱۱ ق)، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازلة فی اهل البيت*، بی‌جا، مؤسسه چاپ و نشر.
۲۵. حسنی رازی، مرتضی بن داعی (۱۳۱۳ ش)، *تبصرة العوام فی مقالات الانام*، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، چاپخانه مجلس.
۲۶. حلی، تقی‌الدین حسن بن علی بن داود (۱۳۹۲ ق)، *رجال ابن داود*، نجف، المطبعة الحیدریة.
۲۷. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱ ق)، *ایضاح الاشتباه*، به کوشش شیخ محمد الحسون، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۸. — (۱۳۸۱ ق)، *خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*، بی‌جا، المطبعة الحیدریة.
۲۹. حویزی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۲ ق)، *تفسیر نورالثقلین*، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان.
۳۰. دهنخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ ش)، *لغت‌نامه*، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات دانش‌گاه تهران.
۳۱. راوندی، قطب‌الدین (۱۴۰۹ ق)، *الخرائج و الجرائح*، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام.
۳۲. زبیدی، محمد مرتضی (بی‌تا)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، مكتبة الحياة.
۳۳. سبحانی، جعفر (۱۴۱۰ ق)، *کلیات فی علم الرجال*، قم، جامعه مدرسین.
۳۴. — (بی‌تا)، *موسوعة طبقات الفقهاء*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (بی‌تا)، *لب اللباب فی تحریر الانساب*، بیروت، دارصادر.
۳۶. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (بی‌تا)، *علل الشرايع*، قم، انتشارات مكتبة الداوری.



۳۷. — (۱۴۰۵ ق)، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳۸. — (۱۳۶۱ ش)، معانی الاخبار، بی‌جا، انتشارات اسلامی.
۳۹. — (۱۴۰۴ ق)، من لا یحضره الفقیه، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین.
۴۰. صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک (۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م)، الوافی بالوفیات، به کوشش هلموت ریشه، ویسبادن، دارالنشر فرانز شتانیز.
۴۱. صفری فروشانی، نعمت‌الله (۱۳۷۸ ش)، غالیان کاوشی در جریان‌ها و برآیندها، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۴۲. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۰۷ ق)، تاریخ الامم و الملوک، به کوشش احسان حق، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۴۳. طریحی، فخرالدین (۱۴۰۸ ق)، مجمع البحرین، به کوشش سید احمد الحسینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۴ ق)، اختیار معرفة الرجال، به کوشش سیدمهدی رجائی، قم، مؤسسه آل‌البيت.
۴۵. — (۱۴۱۵ ق)، رجال الشيخ الطوسی، به کوشش جواد قیومی اصفهانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۶. — (۱۴۱۷ ق)، الغیبة، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة.
۴۷. — (۱۴۱۷ ق)، الفهرست، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهة.
۴۸. طهرانی، آغا بزرگ (۱۹۸۳ م)، الذریعة الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء.
۴۹. عاملی، شیخ حرّ (۱۴۱۴ ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، به کوشش محمدرضا الحسینی الجلالی، قم، مؤسسه آل‌البيت لاحیاء التراث.



۵۰. عسکری، مرتضی (۱۳۹۲ ق)، *عبدالله بن سبأ و ساطیر اخری*، بی جا، المطبعة الاسلامیة.
۵۱. قمی، میرزا ابوالقاسم (بی تا)، *قوانین الاصول*، چاپ سنگی.
۵۲. کحاله، عمر رضا (بی تا)، *معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیة*، بیروت، مكتبة المثنی.
۵۳. کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸ ش)، *رجال الکشی*، مشهد، انتشارات دانش گاه مشهد.
۵۴. کلباسی، ابوالهدی (۱۴۱۹ ق)، *سماء المقال فی علم الرجال*، به کوشش سید محمد الحسینی القزوینی، قم، مؤسسه ولی العصر علیه السلام للدراسات الاسلامیه.
۵۵. کبرگ، اتان (۱۴۱۳ ق)، *کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او*، ترجمه سیدعلی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه مرعشی.
۵۶. کوفی، ابوالقاسم علی بن احمد (بی تا)، *الاستغاثة*، بی جا، بی نا.
۵۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ق)، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۵۸. مرعشی، شهاب الدین (۱۴۱۱ ق)، *شرح احقاق الحق وازهاق الباطل*، قم، منشورات مكتبة آية الله المرعشی.
۵۹. مزی، ابوالحجاج یوسف بن الزکی (۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م)، *تهذیب الکمال*، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرسالة.
۶۰. موسوی خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م)، *معجم رجال الحدیث و تفضیل طبقات الرواة*، به کوشش لجنه التحقیق، بی جا، بی نا.
۶۱. میلانی، علی (۱۴۲۰ ق)، *نفحات الازهار فی خلاصة عقبات الانوار*، قم، باران.
۶۲. بی نا (۱۳۷۳ ش)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات دانش گاه الزهراء.

٦٣. نجاشى، ابوالعباس احمد بن على (بى تا)، *اسماء مصنفى الشيعة المشتهر برجال النجاشى*، به كوشش سيد موسى شيبيرى زنجانى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
٦٤. نجفى، بهاءالدين على بن عبدالكريم (١٤٢٠ ق)، *منتخب الانوار المضيئه*، قم، مؤسسة الامام الهادى.
٦٥. نمازى شاهرودى، على (١٤١٩ ق)، *مستدرک سفينة البحار*، به كوشش حسن بن على نمازى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
٦٦. نورى، ميرزا حسين (١٤٠٨ ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت.
٦٧. — (١٤١٥ ق)، *خاتمه مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.
٦٨. ياقوت حموى، شهابالدين ابو عبدالله (١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م)، *معجم الادباء*، بيروت، داراحياء التراث العربى.
٦٩. — (١٤١٨ ق)، *معجم البلدان*، به كوشش صلاح بن سالم المصراى، بيروت، دارالفكر.





مؤرخ الكوفة هشام بن الكلبي دراسة في كتبه الضائعة

نصير الكعبي*

نبذة

يعالج المقال مؤرخ كوفياً من القرن الثاني الهجري عبر البحث عن مقاطع كتبه المفقودة في المصنفات اللاحقة عن طريق الرواية الثانية، مع محاولة دراسة منهجيته التاريخية وطريقته في التأليف وفي هذا القسم يتناول البحث على كتبه الخاصة بتاريخ العرب قبل الاسلام و الحيرة.

كلمات مفتاحية:

هشام بن الكلبي، مؤرخ كوفه، تاريخ الحيرة ، تاريخ العرب قبل الاسلام، القرن الثاني

* استاذ مساعد، عضو الهيئة العلمية في جامعة الكوفة



مقدمه

لعله ما تعرض تراث الى المصادر و الاتلاف و الرقابہ كما تعرض اليه التراث الشيعي و مصنفيه الاوائل، هذا مع بالغ الاسف قد عكس صورہ نمطيه عند كثير من الباحثين في دراساتهم في تاريخ نمو العلوم و تطورہا عند الشيعه متغافلين ما قامت به السلطات السياسيه من محو و محاوله تسطیح في احيانا اخرى لموروثهم و نتاجهم المدون و كان من ابرز ما تعرض لهذا التشويه علم التاريخ و بدايه ظهوره عنده مورخى الشيعه، فطغت نتيجہ موداها ظمور هذا العلم و عدم اخذ الشيعه به الى الامام في مجال تطويره و الاضافه اليه بيدانه عند متابعه القرون الاسلاميه الاولى بدقة و عنايه علميه، يظهران هذه النتيجہ مغلوطة و متعسفه في راييها.

و ما يحاول هذا البحث هنا بيانه في انتخابه مورخ او اخباريا عاش في القرن الثاني الهجرى، نشا في الكوفه ابان ذروه حركه التشيع فيها، و قدم عشرات كتب في مواضع تاريخه متنوع كانت معيننا لمن اتى بعدها من مورخى القرن الرابع الهجرى امثال الطبرى و غيره.

المحاوله تقوم هنا عى دراسه منهجيہ هذا الكتب التاريخية و طريقتہ فى التآليف عن طريق الثانيه لما تبقى من كتبه و فى مضامين الكتب المتاخره و هنا فى القسم الاول نبدا بالكتب العرب قبل الاسلام و الحيره و انشاءالله سيلحق بأقسام اخرى تتناول كتبه فى تاريخ الاسلام و حوادث الشيعه الهمه مثل حرب صفين و الجمل و غيرها من الحوادث الاخرى.

أورد ابن النديم (۳۸۵/۹۵۵م) ضمن لائحة مصنفات هشام بن الكلبي (۲۰۴/۸۸۱م) كتابين حمل الاول منهما عنوان "الحيرة"، فيما كان الاخر بعنوان "كتاب الحيرة وتسمية البيع والديارات ونسب العباديين"، بيد ان الكتابين - وكأغلب مصنفات ابن الكلبي - فُقدَا

۱. ينظر: ابن النديم، محمد بن اسحاق (ت ۳۸۵/۹۹۵م)، ص ۱۴۲؛ الخطيب البغدادي، ابو بكر احمد بن على (ت ۴۶۳/۱۰۷۰م)، تاريخ بغداد، ص ۴۵/۱۴.



ولم يصلها بشكل مباشر وصريح، لكن الذي يخفف من وطأة ذلك ويبعث الامل فى دراستهما وتكوين صورة واضحة المعالم عنهما - الى حدما - ان قطعاً ونقولاً قبل فقدانها، قد اثبت فى تضاعيف مصنفات الادب العربى. متخذة اياها مورداً رئيساً فى باب حديثها عن الحيرة واخبارها.

اولاً: مصنف كتب الحيرة

ينحدر مصنف الكتابين، ابو المنذر هشام بن محمد بن بشر الكلبي الكوفى، من اسرة لها مكانة مميزة فى الفكر والسياسة بمدينة الكوفة، فشهد اجداده وقعتى الجمل وصفين مع على بن ابي طالب عليه السلام^١، وجاء فى ذكر ابيه محمد بن السائب انه من علماء الكوفة بالتفسير والاخبار وايام الناس ومقدم الناس بعلم النسب^٢.

ولاريب فى ان تكون نشأة هشام فى الكوفة كان لها اثر بارز فى بلورة البنية الثقافية والفكرية لشخصيته العلمية وتحديد مسارها والمنحى الذى عرف من خلاله، وهو روايته وتصنيفه لموضوعات يكاد يخص اغلبها العهد السابق للاسلام وبخاصة تاريخ مملكة الحيرة^٣.

ولعله تقف وراء هذا التوجه الاخير عوامل عديدة اهمها ان الكوفة بشكل مجمل اكثر نشاطاً من البصرة فى تصنيفها لتاريخ العرب قبل الاسلام وقد يكون لقبها الزمانى والمكانى من مركز مملكة المناذرة (الحيرة) اثر فى ذلك^٤. كما ان مملكة الحيرة عرفت بمستوى ثقافى مميز فى التدوين والكتابة، فيذكر ان لها الفضل فى تطور الخط العربى وانتشاره^٥. فضلاً عن كونها مركزاً نسطورياً مهماً فى نشر هذا المذهب بالعراق^٦. وكان اول

١. ابن النديم، *الفهرست*، ص ١٣٩؛ ابن خلكان، ابوالعباس احمد بن محمد (١٠٨٨/٥٦٨١م)، *وفيات الاعيان وانبياء الزمان*، ١١٣/٥.

٢. ابن النديم، *الفهرست*، ص ١٣٩.

٣. ينظر: قائمة مصنفاته عند ابن النديم، *الفهرست*، ص ١٤٤ وما بعدها؛ ياقوت الحموى، شهاب الدين ابو عبدالله (ت ١٢٢٦/٥٦٢٦م)، *معجم الادباء*، ١٧٣-١٧٢/٨.

٤. جواد على، *موارد تاريخ الطبرى*، ص ٣١.

٥. البلاذرى، احمد بن يحيى جابر (ت ٢٧٩/٨٩٢م)، *فتوح البلدان*، ص ٤٥٧.



ما اولاه الحیريون بالعناية الاهتمام هو تدوين تاريخ مملکتهم واخبار ملوکهم وایامهم ومفاخرهم، الامر الذى اسهم فى بقاء بعض مدوناتهم فى الكنائس والبيع، ومن ثم افادة اخبارى الكوفة منها^۲. وقد ثمن احد الباحثين جهود ابن الكلبي واسهاماته التى اضافها على تطور مدرسة الكوفة التاريخية، ولاسيما فى تاريخ العرب قبل الاسلام بقوله "لولا جهود ابن الكلبي ما كان للكوفة فى الواقع فضل فى هذا الباب، ولا نطمست هذه المعلومات التى وردت فى الكتب عن تاريخ العرب القديم"^۳.

والحال بعض العلماء المحافظون المطاعن على هشام بن الكلبي، وبخاصة روايته للحديث والتفسير، نتيجة اهماله وتحرره الالتزام بشروط الرواية والسند التى هى المعتمد الرئيس لهؤلاء فى قبول الرواية او " الحديث، وتثبيته من عدمه^۴، بينما وثق بشدة فى روايته لتاريخ العرب قبل الاسلام والانساب، واخذ عنه دون تردد او اعتراض^۵، فوثقه ابن النديم بقوله: "انه عالم بالنسب واخبار العرب وایامها ومثالبها ووقائعها"^۶ وثبته ابن خلكان حين قال انه "من اعلم الناس بعلم النسب... وكان من الحفاظ المشاهير"^۷ وانه كان واسع الرواية لایام الناس واخبارهم^۸.

وتجاوزت لائحة مصنفات الكلبي (۱۵۰) مصنفاً، يرجح ان يكون معظمها من ذوات الحجم لصغير او المتوسط ككتاب الأصنام المطبوع^۹، وعالج اكثرها حقبة العرب قبل الاسلام، فكانت مرجعاً اولياً ومعتمداً لما صنف بعده من كتب^{۱۰}

۱. ينظر حول ذلك: غنيمه، يوسف رزق الله، الحيرة المدینة والمملكة العربية، ص ۳۰-۵۳.

۲. ينظر: الطبري، ابو جعفر بن جرير (ت ۸۳۱/۹۲۲م)، تاريخ الرسل والملوك، ۱/۶۲۸.

۳. جواد على، موارد تاريخ الطبري، ص ۲۲.

۴. فيذكر عن ياقوت الحموي ما نصه "قال احمد بن حنبل: كان صاحب سير ونسب ما ظننت ان احداً يحدث عنه... وقال الدارقطني: هشام متروك وقال غيره: ليس بثقة"، معجم الادباء، ۱۹/۲۸۷.

۵. ينظر: جواد على، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، ۱/۱۱۴؛ عبدالهادي، مهدي محمد، هشام بن الكلبي ودوره فى التدوين التاريخي، ص ۱۰۱-۱۰۲.

۶. ابن النديم، الفهرست، ص ۱۴۰.

۷. ابن خلكان، وفيات الاعيان، ۱۳۱/۵.

۸. المصدر نفسه، ۱۳۲/۵.

۹. مرغوليوث، دراسات عن المؤرخين العرب، ص ۱۰۴؛ مصطفى، شاکر، التاريخ والمؤرخون، ۱۳۹/۱.

۱۰. اولندر، جونار، ملوک کنده من بنى آكل المرار، ص ۴۶.

مصنف الحيرة الخاص بسير الملوك واخبارهم.

ثانياً: كتاب الحيرة الخاص بسير الملوك واخبارهم

يبحث مصنف هشام الكلبي للوهلة الاولى على الاعتقاد، انه حوى معلومات تخص طوبغرافية الحيرة ووصفاً لها من الوجهة البلدانية او الخططية ذلك لتصنيفهما فى لائحة ابن النديم الخاصة بكتب البلدان واخبارها، وورود الكتاب الاول بعنوان "الحيرة" وهى صيغة مطلقة غير محددة، تحمله فى ان يوضع فى اكثر من حقل.

لكن جلُّ معلومات المصنفات العربية المستقاة عن ابن الكلبي، وفى موضع حديثها عن الحيرة، اشارت الى ملوك آل نصر ومدد حكمهم، والتطورات السياسية التى اعترت مملكتهم، ركزت على تحالفاتهم مع الدولة الساسانية، ومقابلة سنوات حكمهم بمن عاصروهم من ملوك آل ساسان^١

ولارىب ان ماتضمنته المصنفات العربية فى هذا الباب لايمت بصلة فى موضوعاته ومادته للكتب البلدانية او الجغرافية، لذا من المحتمل ان يكون كتاب الحيرة - الذى ذكره ابن النديم - كتاباً خاص بسير ملوك الحيرة واخبارهم، وليس كتاب فى البلدان، ولعل مجيئه بصيغة الاطلاق، حمل مصنف كتب ابن الكلبي الى وضعه فى هذا الباب^٢، فمن غير المرجح ان يؤلف ابن الكلبي كتابين بذات المعنى فى باب واحد. ذلك ما المح اليه المستشرق الروسى كراتشوفسكى، ابان استعراضه مصنفات ابن الكلبي الجغرافية، فلم يشر الى كتاب باسم الحيرة، وانما ذكر فقط كتاب "الحيرة وتسمية البيع والديارات ونسب العباديين"^٣. ومما يؤيد كون كتاب الحيرة، فى وصف الملوك وسيرهم لافى البلدان، ما اورده حمزة الاصفهاني نقلاً عن هشام بن الكلبي ان عمر بن عدى، وهو "اول من اتخذ



١. ينظر: الطبرى، التاريخ، ٨٨/٢ ومابعدها

٢. صرح ابن النديم فى ترجمته لهشام بن الكلبي "له من الكتب المصنفة ما انا اذكره على ترتيبه من خط ابى الحسن الكوفى"، الفهرست، ص ١٤٠.

٣. ينظر: كراتشوفسكى، تاريخ الادب الجغرافى، ٢٦١



الحيرة منزلاً، من ملوك العرب، واول ملك يعده الحيريون فى كتبهم من ملوك عرب العراق^۱.

واقتبست المصنفات العربية من كتاب الحيرة قطعاً ونقولاً متباينة الحجم والاهمية، وعرضتها باشكال وصور مختلفة، فمنها من افرد باب خاص بها^۲، ومنها من دمجها مع اخبار الدولة الساسانية^۳، ولا بد هنا من التمييز والفصل بين مجموعتين من الروايات الخاصة بالحيرة، فالمجموعة الاولى مثلتها اخبار ابن الكلبى المعتمد فيها على وثائق وسجلات اديرة الحيرة او كما بينها بقوله "انى كنت استخرج اخبار العرب وانساب آل نصر بن ربيعة ومبالغ اعمارهم ومن عمل منهم لآل كسرى، وتاريخ سنيهم من بيع الحيرة وفيها ملكهم وامورهم كلها"^۴، وغالباً ما صورت روايات هذه المجموعة آل نصر، بانهم لم يكونوا ملوكاً بمعنى الكلمة، وانما ولوا الحكم من قبل ملوك ايران، فوصفوا بالعمال^۵.

اما المجموعة الثانية، فمن الممكن الاصطلاح عليها "المجموعة العربية"، اذ اغدقت على حكام الحيرة بلقب ملك، وصورتهم تصويراً ايجابياً مفخماً، مؤكدة على علاقاتهم العربية العربية، باستعراض قصصهم مع الشعراء، وبيان طرائفهم والفريد من اخبارهم، وهى غالباً ما كانت متحررة من ذكر سلسلة ملوكهم بانتظام، او الاشارة الى سنوات حكمهم

۱. حمزة الاصفهاني، تاريخ سنى ملوك الارض، ص ۸۵؛ ينظر: ذلك الطبرى، التاريخ، ۶۲۷/۱

۲. ينظر: اليعقوبى، احمد بن اسحاق بن واضح (۲۹۲هـ/۹۰۴م)، التاريخ، ۱۷۸/۱ وما بعدها؛ المسعودى، ابوالحسن

على بن الحسين (ت ۳۴۶هـ/۹۵۷م)، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ۶۵/۲-۸۱

۳. ينظر: الدينورى، ابو حنيفة احمد بن داود (ت ۲۸۲هـ/۸۹۵م)، الاخبار الطوال، ص ۵۴ وما بعدها؛ مسكويه، ابو على

(ت ۴۲۱هـ/۱۰۳۰م)، تجارب الامم، ۲۲۴/۱ وما بعدها.

۴. الطبرى، التاريخ، ۶۲۸/۱.

۵. وفيما يلى نماذج من الامثلة على سبيل التمثيل لا الحصر نلحظ من خلالها ان هذه المجموعة صورتهم كعمال وولاة تابعين، فيورد البيرونى عن عمر بن عدى انه "من آل نصر، عمال الاكاسرة على عرب العراق"، ابو الريحان محمد بن احمد (ت ۴۴۰هـ/۱۰۴۸م)، الاثار الباقية عن القرون الخالية، ص ۱۵۵؛ وجاء ايضاً فى امرىء القيس البدء انه من "عمال ملوك الفرس وعاش فيما ذكر هشام بن محمد"، الطبرى، التاريخ، ۵۳/۲؛ ويظهر ان الطبرى فى مصنفه قد غلب هذه المجموعة وعنون بها ابوابه فجاء "ما كان من الحوادث التى كانت بين العرب فى ايام قباز فى مملكته وبين عماله"، التاريخ، ۹۵/۲.



باستمرار ولا يمكن بأي حال نسبة روايات هذه المجموعة الى مؤلف واحد، وانما يظهر انه قد تعاقبت رواياتها واخبارها عبر الايام، لتشكل في النهاية مادتها، واكثر ما تركز تواجدها في مصنفات الادب العامة وشروح الشعر^١. ولا يعنى البحث بهذه المجموعة، بقدر عنايته بالمجموعة الاولى.

يلحظ على الروايات المتبقية من الكتاب تلازمها في ذكر آل نصر والملوك الساسانيين، سواء كان ذلك في التناول المفرد، او المدمج مع فصول اخبار الملوك الساسانيين، بتوثيق يتعدى في بعض الاحايين عدد السنوات الى الاشهر، فمثلاً عند ذكر عمر بن امرىء القيس "٣٢٨-٣٧٧م" بانه حكم "ستين سنة، من ذلك فى زمان شابور ذى الاكتاف احدى وخمسين سنة وسبعة اشهر، فى زمن اردشير اخى شابور خمس سنين، وفى زمن شابور بن شابور اربع سنين وخمسة اشهر"^٢.

ان هذا الاثر فى سجلات اديرة الحيرة، المقتبس منها ابن الكلبي نواة كتابه، قد املتها طبيعة الظروف السياسية للحيرة، التى دام فيها الوجود السياسى الساسانى قرابة اربعة قرون^٣، اذ حمل معه هذا الامتداد، بعض المؤلفات الساسانية، المعنية باخبار الملوك وسيرهم، فيشار ان النضر بن الحارث "كان قدم الحيرة وتعلم بها احاديث ملوك فارس، واحاديث رستم واسفنديا"^٤. والظاهر ان استعانة رواة الحيرة بتلك المدونات، كان مقصوراً على اسم الملك الساسانى ومدته، ليثبت ويقابل فى ضوءها عهد الملك الحيرى.

١. ينظر على سبيل المثال: ابن قتيبة، ابو محمد عبدالله بن مسلم الدينورى (ت ٢٧٦هـ/٨٨٩م)، الشعر والشعراء؛ ابن عبد ربه، ابو عمر احمد بن محمد الاندلسى، *العقد الفريد*.

٢. حمزة الاصفهاني، *تاريخ سنى ملوك الارض*، ص ٨٧.

٣. ينظر للتفاصيل: بيغولفسكيا، نينا فكتورخنا، العرب على حدود بيزنطة وايران من القرن الرابع الى القرن السادس الميلادى، ص ٣٧ وما بعدها؛ الكلبي، نصر عبدالحسين، *التاريخ السياسى للدولة الساسانية فى المصنفات العربية الاسلامية*، ٢٠٠٢، ص ٧٠ وما بعدها.

٤. ابن اسحاق (ت ١٥١هـ/٧٦٨م)، محمد المطلبى، *السير والمغازى*، ص ٢٠١، ولم يقتصر الاثر الساسانى فى التدوين والتاريخ على الحيرة، فشمّل ايضاً مكة ووسط شبه الجزيرة العربية فى تحديد تاريخ مولد الرسول ﷺ يلحظ هذا الاثر بوضوح، فورد عن هشام بن محمد ان عبدالله بن عبدالمطلب ابو الرسول ﷺ ولد "لاربعة وعشرين



غير ان الالفت للنظر على روايات الكتاب هو اضطراب فى تسلسل اسماء الملوك الحيريين ومدد حكمهم، فمن عادة الكتاب ان يذكر مدة حكم الملك اجمالاً ثم يذكر ذلك مفصلاً محسوباً بالسنة الى مدة حكم من عاصر ذلك الملك من ملوك الفرس، واذا دقق ما ذكره اجمالاً مع التفصيل، وجمع مع بعضه البعض، يلاحظ اختلافاً بيناً حاصل الجمع والعدد المذكور^۱.

وتحسس لذلك التباين بعض المصنفين، فيشير البيرونى "الى ذكر بعض اصحاب الاخبار، ان فيما بين بعض ملوكهم فترات، وبعضهم انكر ذلك، واخرون زادوا فى عدد الملوك، او نقصوا، وكذلك فعلوا بمدد ملكهم"^۲، وشخص ذات الحال كاتب اخر، محاولاً اعطاء علة وسبب لذلك بقوله: "وقد اختلف ايضاً فى اسمائهم وترتيب ملكهم اختلافاً كثيراً وتنسب الفعل الواحد الى الواحد والاثنين منهم لبعده العهد وكثرة الاختلاف فى الروايات"^۳.

وارجع بعض المستشرقين هذا الخلط والتباين الملحوظ فى الروايات، الى الخط النبطى المستعمل من قبل اهل الحيرة، اذ رأى ان ابن الكلبي لم يكن يحسن قراءة النبطية وفهمها، وعند محاولته قراءتها لم يتمكن من ذلك فوقع فى اوهام، فمثلاً انه لم يميز بين الرقم "۲۰" والرقم "۱۰۰" لتشابه شكل الرقمين فى النبطية، فقرأ العشرون مئة، وبذلك زاد سنى حكم الملوك. وترکز هذا فى الكتابات النبطية المتقدمة، التى لم تشابه مثيلاتها المتأخرة فى قربها من الابدادية العربية القديمة^۴.

ولعل فى هذا الرأى بعض الوهن المصحوب بضالة الادلة، لجملة اموراً اولها: انه من غير المستطاع اعطاء رأى قاطع، بان مدونات اديرة الحيرة وكنائسها خطت بالنبطية، ذلك لعدم وصول أى منها، يقود لتلك النتيجة، بل انه يتعارض مع الروايات المتواترة فى ان الحيرة

مضت من سلطان كسرى انوشردان، ولد رسول الله صلى عليه وسلم فى سنة اثنتين واربعين من سلطانه،

الطبرى، التاريخ، ۱۵۵/۲.

۱. ينظر: الطبرى، التاريخ، ۳۷/۲ ومابعدها؛ حمزة الاصفهاني، تاريخ سنى ملوك الارض، ص ۸۳-۹۷.

۲. البيرونى، الآثار الباقية، ص ۱۵۵.

۳. ابو البقاء، هبة الله (۱۱۲۶/۵۵۲۰م)، المناقب المزيدية فى الملوك الاسديّة، تحقيق، ۸۷/۱.

۴. نقلاً عن جواد على، المفصل ۸۹/۱.



مثلت قناة رئيسية في نقل الخط العربي وايصاله الى المكيين^١. ثانياً: يلاحظ على الروايات الواردة عن ابن الكلبي بقاء سني الملوك الساسانيين في حالة اعتدال و ثبات منذ الملك الاول حتى الاخير، بينما كان الاضطراب مقصوراً في جهة الملوك الحيريين^٢.
وبنى الباحثون استنتاجاتهم ودراساتهم بشأن الكتاب المفقود على القطع المتبقية منه فى المصنفات العربية، خاصة كتابى تاريخ الرسل والملوك للطبرى وتأريخ سنى ملوك الارض لحمزة الاصفهاني، اذ يعدا اوسع من استوعب فصوله، قبل فقده، حتى ان المصنفين بعد منتصف القرن الرابع الهجرى / العاشر الميلادى، كانوا عيلاً فى معلوماتهم عن الحيرة على جهود هذين المصنفين^٣.

بيد ان مصنفاً يعود لبداية القرن السادس الهجرى / الثانى عشر الميلادى، وهو كتاب المناقب المزيدية فى اخبار الملوك الاسدية^٤. والذى لا يوحى عنوانه بدقة لطبيعة مروياته واصولها، حوى معلومات تفرد بها عن المؤلفات السالفة له، ففصل الحديث عن احداث الحيرة واخبارها، وبمعلومات لم ترد مسبقاً، كطبقات اهلها وانسابهم، وصنوف الجيش الحيرى وفرقه، وتفاصيل اخرى تخص حياة الملوك وممتلكاتهم^٥، بل انه فى احايين عديدة، اخذ ينه للنقص الحاصل فى تلك المصنفات، ويقارن ما لديه مع معلوماتها. ففى سرده للروايات التى قيلت فى اصل تسمية العباد قال "ذكر الطبرى هذا

١. البلاذرى، فتوح البلدان، ص ٤٥٧.

٢. ينظر: عن ذلك بوضوح جداول البيروني، ص ١٣٦، ١٥٦.

٣. ينظر على سبيل المثال: مسكويه، تجارب الامم، ١١٧/١ وما بعدها؛ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (ت ٨٠٨هـ/١٤٠٥م) العبر ديوان المبتدأ والخبر، ٥٣/٢ وما بعدها

٤. حَقَّقَ هذا الكتاب حديثاً نسبياً فى العام ١٩٨٤، واتكأ المستشرق كستر فى بحثه عن الحيرة وعلاقتها بالقبائل العربية على مخطوطة الكتاب الفريدة والمحفوظة فى المتحف البريطانى وهى ناقصة الاوراق ينظر للمزيد: صالح موسى دراوته ومحمد عبدالقادر خريسان، مقدمة تحقيق كتاب المناقب المزيدية، ٥-٣٠؛ كستر، م.ج، الحيرة ومكة وصلتهما بالقبائل العربية، ٨-٣٩.

٥. ينظر: ابو البقاء، المناقب المزيدية، ١٠٥/١، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ٣٦٧/٢، ٣٧١، ٤٥١، ومما يثبت على محققى الكتاب انهما لم يتمكنوا من مقارنة هذه الانفرادات ومقابلتها بالمصادر الاخرى، واكتفا بمقابلة نصوصه مع دراسة كستر



الوجه...^۱ ثم ينفرد بروايات جديدة، كذلك في تعداده لكتائب الجيش الحيرى قال "وذكر الطبرى انه لم تكن الا كتيبتان"^۲.

يحتمل مما تقدم ان ابو البقاء في مواضع انفراده باخبار الحيرة واحداثها، استل معلوماته من مدونات حيرية لم يطلع عليها ابن الكلبي، وهى من حيث المطالب والاعراض تنسجم مع كتابه، فيؤشر ان ميولها بقيت ايرانية، كما انها انفردت بروايات نصرانية عن تنصر بعض ملوك الحيرة^۳، وقد صرح علناً في احد المواضع بمصادر اقتباساته وهو يبين ان امامه اكثر من نسخه، فيقول "ذكر في بعض كتب الحيرة ان الذى كان كسرى اقطع النعمان من البلاد رستاق السيلحين... كذا رأيت في نسخه..."^۴.

يتضح من ذلك ان هنالك مجموعة من المدونات الخاصة بسير الملوك واحداثهم - او بالمعنى الدقيق - سجلات رسميه تناولت دقائق اخبارهم وعلاقاتهم، وان ابن الكلبي اتكأ على احد تلك السجلات في انشاء كتابه وتصنيفه، وان سجلات اخرى تعنى بذات الغرض لم تصل يده، ومما يبعث على ترجيح هذا. اهتمام الحيريين وعنايتهم الشديدة، بحفظ اخبار ملوكهم وتدوينها، والحرص على نشرها وتعليم صبيانهم اياها، فيشير بذلك الطبرى "ان امر آل نصر بن ربيعة ومن كان من ولاة ملوك الفرس وعمالهم على ثغر العرب الذين هم ببادية العراق عند اهل الحيرة متعالماً مثبثاً عندهم فى كنائسهم واسفارهم"^۵. او قول ذات ابن الكلبي "ادركت اهل الحيرة وهم يعلمون صبيانهم فى الكتاتيب اسماء ملوك آل نصر، وسيرهم واخبارهم واحاديثهم، كما يعلمونهم غير ذلك من انواع العلم."^۶

۱. ابو البقاء، المناقب المزبديّة، ۱۰۹/۱.

۲. المصدر نفسه، ۱۱۰/۱/۱.

۳. المصدر نفسه، ۲۶۷/۱-۲۷۱.

۴. المصدر نفسه، ۵۰۰/۲-۵۰۱.

۵. الطبرى، التاريخ، ۶۲۸/۱.

۶. ابو البقاء، المناقب المزبديّة، ۸۷/۱.



ويثبت على منقولات ابو البقاء وقطعه من كتب او سجلات الحيرة انها كانت منتشرة معروفة، في بيئته بومذاك - الامارة الميزيدية - وانها كانت مدونة مسطورة، فألمح لذلك في مواطن عديدة من تلك القطع بقوله "واحاديثهم في ذلك مشهورة واخبارهم مأثورة"^١ او قوله: "هاهنا فصول ثلاثة تتضمن ذكر افعال ثلاثة من افعالهم المدونة المسطورة المروية المأثورة"^٢.

ان اقتناء الامارة الميزيدية للتراث الحيري، واحتفاظها به، ومن ثم استفاد ابو البقاء منه، اكثر من غيره او حتى معاصريه، بالرغم من الفارق الزمني بين اندثار الحيرة ابان نشوء الكوفة (١٧٠هـ/٦٣٨م)، وزمان تأليف كتاب المناقب الميزيدية، وهي مدة تقارب الستة قرون، له مبرراته الموضوعية المسهمة في حضور هذا التراث وتواجده. اذ من المعلوم ان هذه الامارة^٣، اقتدت في شؤونها السياسية وهيكل انظمتها الادارية بمملكة الحيرة واتخذت منها مثلاً يحتذى به، فتلقب امراؤها بـ "ملك العرب"، وهو لقب اختص به ملوك آل نصر. وقد تكمن دوافع تلك المحاكاة، كما تبين في دراسة تخصيصه عن المزيديين "في ان كليهما من القبائل العربية التي نزحت من الجزيرة العربية، واستطاعت ان تكون لها كياناً خاصاً مستقلاً عن السلطة الحاكمة. فالساسانيون كانوا يعانون من هجمات القبائل على حدود العراق الغربية، اضافة الى الروم، وكذلك بالنسبة للمزيديين استغلالهم ظروف الضعف الداخلي للدولة العباسية"^٤

وانعكس تمثل بنى مزيد بأل المنذر بوضوح في نفس كتاب المناقب الذي هو اشبه بمقارنة عقدها مؤلفة بين امراء الدولتين، ويرشح من الكتاب ان غاية مؤلفه وغرضه

١. المصدر نفسه، ١١٠/١-١١١.

٢. المصدر نفسه، ٤٧٨/٢.

٣. نشأت الامارة الميزيدية (٣٨٧-٥٥٨هـ/٩٩٧-١١٦٢م)، ابان الضعف الذي دب بالدولة العباسية في العهدين البويهى والسلجوقي، وتكونت هذه الامارة من مجموعة القبائل ذات الطابع البدوي في منطقة الحلة، ينظر للمزيد من التفاصيل، ناجي، عبدالجبار، الامارة الميزيدية.

٤. عبدالجبار ناجي، الامارة الميزيدية، ص ٤-٥.



الرئيس، هو ابراز مناقب المزيديين واطهارها، ومحاولة بيان انها افضل مما شائع وانتشر فى اذهان الناس عن ملوك الحيرة. بل انه فى احايين عديدة يحمل على هؤلاء الملوك وسيرهم ويحاول تبخيسهم بعرض اعمال ومنجزات للامراء المزيديين المقرب منه، لكنه فى المحصلة النهائية قد حفظ جزءاً مهم من كتابات اهل الحيرة، باستحضارها فى مؤلفه هذا.^۱

واعتماداً على ما اوردته المصنفات العربية من قطعاً ونقولاً من كتاب سير ملوك الحيرة واخبارهم، يمكن اجمال اهم خصائصه، وما دارت عليه مطالبه واغراضه والمنهج المقتضى فيه بالنقاط الاتية:

۱. تأثرت بعض مرويات الكتاب والمستقاة من بيع الحيرة وكنائسها بالنظرة النصرانية، فمزجت رواياتها بالمعجز والكرامات والخوارق، كقصة تنصر النعمان وسياحته فى الارض^۲، وحاولت اعطاء بعداً زمانياً لتواجد النصرانية وانتشارها فى الحيرة^۳، فجعلت من امرى القيس (۲۸۸-۳۲۸م) صاحب نقش النمارة^۴. اول من تنصر من ملوكها لكن ذلك لا يقلل عن اهمية بعض من قطع الكتاب المفقود، فى تاريخ النصرانية وسير حوادثها فى العراق، ولاسيما القطعة المنفرد بايرادها ابو البقاء، والتي تلخص فكرتها الرئيسية، فى استئذان المنذر

۱. ينظر على سبيل المثال: ابو البقاء، *المناقب المزيديية*، ۲۶۱/۱، ۲۷۰، ۳۶۷/۲.

۲. حمزة الاصفهاني، *تاريخ سنى ملوك الارض*، ص ۸۸-۸۹، ابو البقاء، *المناقب المزيديية*، ۲۶۴/۱.

۳. انتشرت النصرانية على المذهب النسطورى فى الحيرة مع بداية القرن الرابع الميلادى، بتشجيع من ايران وبالضد من المذاهب النصرانية الرسمية فى الامبراطورية البيزنطية لاختلاف النساطرة، عن تلك المذاهب، ولم ترد اشارة تؤكد تنصر امرى القيس، وقد بقيت الكتلة الغالبة فى الحيرة تعتقد بالوثنية، ينظر للمزيد عن ذلك: البيير البونا، *تاريخ الكنيسة الشرقية*، ص ۸۱، اسموسن، جى.ب. *فاتحة انتشار المسيحية فى امبراطورية الايرانيين*، ص ۲۹ ومابعدها.

۴. نقش النمارة: عثر الاثاريون على هذا النقش فى قرية النمارة الواقعة فى منتصف الطريق بين مدينة دمشق وبصرى، وخط بالنبطية على لوحة من حجر البازلت مقاسها ۱۱۶×۳۳سم^۲ واستثمر الباحثون هذا النقش استثماراً كبيراً وعد من اهم النقوش المكتشفة عن تاريخ العرب قبل الاسلام، اذ حوى معلومات عن هذا الملك وعلاقة القبائل العربية وبايران وبيزنطة، ينظر للمزيد: بيغولفسكيا، العرب على حدود بيزنطة وايران، ص ۴۸ ومابعده؛ جواد على، *المفصل*، ۱۹۰/۳ ومابعدها.



من كسرى ابرويز في تعمده على المذهب السنطوري، ومن ثم تشجيع ابرويز له في الانضمام لهذا المذهب ومناصرتة^١، مما يرجح ان القطعة الفت في عهد الدولة الساسانية (٢٢٤-٦٥١م) وقبل سقوطها.

٢. نال منهج ابن الكلبي، باتكائه على موارد اصياله مدونة، استحسان الباحثين واعجابهم فوصفه كب ان "مرجع الفضل اليه في عنايته بتدوين الاخبار التاريخية الخاصة بمدينة الحيرة واسرتها المالكة... وقد خطا هذا العمل باستناده الى الوثائق المحفوظة في كنائس الحيرة والاسانيد الفارسية التي ترجمت له خطوات واسعة نحو التأليف القائم على اساس العلم"^٢. ونعته كذلك بروكلمان بقوله "كان هذا المنهج غير المألوف في البحث حينئذ سبباً في اثاره التهم وتوجيه المطاعن اليه من قبل المعاصرين... لكن البحث الحديث قد اكد كثيراً من اقواله"^٣، وانتهى باحث اخر الى القول عنه "قد سلك مسلكاً جعله في طبيعة الباحثين في الدراسات الاثرية عند المسلمين، برجوعه الى الاصول، واعتماده على المراجع التاريخية، متبعاً سبيلاً تختلف عن سبل اهل اللغة في البحث، وهو بطريقته هذه قريب من طريقة المؤرخين في تدوين التاريخ"^٤.

٣. اظهرت قطع الكتاب ميل ملموساً تجاه ملوك الحيرة، بتفخيم سيرهم والاجتناب عن ذكر نكباتهم، لذا قيل "انما روى من احاديثهم النادر الذي لهم فيه الفخر للدلالة على علو الشأن والامر واغفل ماسواه مما يدل على ضد ذلك"^٥، واقصى كتبه الحيرة كل من توثب على الملك من غير سلالة آل نصر، فلم يحشر الملك الكندي الحارث بن حجر (٤٩٠-٥٢٨م)، بالرغم من حكمه الحيرة لمدة من الوقت^٦.

١. ينظر: ابو البقاء ٢٦٦/١-٢٧٠.

٢. كب، هاملتون، علم التاريخ، ص ٥٢.

٣. بروكلمان، كارل، تاريخ الادب العربي، ٣٠/٣.

٤. جواد علي، المفصل، ٨٧/١.

٥. ابو البقاء المناقب المزيدية، ١١٨/١.

٦. ورد عن هشام بن الكلبي انه قال "انه لم يجد الحارث فيمن احصاه كتاب اهل الحيرة من ملوك العرب قال: وظنى انهم انما تركوه لانه توثب على الملك بغير اذن من ملوك الفرس، ولانه كان بمعزل عن الحيرة التي كان



۴. حوت قطع الكتاب المتبقية في استعراضها ملوك الحيرة، اخبار معاصريهم من ملوك الغساسنة، حتى ان اغلب مادون عن الغساسنة في المؤلفات العربية الاسلامية، مستقى من الروايات الواردة عن ملوك الحيرة وعربها، لذا كانت معتمداً مهماً للباحثين عن هذه المملكة التي لم تنل تلك العناية من قبل الاخباريين^۱، بيد انه لا تأخذ هذه الروايات الا بعد تحرز ونقد شديدين، كونها تأطرت "بطابع التعصب لاهل الحيرة على الغساسنة، لاعتمادها على روايات اهل الحيرة وعلى اهل الكوفة في سرد تاريخ الغساسنة، وقد كان ملوك الحيرة انداداً لملوك الغساسنة"^۲

۵. ضم كتاب الحيرة بالرغم من الصبغة السياسية الطاغية عليه، معلومات تخص بعض الممارسات الاجتماعية، والاحصاءات الاقتصادية، ومع محدوديتها الا انها تبقى ذات اهمية مميزة، لتفرد الكتاب بذكرها، ومعاصرة كتيبه لزمانية الحوادث ومكانيتها^۳.

ثالثاً: كتاب الحيرة وتسمية البيع والديارات ونسب العباديين

ان اول ما يستشف من عنوان هذا الكتاب، طابعه التركيبي، المكون من ثلاثة تراكيب او اجزاء يتمم بعضها الاخر، فابتدأ بلفظة الحيرة - وبما ان ابن النديم صنفه ضمن لائحة هشام بن الكلبي الخاصة باخبار البلدان^۴، لذا يتركز توجهه، ان تناول الحيرة فيه من الجانب البدائي، ويدعم هذا مجيء الجزء الثاني منه أي "تسمية البيع والديارات" وهي صيغة لاثثير غير احتمال التناول الجغرافي ايضاً، وكذا الجزء الاخير منه "نسب العباديين"^۵ الذي

دار المملكة ولم يعرف له مستقر، وانما كان سبارة في ارض العرب"، حمزة الاصفهاني، تاريخ سني ملوك الارض، ص ۹۲.

۱. ينظر على سبيل المثال: نولدكة، ثيودور، امراء غسان، ص ۵، ۷، ۲۳، ۲۸، ۴۰، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۱.

۲. جواد علي، المفصل، ۸۰/۱.

۳. ينظر: ابو البقاء، المناقب، ۵۰۰/۲.

۴. ابن النديم، الفهرست، ص ۱۴۲.

۵. العباد: لفظه اطلقت في الاصل على من تنصر من اهل الحيرة، لتميزهم عن غيرهم من سكان المدينة الوثنيين، وكانوا في بادىء امرهم فئة قليلة، ومع انتشار النصرانية في الحيرة، لازمت التسمية جميع نصارها، فصارت لهم علم خاص بهم، ميزهم ايضاً عن بقية النصاري من غير اهل الحيرة، ينظر للمزيد: البكري، ابو عبدالله (ت ۴۸۷هـ/۱۰۹۴م)، سمط اللالي، ۲۲۲/۱؛ غنيمه، الحيرة، ص ۱۶ وما بعدها.

لا يبعد كثيراً عن الغرض الرئيس للمصنف الكتاب، وهو ان يؤرخ للنصرانية وانتشارها فى الحيرة بوساطة ابرز اثارها ووسائل نشرها وهى الديرية، ولعل تصدر لفظة الحيرة عنوان الكتاب، توحى انها كانت مدخلاً او تمهيداً اولياً للحديث عن اديرة تلك المدينة ومواقعها. غير ان كتاب الديارات فقد مع اغلب مصنفات هشام ابن الكلبي، لكن الذى قد يهدى الى بعض معالمه، ومادارت عليه ابرز محاوره، ان المصنفات التالية له، يحتمل فى حديثها عن الحيرة واديرتها، قد اقتبست نقولاً وقطعاً منه، واكثر ما يستقطب الانتباه، المؤلفات الباحثة فى الديارات واخبارها، الا ان هنالك مجموعة من الكتب عنت بذات الغرض وكما فى الجدول الاتي:

جدول رقم (١)

ت	اسم المصنف	سنة الوفاة	اسم الكتاب	وصوله من عدمه
١	ابو الفرج الاصفهاني	٩٤٦هـ/٣٥٦م	الديارات	وصل معظمه ^١
٢	السرى الرفاء الموصلى	٩٧٢هـ/٣٦٢م	الديرة	فقد ^٢
٣	ابو الحسن الشاشتى	٩٨٨هـ/٣٨٨م	الديارات	وصل معظمه ^٣
٤	الخالدان	القرن الرابع الهجرى	الديارات	فقد ^٤
٥	ابو الحسن على بن محمد السمساطى	حتى فى اواخر القرن الرابع الهجرى	الديارات	فقد ^٥
٦	محمد بن الحسن النحوى	لم ترد وفاته	الديرة	فقد

يتبين من الجدول اعلاه ان جميع المصنفات المؤلفة فى الديارات بعد زمن الكلبي فقدت ايضاً، سوى كتاب الديارات للشاشتى، كذلك افراد اصحاب المعاجم البلدانية، باباً مخصوصاً

١. يقول الثعالبي، عبدالملك بن محمد (ت ٤٢٩هـ/١٠٣٧م)، "والذى رأيت من كتبه كتاب الديارات"، تيممة الدهر، ٦٤/٣.

٢. ابن خلكان، وفيات الاعيان، ٤/٢٢٧؛ ياقوت، معجم الادباء، ١/٢٨٤.

٣. الشاشتى، ابو الحسن على بن محمد (ت ٩٨٨هـ/٣٨٨م)، الديارات، ٣-٥٣.

٤. ابن خلكان، وفيات الاعيان، ١/٤٨١.

٥. ابن النديم، الفهرست، ص ٢٢٠.





للاديرة، غطى بعض منها اديرة الحيرة^۱، وبما انه لا يوجد طريق اسلك لدراسة كتاب البيع والديارات لابن الكلبي من المصنفات المشار اليها، لمجيئها بعده، وتناولها ذات الموضوع، لذا من المفيد دراستها دراسة داخلية، علما في النهاية ترشد الى مظان الكتاب المفقود، واهم ما يشار اليه هنا كتاب الديارات للشابشتي.

لقد ضم هذا الكتاب (۵۳) ديراً تناثرت مواضعها في مصر وبلاد الشام والعراق، كان للاخير والحصنة الاكبر فيها، اذ بلغت (۳۷) ديراً موزعة في بغداد والموصل والبصرة ومنطقة الحيرة، يعنى البحث منها اديرة الحيرة وعددها (۶)، وهي على التوالي "دير ابن مزعوق، دير سرجس، دير الاساقف، قبة الشتيق، دير هند، دير زرارة"^۲.

يثبت على اديرة الحيرة الواردة عند الشابشتي، وصفها الدقيق، الذي يوحي ان كاتبها ذو معرفة بمسالك منطقة الحيرة والكوفة ومسافاتها، ووقوفه على اطلالها، وتضمينه اقوال اهل المنطقة فيها، فضلاً عن اشارته لتاريخية ذلك المكان وما آل اليه وضعه زمان تدوين معلوماته^۳، غير ان ابرز ما يحدد زمان تدوين هذه القطع، العبارات التوقية المقترنة بذكر الاديرة ففي حديثه عن دير سرجس قال "... وقد خربت الان وبطلت وعفت اثارها..."^۴، او في الحديث عن ديارات الاساقف فورد "وما بقى الان منه فهو ديارات وبيع للنصارى..."^۵ وفي الكلام ايضاً عن القصور المحيطة بهذا الدير جاء "فهذه قصور الحيرة الباقية الان"^۶.

والجدير بالملاحظة، ان نصوص الشابشتي عن اديرة الحيرة تتكرر بنفس العبارات التوقية، بعد اكثر من مائتي عام عند ياقوت الحموي (القرن السابع الهجري)، والعمري (القرن الثامن الهجري) ويبرز امام هذا احتمالان، الاول: ان ما ذكرته المصادر المتأخرة عن الشابشتي، كان نقل حرفياً منه، اما الاحتمال الثاني، فهو ان جميع هذه المصنفات قد نقلت

۱. ينظر: البكري، معجم ما استعجم، ۵۷۰/۲-۶۰۷؛ ياقوت الحموي، معجم البلدان، ۴۹۰/۲ وما بعدها؛ العميري، فضل

الله، مسالك الابصار في الممالك والامصار، ۲۶۳/۱ وما بعدها.

۲. ينظر: الشابشتي، الديارات، ص ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۴.

۳. ينظر على سبيل الوصف عن دير سرجس الشابشتي، الديارات، ص ۲۳۳.

۴. المصدر نفسه، ص ۲۳۳.

۵. المصدر نفسه، ص ۲۳۶.

۶. المصدر نفسه، ص ۲۳۶.

من مصدر اقدم منها، اختص باديرة الحيرة، وبدافع الاستمرار فى النقل، ظلت العبارات التوقيتية على وضعها، دونما تغير، فيخيل لمن يقرأوها، كأنها من وضع الكاتب، ويعتقد فى الاحتمال الاخير انه اكثر رجحاناً، لان الشعر الذى استشهد به فى طيات الحديث عن تلك الاديرة، لايتعدى عهد منشئه بداية القرن الثالث الهجرى، أى قبل وفاة ابن الكلبي، علاوة على هذا، ان ما قيل من شعر، جرى اغلبه على السنة شعراء كوفيين وكما مبين فى الجدول الاتي:

جدول رقم (٢)

ت	اسم الشاعر	سنة الوفاة	اسم الدير	عدد الايات
١	محمد بن عبدالرحمن الثروانى ^١	كوفى معاصر لابن الكلبي	دير مزعوق	٢٢
٢	ابو نؤاس ^٢	٨١٠/هـ ١٩٥ م	دير سرجس	٤
	ابو نؤاس ^٣	٨١٠/هـ ١٩٥ م	ديارات الاساقف	٥
	ابو نؤاس ^٤	٨١٠/هـ ١٩٥ م	دير هند	٥
٣	الحسين بن الضحاك ^٥	٨٤٤/هـ ٢٥٠ م	دير سرجس	١٢
٤	على بن محمد الحمانى العلوى ^٦	كوفى معاصر لابن الكلبي	ديارات الاساقف	١١
٥	بكر بن خارجة ^٧	كوفى معاصر لابن الكلبي	قبة الشتيق	١٣
٦	النايغة الذيبانى ^٨	٦٠٤ م	دير هند	١
٧	مطيع بن اياس ^٩	٨١٤/هـ ١٩٩ م	دير هند	١٢
٨	سليمان بن محمد ^{١٠}	كوفى معاصر لابن الكلبي	دير ززاره	٣٠
			دير هند	٨
	المجموع			١٢٣ بيتاً



١. المصدر نفسه، ص ٢٣٠.
٢. المصدر نفسه، ص ٢٣٣.
٣. المصدر نفسه، ص ٢٣٦.
٤. المصدر نفسه، ص ٢٤٤.
٥. المصدر نفسه، ص ٢٣٣.
٦. المصدر نفسه، ص ٢٣٦.
٧. المصدر نفسه، ص ٢٤١.
٨. المصدر نفسه، ص ٢٤٤.
٩. المصدر نفسه، ص ٢٤٤.
١٠. المصدر نفسه، ص ٢٤٧.



وان الاحداث التاريخية الواردة فى سياق تلك الاديرة، كزيارة هارون الرشيد (۱۷۰-۱۹۳هـ/۷۸۶-۸۰۹م) وغيرها لاتخرج فى فلكها عن التاريخ السابق^۱.

وقد يكون بسبب عدم مطالعة اشارة صريحة عند الشابشتى تظهر اعتماده على مصنف الديارات لابن الكلبي، ان عصره شهد تحرر من ذكر الاسانيد ومصادر المعلومات امام كل باب او مادة، والاكتفاء بذكره اجمالاً فى ديباجة الكتاب^۲، لكن سقوط ثلث المخطوط وضياعه كما بين محققه فوت الفرصة فى الاطلاع على موارده بشكل صريح^۳.

والظاهر ان مصنف الديارات، لم يفقد، وبقي الى مدة متأخرة، بالنسبة للشابشتى، فجاء عند ياقوت ما يوحى لذلك فى مقدمة اقتباسه عن دير الاسكون حين قال "... وهكذا وصف مصنفوا الديارات هذا الدير"^۴، و اشار العمري لهذا المعنى بوضوح فى حديثه عن الدير ذاته بقوله "... ذكر مصنف ديارات الحيرة..."^۵.

ولقلة القطع المتبقية من الكتاب، فانه لايتوقع عند بيان خصائصه واهم ما تميزت به مطالبه، اعطاء صورة ذات درجة عالية من الوضوح، وانما بقدر ما وصل من نقول عنه وهى كما يأتى:

۱. نال كتاب البيع والديارات، الريادة وقصب السبق فى باب، اذ لم ترد اشارة فى الاخبار الى تأليف سبقته فى هذا المضمار، لذا كان له اثر على مصنفى الاديرة التالين له، وبخاصة عند تناولهم اديرة الحيرة^۶، فجاز وثاقه المصنفين، ففى تخبط الروايات واضطرابها فى دير الجماجم ونسبة ذلك لابن الكلبي وثقه ياقوت الحموى بقوله " هذا عندى بعيد من الصواب، وهو مقول على ابن الكلبي و ليس يصح، عنه فانه كان اهدى الى الصواب من غيره فى هذا الباب"^۷.

۱. المصدر نفسه، ص ۲۳۸-۲۴۸

۲. ينظر: الشابشتى، مقدمة التحقيق، ص ۳۱.

۳. ذكر محقق الكتاب ما نصه "وعندنا الساقط منها... قد يبلغ ثلث الكتاب"، المصدر نفسه، ص ۵.

۴. ياقوت الحموى، معجم البلدان، ۲/ ۴۹۸.

۵. العمري، مسالك الابصار، ۱/ ۳۱۱.

۶. ينظر الجدول رقم (۱).

۷. ياقوت الحموى، معجم البلدان، ۲/ ۵۰۳.

٢. حفظ مصنف البيع و الديارات، مجموعة ليست بالقليلة من اشعار الكوفيين و نوادرهم، فبلغ عدد الابيات الواردة عند الشابشتى حوالى (١٢٣) بيتاً، و هى ذات اهمية مضاعفة، لفقدان دواوين مؤلفيها، او عدم ورودها فيما تبقى من مجاميعهم. كما ان الكتاب بقطعه المتناثرة فى المصنفات العربية، من الممكن استثمارها فى تتبع البدايات الاولى لما عرف فيما بعد بـ (ادب الاديرة)^٢



١. ينظر الجدول رقم (٢).

٢. ينظر للمزيد عن هذا الادب وتطوره واهم من اختص به، والأغراض التى تناولها، القيسى، نورى حمودى، ادب الاديرة، ص ١٠٣ وما بعدها



المصادر

۱. ابن اسحاق (ت ۱۵۱هـ/۷۶۸م)، محمد المطلبی، السير والمغازی، تحقیق: سهیل زکار، دار الفكر (قم: ۱۴۱۰هـ/۱۹۸۹م).
۲. اسموسن، جی.ب، فاتحة انتشار المسيحية في امبراطورية الايرانيين، ضمن كتاب فاتحة انتشار المسيحية في الشرق، ترجمة جرجيس فتح الله (اربييل: ۲۰۰۵م).
۳. اولندر، جونار، ملوك كندة من بنى آكل المرار: ترجمه وحققه وقدم له: عبدالجبار المطلبی، دار الحرية (بغداد: ۱۹۷۲م)
۴. بروكلمان، كارل، تاريخ الادب العربي، ترجمة: عبدالحليم النجار، دار المعارف (القاهرة: ۱۹۶۲م).
۵. البكری، ابو عبدالله (ت ۴۸۷هـ/۱۰۹۴م)، سمط اللالیء، تحقیق: عبدالعزيز الميمنى (القاهرة: ۱۹۳۶م).
۶. ابو البقاء، هبة الله (ت ۵۲۰هـ/۱۱۲۶م)، المناقب المزيدية في الملوك الاسديّة، تحقیق: صالح موسى درادكة ومحمد عبدالقادر خريسان، مكتبة الرسالة (عمان: ۱۹۸۴م).
۷. البلاذري، احمد بن يحيى جابر (ت ۲۷۹هـ/۸۹۲م)، فتوح البلدان، عنى بمراجعته والتعليق عليه: رضوان محمد رضوان (القاهرة: ۱۹۵۹م)
۸. البيروني، ابونا، تاريخ الكنيسة الشرقية (الموصل: ۱۹۷۳م).
۹. البيروني، ابو الريحان محمد بن احمد (ت ۴۴۰هـ/۱۰۴۸م)، الاثار الباقية عن القرون الخالية، تحقيق وتعليق: برويزاد كائى، (تهران: ۱۳۸۰هـ/۲۰۰۱م).
۱۰. بيغولفسكيا، نينا فكتورخنا، العرب على حدود بيزنطة وايران من القرن الرابع الى القرن السادس الميلادي، ترجمة: صلاح الدين عثمان هاشم، المجلس الوطنى للثقافة والفنون (الكويت: ۱۹۸۵م).
۱۱. جواد على، المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، (بيروت: ۱۹۷۷).



١٢. جواد على، موارد تاريخ الطبري، مجلة المجمع العلمي العراقي، المجلد الثاني (بغداد: ١٩٥٢).
١٣. الخطيب البغدادي، ابو بكر احمد بن علي (ت ٤٦٣هـ/١٠٧٠م)، تاريخ بغداد، (القاهرة: ١٩٣١).
١٤. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (ت ٨٠٨هـ/١٤٠٥م) العبر ديوان المبتدأ والخبر، دار احياء التراث العربي.
١٥. ابن خلكان، ابو العباس احمد بن محمد (ت ٦٨١هـ/١٠٨٨م)، وفيات الاعيان وانباء الزمان، تحقيق: محمد محي الدين عبد الرحمن (بيروت: ١٩٧٧).
١٦. الدينوري، ابو حنيفة احمد بن داود (ت ٢٨٢هـ/٨٩٥م)، الاخبار الطوال، تحقيق: عبدالمنعم عامر، انتشارات المكتبة الحيدرية (قم: ١٣٧٩هـ / ٢٠٠٠م).
١٧. الشابشتي، ابو الحسن علي بن محمد (ت ٣٨٨هـ/٩٩٨م)، الديارات، تحقيق: كوركيس عواد، (بغداد: ١٩٦٦م).
١٨. الطبري، ابو جعفر بن جرير (ت ٣١٠هـ/٩٢٢م)، تاريخ الرسل والملوك، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، دار المعارف (القاهرة: ١٩٦٨م).
١٩. ابن عبد ربه، ابو عمر احمد بن محمد الاندلسي، العقد الفريد، تحقيق: احمد حسين واخرين (القاهرة: ١٩٦٥م).
٢٠. عبدالهادي، مهدي محمد، هشام بن الكلبي ودوره في التدوين التاريخي، رسالة ماجستير غير منشورة، جامعة المستنصرية، ١٩٨٩.
٢١. العمري، فضل الله، مسالك الابصار في الممالك والامصار، تحقيق: احمد زكي باشا (القاهرة: ١٩٢٤م).
٢٢. غنيمة، يوسف رزق الله، الحيرة المدينة والمملكة العربية، مطبعة دنكور الحديثة (بغداد: ١٩٣٦م).



۲۳. ابن قتیبة، ابو محمد عبدالله بن مسلم الدينورى (ت ۲۷۶هـ/۸۸۹م)، *الشعر والشعراء*، عالم الكتب (بيروت: ۱۲۸۲هـ/۱۸۶۵م).
۲۴. القيسى، نوري حمودي، *ادب الاديرة*، مجلة المجمع العلمي العراقي، المجلد السادس والثلاثون، الجزء الثاني (بغداد: ۱۹۸۵).
۲۵. كب، هاملتون، *علم التاريخ*، ترجمة: ابراهيم خورشيد واخرين، كتب دائره المعارف الاسلاميه (بيروت: ۱۹۸۱م).
۲۶. كستر، م.ج، *الحيرة ومكة وصلتهما بالقبائل العربية*، ترجمة يحيى الجبورى (بغداد: ۱۹۷۶م).
۲۷. الكعبى، نصر عبدالحسين، *التاريخ السياسى للدولة الساسانية فى المصنفات العربية الاسلاميه*، رسالة ماجستير غير منشورة فى جامعة الكوفة، (النجف: ۲۰۰۲).
۲۸. المسعودى، ابو الحسن على بن الحسين (ت ۳۴۶هـ/۹۵۷م)، *مروج الذهب ومعادن الجوهر*، تحقيق: يوسف اسعد داغر، دار الاندلس (بيروت: ۱۹۶۵م).
۲۹. مسكويه، ابو على (ت ۴۲۱هـ/۱۰۳۰م)، *تجارب الامم*، تحقيق: ابو القاسم امالى (طهران: ۲۰۰۱م).
۳۰. مصطفى، شاكر، *التاريخ والمؤرخون، دار العلم للملايين* (بيروت: ۱۹۷۸م).
۳۱. ناجى، عبدالجبار، *الامارة المزيدية*، دار الحرية (بغداد: ۱۹۷۰).
۳۲. ابن النديم، محمد بن اسحاق (ت ۳۸۵هـ/۹۹۵م)، *دار المعرفة* (بيروت: ۱۹۷۸).
۳۳. نولدكه، ثيودور، *امراء غسان*، ترجمة: بندلى خورى، وقسطنطين زريق، المطبعة الكاثوليكية (بيروت: ۱۹۳۳م).
۳۴. ياقوت الحموى، شهاب الدين ابو عبدالله (ت ۶۲۶هـ/۱۲۲۸م)، *معجم الادباء* (القاهرة: ۱۹۲۵).
۳۵. اليعقوبى، احمد بن اسحاق بن واضح (ت ۲۹۲هـ/۹۰۴م)، *التاريخ علق عليه ووضع حواشيه*: خليل منصور، دار الكتب العلمية (بيروت: ۱۹۹۹م).



روابط امنیتی - اطلاعاتی ایران و اسرائیل با تکیه بر سازمان‌های ساواک و موساد

مهین کفاش*

به راهنمایی شادروان دکتر مهدی مهر علی‌زاده**

چکیده

برقراری ارتباط میان اسرائیل و دستگاه سلطنت پهلوی و گسترش همکاری‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اطلاعاتی و نظامی این دو حکومت، انگیزه مهمی برای کوشش‌ها و حضور صهیونیست‌ها در ایران بود. دولت شاهنشاهی ایران، در اسفندماه ۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۴۹م)؛ یعنی کمابیش یک سال و اندی پس از برپایی دولت اسرائیل، این رژیم را به صورت غیر رسمی و ناآشکار و بدون داشتن سفیر در اسرائیل (دوفاکتو)، رسمی دانست.

اسرائیل از دید جایگاه و وضع ویژه خود، به‌ویژه نداشتن راه‌بردهای ژرف و آسیب‌پذیری آن از تهدیدهای امنیتی و تلاش برای تحقق برتری نظامی بر دیگر کشورهای منطقه، به ارتباط‌های امنیتی و اطلاعاتی با کشوری در منطقه نیاز داشت که به پشتوانه آن بتواند خواسته‌ها و هدف‌هایش را برآورد. ایران از همسایه‌های کشورهای عربی خاورمیانه بود که شمار فراوانی از اتباع یهودی در آن می‌زیستند و آزادانه در آن‌جا به

* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانش‌گاه اصفهان.

** استادیار پیشین گروه تاریخ دانش‌گاه اصفهان.



کارهای مذهبی، فرهنگی، اقتصادی خود می‌پرداختند و از نفوذ و حضور در دستگاه حکومت محمدرضا پهلوی برخوردار بودند و از این رو، مناسب‌ترین مکان برای فعالیت اطلاعاتی و عملیاتی اسرائیل به انگیزه تأمین امنیت آن به شمار می‌رفت. بنابراین، نیاز شدید ساواک به آموزش‌ها، ساز و برگ و کارشناسان موساد برای تقویت ساختار خود، زمینه‌ای برای حضور و فعالیت‌های گوناگون موساد در ایران فراهم آورد.

کلیدواژگان

روابط امنیتی - اطلاعاتی، حکومت پهلوی، اسرائیل، ساواک، موساد، حکومت پهلوی.

درآمد

گزارش درباره روابط خارجی دولت‌ها با یک‌دیگر، بخش گسترده‌ای را از تاریخ دربرمی‌گیرد. بنابراین، بررسی ارتباط ایران و اسرائیل در دوران محمدرضا پهلوی، به دلیل ویژگی‌های این ارتباط از اهمیت بسیاری برخوردار است. هرچند با توجه به گستردگی روابط ایران و اسرائیل و پی‌آمدهای آن، پرسش‌های فراوانی از دیدگاه‌های گوناگون در این باره مطرح می‌شود، هدف این مقاله بررسی روابط امنیتی - اطلاعاتی ایران و اسرائیل است و بدین پرسش‌ها پاسخ خواهد گفت:

آیا روابط این دو کشور از تعادل و توازن نسبی برخوردار بوده یا یکی از آنها بر دیگری برتری داشته است؟

آیا این دو کشور هدف‌های خاصی را دنبال می‌کرده‌اند؟

انگیزه اسرائیل در آموزش و دادن ساز و برگ به سازمان‌های اطلاعاتی ساواک، چه بود؟

چرا این آموزش در زمینه‌های اطلاعاتی و امنیتی و و دادن ساز و برگ به نیروهای ساواک، نزد سران حکومت اسرائیل مهم می‌نمود؟

آیا می‌توان چنین دعوی کرد که این آموزش‌ها، پوششی برای نفوذ اسرائیل در بدنه سازمان‌های اطلاعاتی بوده است؟



آیا آموزش به ساواک و برقراری روابط با آن در این زمینه، موجب حضور و نفوذ اسرائیل در زمینه‌های فنی و فرهنگی نشد؟

آیا سیاست اسرائیل در وابسته کردن کشورها به ساز و برگ‌های خود، سران کشورها را به پذیرش و رسمی دانستن حکومت اسرائیل و برقراری رابطه رسمی با آن واداشت؟

هر یک از این پرسش‌ها، تنها پس از بررسی و دقت درباره برخی از انگیزه‌های ویژه اسرائیل در آموزش و دادن ساز و برگ به نیروهای سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، پاسخ خواهند یافت. این سازمان، سامانه‌ای اطلاعاتی - امنیتی برای جذب منافع، اقتدار و جایگاه برای ایران نبود، بلکه هدف اصلی امریکاییان در پدید آوردن آن، حفظ مستشاران و عوامل خود و دیگر منافع و نیازهای کشورشان بود. از این‌رو، ساواک، همواره در برابر مردم، منافع، اقتدار و حرمت و جایگاه ایران می‌ایستاد و به همین دلیل، همراهی‌اش با امریکا و بدل شدنش به ابزاری در دست اسرائیل یا «اینتلجنت سرویس»، عادی می‌نمود. هم‌کاری‌های موساد و ساواک را از دیدگاه‌های گونانی می‌توان بررسید و ارزیابی کرد، باری این مقاله، تنها به تأثیر موساد در ساختار و سازمان‌دهی ساواک، داد و ستد اطلاعات، تقویت ساواک با آموزش و دادن ساز و برگ و ابزارهای کمک آموزشی به آن می‌پردازد.

روابط امنیتی - اطلاعاتی ایران و اسرائیل

ساواک در ۱۳۳۵ خورشیدی (۱۹۵۶م)، به انگیزه حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هر توطئه زیان‌آور برای منافع عمومی پاگرفت. این سازمان به اصطلاح امریکایی می‌بایست آمیزه‌ای از «سیا»، «اف.بی.آی» و سازمان امنیت ملی می‌شد. اختیارات آن همانند سازمان‌هایی که در روزگار داریوش «چشم و گوش شاه» به شمار می‌رفتند، بسیار گسترده بود، اما وظیفه اصلی آن، پشتیبانی از شاه با کشف و ریشه‌کن کردن افراد مخالف با حکومت و آگاهی‌رسانی از وضع و حال و روز مردم به وی شمرده می‌شد.^۱

۱. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، سرنوشت یک متحد آمریکا، ص ۱۹۸ - ۱۹۷.



مجلس شورای ملی در اسفندماه ۱۳۳۵، برپایی سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را بر پایه قانون زیر تصویب کرد:

ماده یکم

برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه که مضر به مصالح عمومی است، سازمانی به نام اطلاعات و امنیت کشور وابسته به نخست‌وزیری تشکیل می‌شود و رئیس سازمان، سمت معاونت نخست‌وزیر را داشته و به فرمان اعلاحضرت همایونی شاهنشاهی منصوب خواهد شد.^۱

موساد که در گذشته، مؤسسه هم‌آهنگی و مرکزی اطلاعات و امنیت اسرائیل شناخته می‌شد، در آغاز آوریل ۱۹۵۱ (۱۳۳۰ش) به کوشش داوید بن گورین، نخست‌وزیر آن روز دولت صهیونیستی پدید آمد. وی هدف موساد را چنین بازگو کرد:

برای کشور ما که از ابتدای تأسیس تحت فشار دشمنانش قرار داشته است، اطلاعات به عنوان خط مقدم دفاع ضروری است و ما باید به‌خوبی بیاموزیم و بدانیم که در اطرافمان چه می‌گذرد.^۲

الف) تأثیر موساد در ساختار و سازمان دهی ساواک

زمینه‌های استواری پیوندهای امنیتی - اطلاعاتی میان ایران و اسرائیل، با گسترش روابط سیاسی دو کشور در ۱۳۳۹ (۱۹۶۰م) فراهم آمد. هم اسرائیل بر اثر گرفتار شدن به گوشه‌گیری در خاورمیانه و هم امریکا برای استوار کردن روابط خود با کشورهای آن‌جا، از گسترش روابط ایران و اسرائیل به‌سختی پشتیبانی کرد.

مأموران موساد دست کم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳م)، آرام آرام در ایران حضور و نفوذ فراوانی یافتند و هنگامی که روابط سیاسی غیر رسمی میان ایران و اسرائیل برقرار شد (مرداد ۱۳۳۹)، زمان درازی از ارتباطات مسئولان ساواک و موساد با یک‌دیگر می‌گذشت. امریکاییان در پی تأسیس ساواک که با کمک و راهنمایی مستقیم سیا صورت

۱. تقی نجاری‌راد، ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه، ص ۲۳۰ - ۲۲۹.

2. www.yahood.net/maghalat.



پذیرفت، از اواخر ۱۳۳۵ (۱۹۵۶م) آرام آرام کوشیدند که روابط آن را با موساد گسترش دهند. ساواک و موساد در واپسین سال‌های دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰، ارتباط بسیار نزدیک و دوستانه‌ای با یکدیگر برقرار کرده بودند و هم‌کاری دوسویه آنها در کارهای امنیتی - اطلاعاتی و جاسوسی در ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه، روندی شتابنده و فراگیر داشت. سیا در چنین وضعی اندک اندک، بخش مهمی از وظایف خود را در برابر ساواک، به موساد سپرد.^۱ سازمان اطلاعاتی حکومت صهیونیستی، برای برخوردار شدن از پشتیبانی ساواک برای عملیات بر ضد فلسطینیان در کشورهای عربی خاورمیانه، بسیار کوشید. برخی از سندهای موجود در این باره، از این مسئله گزارش می‌دهند که سرویس اسرائیل در نشست (کنفرانس) سه جانبه، پیش‌نهادهایی درباره هم‌کاری سرویس‌های ایرانی و اسرائیلی بر ضد فلسطینیان عرضه کرد.^۲ هدف اسرائیل، بهره بردن از سرویس ایران برای رخنه کردن به سازمان‌های گوناگون فلسطینی بود.^۳

سازمان اطلاعاتی اسرائیل (موساد)، در سال‌های پادشاهی محمدرضا شاه پس از سازمان‌های اطلاعاتی امریکا، شوروی و انگلستان، فعال‌ترین شبکه اطلاعاتی در ایران به شمار می‌رفت و در برپایی سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بسیار تأثیر گذارد. اسرائیل در ایران سه پایگاه برون‌مرزی در خوزستان، ایلام و کردستان و پیوندهای استواری با رؤسا و مأموران اصلی ساواک داشت. همه اطلاعات لازم درباره کشورهای عربی مانند عراق، کویت، امارات، سوریه و عربستان از این سه پایگاه گردآوری می‌شد.^۴ سال‌های نیمه دوم دهه ۱۳۳۰، دوران پیدایی اتحادیه‌های عربی بر ضد رژیم صهیونیستی و استواری روابط راه‌بردی (استراتژیک) موساد با حکومت شاه در ایران بود.

۱. مظفر، شاهدی، «تجدید روابط سیاسی ایران و اسرائیل و آموزش ساواک»، پایگاه اینترنتی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲. شماره ۱-۵۷ و ۲-۵۷، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۳. پیوست یکم.

۴. علی‌رضا ازغندی، روابط خارجی ایران، ص ۴۱۳.



شاه در اوایل ۱۳۳۶ (۱۹۵۷م) از تیمسار سرتیپ تیمور بختیار، نخستین رئیس ساواک خواست که انگیزه ایران را برای همکاری اطلاعاتی با اسرائیل به مقامات آن کشور اعلام کند. از این رو، تیمسار سرتیپ تیمور بختیار، به اسرائیل رفت و در آن جا به دیدار ایسر هارل، رئیس سازمان موساد شتافت. هارل نیز یعقوب کاروز، هم‌کار خودش و رئیس ایستگاه موساد را در پاریس، به وی شناساند. همه ارتباطات با ایران از آن پس به واسطه کاروز سامان می‌یافت. وی پس از دیدارهای فراوان با تیمور بختیار به تهران دعوت شد. این آمد و شدها، به برپایی مؤسسه بازرگانی وابسته‌ای در تهران انجامید (۱۳۳۷ش/ ۱۹۵۸م) که سال‌ها به سامان‌دهی همه کارهای اسرائیل در ایران می‌پرداخت.^۱

نشست‌های فراوانی در سال‌های بعد میان مسئولان امنیتی ایران و اسرائیل، در سطح‌های گوناگونی برگزار شد و روابط دوستانه‌ای میان رئیس‌ان ساواک و موساد پا گرفت. پیش‌نهادهایی درباره آغاز عملیات مشترک برای استخدام منابع در کشورهای هدف، در یکی از این نشست‌ها (۱۳۴۵ش / ۱۹۶۶م) مطرح شد. این پیش‌نهادهای، در بردارنده هدف‌ها، وظیفه‌ها، کارهای عملیاتی و استخدامی و مالی و چارچوب‌های اختیارات کمیته اجرایی بود.^۲

اوری لوبرانی، مأمور نیرومند و بلندپایه اطلاعاتی سازمان موساد برای اجرای بسیاری از مأموریت‌های مهم اطلاعاتی توصیف می‌شد. گفته‌اند که وی خطرناکترین اسرائیلی و نیروی سازمان‌های وابسته به آن بوده است. افزون بر اینها، وی رابطه‌ای بسیار استوار و دوستانه با محمدرضا داشت و از این رو، سازمان موساد او را به ایران فرستاد. هم‌چنین گفته می‌شد که وی در برپایی اتاق‌های بازجویی معروف ساواک، با آن هم‌کاری می‌کرد و هنگام حضورش در ایران، به نام فرستاده موساد، با یعقوب نیمرودی (تاجر اسلحه) به هم‌کاری می‌پرداخت.^۳ یکی از رؤسای سازمان جاسوسی رژیم صهیونیستی برای مذاکره و تبادل نظر

۱. مرتضی قانون، دیپلماسی پنهان، ص ۲۷۲ - ۲۷۱.

۲. پیوست دوم.



با مقامات ساواک، در ۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۸م) به تهران آمد و ساواک در نشست خود با وی، درخواست کرد که درباره مسائل خاورمیانه، شاخ آفریقا و عربستان سعودی گفت‌وگو شود.^۱

این سازمان به پشتوانه موساد، کارآمدترین دستگاه سرکوب به شمار می‌رفت و به پشتوانه آموزه‌های امنیتی گوناگون کارشناسان اسرائیلی، روز به روز توانمندتر می‌شد؛ چنان‌که حتی کشورهای خاورمیانه، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی خود را برای آموزش به تهران می‌فرستادند. آموزش‌های اطلاعاتی و امنیتی، بیش‌تر با نظارت سران موساد و سیا به سرانجام می‌رسید. بی‌گمان، جای‌گیری کارشناسان صهیونیست در ساواک، نه تنها در چارچوب مصالح سیاسی و دیپلماتیک ملت و دولت ایران نبود، که آسیب‌های فراوانی به آنان می‌رساند.

ب) داد و ستد اطلاعات

داد و ستد اطلاعات، از پی‌آمدهای مهم هم‌کاری‌های ساواک و موساد به شمار می‌رفت که با دست‌برد زدن به سندهای سفارت‌خانه‌های عربی و عکس گرفتن پنهانی از محتوای کیف‌های دیپلماتیک به دست می‌آمد. پول و زن، ابزارهای رایج در بهره‌برداری از عربان در این باره شمرده می‌شدند. توافق درباره این شیوه‌های گرفتن اطلاعات، در دیدار فردی بلندپایه از ساواک با مایر آمیت، رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل (۱۳۴۱ش / ۱۹۶۲م) تحقق یافت. مایر یک سال بعد از آن، به ریاست موساد رسید. مقامات دو سرویس، اطلاعاتی را که از راه‌های گوناگون به دست می‌آوردند و بدانها دل‌بسته بودند، به یک‌دیگر می‌دادند. این داد و ستد میان دو کشور، به سه شیوه سامان می‌گرفت:^۲

۱. پرسش‌های کتبی

نیازهای اسرائیل و ایران به اطلاعاتی از فعالیت‌های ارتش‌های عراق و افغانستان و دیگر موضوع‌های مطلوب آنها، در قالب پرسش‌های کتبی مبادله می‌شد و چنانچه یکی از

۱. شماره ۰۰۵۱۰۱۵، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ر.ک: پیوست سوم.

۲. تقی نجاری‌راد، ساواک و موساد، ص ۶۴ - ۶۳.



آنها پاسخی داشت، آن را برای دیگری می‌نوشت و می‌فرستاد. گاهی نماینده یکی از سرویس‌ها در دیدار خود با نماینده سرویس دیگر یا مسئولان آن، به طور شفاهی یا با درخواست کتبی درباره گرفتن اطلاعات درخواست می‌کرد و بدین روش، هر ماه اطلاعات فراوانی میان دو طرف داد و ستد می‌شد. برای نمونه، کمابیش ۱۸۷ گزارش در سه ماه پایانی ۱۳۵۱ (۱۹۷۲م) میان ساواک و موساد مبادله شد. بیش‌تر گزارش‌های فرستاده موساد برای ساواک، مطالبی درباره کارهای سازمان‌های فلسطینی، روابط اعراب با یک‌دیگر و تجزیه و تحلیل اوضاع داخلی کشورهای عرب در برداشت. ایران نیز بیش‌تر اخباری درباره عراق، اوضاع افغانستان و دیگر کشورهای منطقه برای موساد می‌فرستاد.

۲. دیدار مسئولان

هر دو سرویس با یک‌دیگر دیدار می‌کردند و در این دیدارها درباره موضوع‌های مطلوبشان به داد و ستد اطلاعات می‌پرداختند.

۳. سفر

گروه‌های اطلاعاتی هر دو سازمان، برای داد و گرفت اطلاعات، سالی چند بار به کشورهای یک‌دیگر سفر می‌کردند. نشست‌ها (کنفرانس)های سه جانبه‌ای نیز در این باره هر سال با ترکیه و اتیوپی برگزار می‌شد و ساواک و موساد و سرویس امنیتی ترکیه یا اتیوپی، در آنها به داد و ستد اطلاعات لازم در این باره می‌پرداختند.

هم‌چنین اسرائیلیان گاهی اطلاعات خود را می‌فروختند. برای نمونه، باری اطلاعاتی درباره هواپیماهای میگ روسی داده شده به عراق به دست آمد که ساواک بی‌درنگ آنها را به موساد و سپس به سیا سپرد. هنگامی که مقامات موساد، می‌خواستند همان اطلاعات را به سازمان سیا بفروشند، از این موضوع آگاه شدند که ساواک پیش از این، آنها را رایگان به سیا داده است.^۱ داد و ستد اطلاعات و همکاری ایران و اسرائیل در این زمینه، تنها در

۱. همان، ص ۶۵ - ۶۴.



چارچوب مبارزه با دشمنان مشترکشان بیرون از مرزها نبود. برای نمونه، هنگامی که مخالفت با برنامه‌های شاه فزونی گرفت (اوایل ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م)، موساد اطلاعات ارزشمندی درباره کارهای گروه‌های چریکی شهری مانند «مجاهدین خلق» و «فداییان خلق»، که با ساف روابطی داشتند، به ساواک داد و پیش‌نهادهایی درباره همکاری برای پیش‌گیری از کارهای آنان در میان آورد. البته این همکاری پنهان ماند تا موجب خشم مخالفان؛ یعنی خواستاران دوری ایران از اسرائیل به سود عربان، نشود. آنان هم‌چنین، اطلاعاتی درباره کارهای دانش‌جویان ایرانی بیرون از کشور، به مسئولان عرضه کردند.^۱ ارتباط و همکاری حکومت صهیونیستی با دولت و دربار شاهنشاهی ایران به اندازه‌ای بود که اسرائیلیان، گستاخانه و طلب‌کارانه به مسئولان دولت ایران در سطح‌های گوناگون فرمان می‌دادند. گاهی اسرائیل برای آگاهی از موضوع‌هایی به ساواک سفارش می‌داد. ساواک نیز بی‌هیچ درنگی در کم‌ترین زمان، خواسته‌های حکومت صهیونیستی را برمی‌آورد. این سازمان، در خدمت هدف‌های موساد و سیا بود و همه آموزش‌های فنی (تکنیکی) و تخصصی اطلاعاتی و ساز و برگ خود را با نظارت و ضبط و مهار پیوسته و مستقیم موساد به دست می‌آورد. این وابستگی در همه جای حکومت پهلوی به چشم می‌خورد. طرف اسرائیلی تنها پیش‌نهاد فرد را با طرف ایرانی مطرح می‌کرد و حکومت پهلوی نیز آن را به هنگام اجرا می‌کرد. اسرائیل در پی این کوشش‌ها به کارهایی بر ضد برخی از کشورهای اسلامی مانند مصر، سوریه و لبنان دست می‌زد؛ چنان‌که از راه ارتباط با ساواک، خواستار آگاهی از جزئیات سفرها و روابط ایران با سران دیگر کشورهای مسلمان شد. برای نمونه، رابط سرویس زیتون، در سفر وزیر «امور خارجه» مصر به تهران (۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م)، درخواست کرد که اطلاعات خاصی به او بدهند. اطلاعاتی که وزارت امور خارجه از آن آگاهی داشت، از سرویس ساواک می‌گرفت.^۲

۱. علی‌اکبر ولایتی، *ایران و تحولات فلسطین*، ص ۲۰۸ - ۲۰۷.

۲. شماره ۰۴۳۶۰۰۵، *مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی*. رک: پیوست چهارم.



هم‌چنین، فراهم آوردن فیلم رژه نیروهای مسلح عراقی (۱۳۵۴ش/۱۹۷۵م) و نقشه شرکتی لهستانی به نام پل سرویس (Pole Service) و بررسی و عرضه نظر درباره اوضاع داخلی عراق، نمونه‌هایی از این کوشش‌ها به شمار می‌رفت. نمایندگی اسرائیل در نامه‌ای به ساواک (۱۳۵۵/۱۰/۲۵۳۵ پ / ۱۳۵۵ش)، درباره اطلاعات درخواستی موساد از ساواک در زمینه مسائل داخلی عراق چنین نوشته است:

۱. گفته می‌شود که دولت عراق با مشکلات زیر روبه‌روست:

- الف) تجدید فعالیت اکراد در شمال؛
- ب) فعالیت کمونیست‌ها علیه رژیم؛
- ج) اغتشاش احتمالی در ارتش.

۲. در مقابل این مسائل، ترس از یک کودتای احتمالی نیز وجود دارد.

۳. متشکر می‌شویم نظر شما را درباره موارد زیر بدانیم:

- الف) تأیید قسمت «الف» و قسمت «ج»؛
 - ب) تا چه حد دولت عراق با مسائل ذکر شده در بالا مقابله می‌کند؟
 - ج) فعالیت اکراد در شمال تا چه حد است؟ چه کسی اکراد را تحریک می‌کند و تا چه حد فعالیت آنها رژیم عراق را تهدید می‌کند؟
 - د) کدام یک از محافل ارتش عراق با رژیم مخالف هستند؟ قدرت آنها تا چه حد است؟ آیا با سایر عوامل مخالف هم‌کاری می‌کنند و در صورت مثبت بودن تا چه حد؟
 - ه) حداکثر اطلاعات در مورد فعالیت‌های ناسیونالیست‌ها، طرفداران ناصر، کمونیست‌ها و اخوان المسلمین علیه رژیم؛
 - و) آیا مخالفین دولت متشکل می‌باشند و در صورت مثبت بودن، کدام دسته‌جات سیاسی هستند و ارتش در آنها سهمی دارد یا نه؟
 - ز) فعالیت مخفی سوریه در عراق که هدف آنها برهم زدن رژیم عراق می‌باشد؛
- ۴. اقدام فوری شما در مورد سؤالات بالا موجب تشکر فراوان است^۱.**

۱. عبدالرحمن احمدی، ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، ص ۳۸۱ - ۳۷۸.

شبکه موساد با نفوذ گسترده‌اش در ساواک، به آسانی می‌توانست اطلاعات مطلوبش را از آن به دست آورد. نمونه‌های پیش‌گفته، تنها بخشی از خواسته‌های موساد بود. گاهی ساواک همچون شعبه‌ای از سازمان‌های جاسوسی اسرائیل رفتار می‌کرد.

ج) توان‌مند سازی آموزشی ساواک

چنانچه روابط امنیتی ایران و اسرائیل بررسی شود، این واقعیت آشکار می‌شود که اسرائیل، با آموزش کارکنان ساواک مؤثرترین عامل در هدایت، تقویت و گسترش آن بود و بهترین شیوه را برای تحقق هدف‌هایش برگزید. هرچند امریکاییان در برپایی ساواک بسیار تأثیر گذاردند، پس از زمانی، زمینه را برای سوق دادن آن به سوی اسرائیل فراهم آوردند تا از آن، همچون ابزار اطلاعاتی کارآمدی برای رسیدن به سود خود بهره‌گیرند. ارتشید حسین فردوست، قائم مقام ساواک که به فرمان محمدرضا پهلوی در ۱۳۴۰ (۱۹۶۱م) مأموریت یافت تا به سازمان‌دهی آن بپردازد، در این باره می‌گوید:

طی پنج سالی که از تأسیس ساواک می‌گذشت، هیئت مستشاری امریکا آموزش‌هایی داده بود که به هیچ وجه کفایت نمی‌کرد و معلوم شد که بیش از این حاضر به همکاری نیستند. اطلاع داشتم که تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل بسیار قوی است؛ زیرا برخی افراد یهودی در کشورهای اروپا و امریکای شمالی در مشاغل حساس اطلاعاتی شاغل بوده‌اند و این افراد پس از تشکیل کشور اسرائیل، سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آن را تشکیل داده‌اند. لذا، به کمک نیمرودی آموزش ساواک را سازمان دادم. در آغاز دو یا سه تیم و هر تیم مرکب از حدود ده نفر از ادارات کل عملیاتی برای آموزش به اسرائیل اعزام شدند. مدت آموزش هر تیم بین یک تا دو سال. نتیجه آموزش، عالی بود. این نشان می‌داد که اسرائیلی‌ها برای دوستی با محمدرضا بهای زیادی قائلند و روی نقش ساواک در آینده منطقه، حساب جدی باز کرده‌اند. هیئت مستشاری امریکا در ساواک به حدی بی‌فایده شده بود که عذرشان را خواستم و آنها نیز با خوشحالی رفتند. مشخص بود که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها تعمداً امکانات خود را از ساواک دریغ می‌کنند و بی‌تفاوتی نشان می‌دهند تا ساواک هرچه بیش‌تر به سمت اسرائیل سوق یابد. چنین نیز شد.^۱

۱. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۴۴۵ - ۴۴۳.



وجود چند ویژگی در دستگاه جاسوسی اسرائیل موجب جانشینی آن شد:

۱. پیشینه کارهای اطلاعاتی اسرائیل، نه به زمان پیدایی آن، که به سال‌ها پیش از آن بازمی‌گشت. یهودیان در جاهای گوناگون دنیا پراکنده بودند و بسیاری از آنان در رده‌های بالایی از سازمان‌های اطلاعاتی شماری از کشورها کار می‌کردند. البته این روند پس از حاکمیت حکومت اسرائیل دنبال شد و اکنون نیز چنین است. نام‌های گوناگونی از صهیونیست‌ها در تاریخچه تشکیلات سازمان‌های جاسوسی دنیا به چشم می‌خورد که در تصمیم‌گیری‌ها بسیار تأثیرگذار بودند؛

۲. سازمان اطلاعاتی اسرائیل، بر پایه ویژگی‌های خود، ارتباطات تنگاتنگی با دستگاه‌های گوناگون جاسوسی داشتند؛ چنان‌که بیش‌تر رؤسای دیگر دستگاه‌ها را اسرائیلی می‌توان خواند. جیمز انگلتن، معاون و رئیس بخش ضد جاسوسی سازمان سیا با توجه به روابط بسیار نزدیکش با موساد، در این جرگه جای می‌گیرد. وی به اندازه‌ای به اسرائیل نزدیک بود که عامل اسرائیلیان خوانده می‌شد. آنان به پاس خدمات بی‌شمار انگلتن، بنای یادبودی از او در سرزمین‌های اشغالی ساخته‌اند؛

۳. آموزش، از تخصص‌های مطلوب و چشم‌گیر سازمان اطلاعاتی اسرائیل بود و است. اسرائیل در راه‌اندازی، آموزش، سازمان‌دهی و گرداندن دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی، تخصص ویژه‌ای داشت و دارد؛

۴. این حکومت، متحدان و پوشش‌های مناسب را برای عملیات اطلاعاتی خود در خاورمیانه به‌ویژه کشورهای اسلامی می‌جست و از توانایی بسیاری در اجرای عملیات اطلاعاتی در این منطقه برخوردار بود.^۱

اسرائیل بر پایه این ویژگی‌ها، در قالب دستگاه جاسوسی جانشین گزیده شد و هدایت و آموزش نیروهای ساواک را بر عهده گرفت. چگونگی روند آموزش «خط‌شناسی»، از

۱. عبدالرحمن احمدی، همان، ص ۹۴ - ۸۷.



نمونه‌های بسیار گویایی است که از تلاش امریکا و انگلیس برای سوق دادن ساواک به سوی اسرائیل و نزدیک ساختن آن به این حکومت خبر می‌دهد. فردوست، این موضوع را چنین بازمی‌گوید:

مدتی پس از ورود به ساواک، متوجه شدم که یکی از مسائل کوچکی که اداره کل سوم همیشه با آن دست به گریبان است، مسئله خط‌شناسی است. نامه‌هایی به دست می‌آمد که فردی با تغییر خط اصلی خود نوشته بود و تشخیص اینکه این خط متعلق به اوست، غیرممکن [بود]. دریافتم که در ساواک خط‌شناسی وجود ندارد. از رئیس MI-6 سفارت [انگلیس] درخواست کمک کردم. پس از چند ماه معطلی گفت: «در سازمان‌های ما چنین تخصصی وجود ندارد!» باور نکردم و به سراغ رئیس سیا در سفارت [امریکا] رفتم. ایشان نیز پس از مدتی معطلی پاسخ داد که چنین تخصصی نداریم. بعدها مدرک مستند پیدا کردم که هم MI-6 و هم سیا در عالی‌ترین سطوح، تعدادی متخصصین خط‌شناسی دارند. از هر دو گله کردم و بی‌نتیجه بود. به سراغ اسرائیل رفتم. نیم‌رودی، یکی از بهترین خط‌شناسان در رده بین‌المللی را به تهران اعزام داشت که شاید در جهان کم نظیر بود^۱.

دوره «ضد اطلاعات» از دیگر دوره‌های آموزشی موساد برای کارکنان ساواک بود که مأمون این سازمان در آن با فنون و روش‌های ضد جاسوسی و دیگر چیزهای پیوسته به آن آشنا می‌شدند. یکی از دوره‌های ضد اطلاعات که در نیمه دوم آبان ماه ۱۳۵۵ (۱۹۷۶م) برای مأموران ساواک در اسرائیل برگزار شد، موضوعات زیر را در فهرست برنامه آموزشی اش گنجانده:

۱. تشکیلات سیاسی و اداری شوروی؛
۲. موقعیت شوروی در چارچوب روابط داخلی کشورهای بلوک شرق؛
۳. موقعیت سرویس‌های امنیتی در تشکیلات سیاسی اروپای شرقی؛
۴. نظریات و مطامع سرویس‌های شوروی؛
۵. تصویری از یک رهبر عملیات اروپای شرقی؛
۶. تشکیلات سازمان‌های امنیتی اروپای شرقی؛
۷. اقتصاد شوروی؛

۱. حسین فردوست، همان، ص ۴۴۷ - ۴۴۶.



۸. چین و خاورمیانه؛
۹. کشمکش اعراب و اسرائیل و اثر آن در خاورمیانه؛
۱۰. روان‌شناسی عملی از نقطه نظر اداره منابع؛
۱۱. شگرد کار سرویس‌های اطلاعاتی بلوک کمونیست؛
۱۲. مارکسیسم؛ یعنی عامل اساسی ایدئولوژیک جنبش‌های چپ در جهان.
۱۳. استدلال سازمان‌های تروریستی برای عملیات خراب‌کاری به‌ویژه درباره کشتارهای گروهی، تله‌های انفجاری و پرتاب بمب؛
- سازمان‌های تروریستی بین‌المللی، طبقه‌بندی و فعالیت‌های مربوط به آنها؛
۱۴. پوشش اساسی؛
۱۵. سرویس‌های اطلاعاتی اعراب؛
۱۶. وسایل تکنیکی مورد استفاده خصم مخصوصاً وسایل پوششی^۱.

سازمان موساد از اهمیت و تأثیرگذاری آموزش‌های خود در ساواک برای رسیدن به هدف‌های خود آگاه بود و از این‌رو، می‌کوشید که در هر وضعی، زمینه را برای برگزاری دوره‌های آموزشی کارکنان ساواک، چه در ایران و چه در اسرائیل فراهم کند. دستگاه اطلاعاتی حکومت صهیونیستی، با شناسایی نیازمندی‌های ساواک، شگردهای ویژه‌ای به کار می‌بست و پس از شناخت آن نیازها، اطلاعاتی مبالغه‌آمیزی درباره امکاناتش به ساواک می‌داد. هنگامی که مسئولان ساواک درمی‌یافتند که اسرائیلیان نیازهای آموزشی آنان را برمی‌آورند، افرادی را به انگیزه شرکت در دوره‌ها، به اسرائیل می‌فرستادند یا استادان و کارشناسان اسرائیلی به ایران می‌آمدند و در دوره‌ای فشرده و کوتاه، به آموزش برخی از نکته‌ها به شاگردانشان می‌پرداختند. موساد به همین دلیل امتیازهای فراوانی از ساواک می‌گرفت و این مسئله، ساواک و سران آن را به پرداخت هزینه‌های معنوی و مادی فراوانی به موساد وامی‌داشت. اشارتی به این موضوع در این گزارش ساواک وجود دارد:

... چنانچه ساواک تمایل داشته باشد، سرویس اسرائیل آماده است امکانات آموزشی خود را در اختیار ساواک بگذارد و در این زمینه پیش‌نهاد می‌شود یا کارمندان ساواک برای طی دوره به کشور اسرائیل اعزام گردند یا سرویس اسرائیل، استاد متخصص

۱. تقی نجاری‌راد، ساواک و موساد، ص ۶۸ - ۶۷.



برای دوره‌های آموزشی کوتاه مدّت یا آموزش عملی هنگام کار برای مدّت طولانی به تهران اعزام دارد....

نظر به اینکه هم‌کاری‌های آموزشی سرویس اسرائیل با ساواک همواره مؤثر و مفید بوده است، لذا پیش‌نهاد می‌شود در آینده، باتوجه به ماهیت موضوع آموزش، در مواقع لزوم از هر دو روش اعزام کارمندان ساواک به کشور اسرائیل و استاد متخصص از سرویس اسرائیل به تهران استفاده شود. البته اعزام یک کارمند کارشناسی آموزشی ساواک به کشور اسرائیل برای مدّت نسبتاً طولانی به منظور حفظ استمرار هم‌کاری‌های آموزشی، اخذ جزئیات و بالابردن سطح تخصص که طی این مدّت به کارشناسان درجه یک آموزشی تبدیل گردد، می‌تواند از اولویت خاصی برخوردار باشد^۱.

پرویز ثابتی که تا ۱۳۴۹ (۱۹۷۰م) معاون اداره کل سوم ساواک بود، از سرکردگان گروهی از مأموران ساواک به شمار می‌رفت که به اسرائیل فرستاده شد و به گمان قوی، در همان مأموریت به استخدام موساد درآمد. او که در اوایل دهه پنجاه (۱۹۷۱م)، «سخن‌گوی ساواک» و «مقام امنیتی» خوانده می‌شد، گرداننده اصلی سازمان ساواک شمرده می‌شد و به پشتوانه ارتباطاتش با «موساد» و عوامل این سازمان در ایران، در کارهای بیرون از چارچوب اختیارات خود مانند کارهای نمایندگی‌های ساواک بیرون از کشور نیز دست می‌برد. اطلاعات وی به‌ویژه درباره کارهای گروه‌های رزمنده بیرون از کشور، ساواک را در مبارزه با کنفدراسیون و دیگر گروه‌های مخالف حکومت یاری رساند.

وی که دوره جنگ‌ها و عملیات ضد پارتیزانی و ضد چریکی [را] دیده بود، با تجهیزات و امکانات گسترده، گروهی را که در اسرائیل و دیکتاتورهای نظامی امریکای لاتین دوره دیده بودند، برای مبارزه با سپاه‌کل به محاصره جنگل فرستاد^۲. منابع اطلاعاتی او علاوه بر مأمورین ساواک و هزاران «منبع خبری» که در تمام سازمان‌های دولتی و بخش خصوصی داشت، عوامل جاسوسی اسرائیل (موساد) در ایران و افرادی از قبیل منوچهر آزمون، داریوش و هدایت الله اسلامی‌نیا بودند که

۱. همان، ص ۱۹۹ - ۱۹۱.

۲. مسعود، بهنود، از سید ضیا تا بختیار، ص ۵۵۵.



مستقیماً با او تماس داشتند و اخبار و اطلاعات دست اولی را از دستگاه‌های دولتی و بخش خصوصی و بازار و محافل روحانی در اختیار او می‌گذاشتند.^۱

ساواک، به کارشناسان اسرائیلی فرستاده به تهران امکانات فراوانی داد و حتی زمینه را برای پذیرایی از خانواده‌های آنان فراهم آورد. برای نمونه، درباره یکی از کارشناسان خط‌شناسی به نام هگاگ در یکی از سندهای ساواک (۱۳۴۹/۷/۷ / سی‌ام سپتامبر ۱۹۷۰) چنین آمده است:

... ما علاقه‌مندیم در صورتی که برای شما امکان داشته باشد و آقای Hagag لازم بدانند، مدت اقامت ایشان برای شش ماه تا یک سال ادامه یابد. هم‌چنین، خوشوقت می‌شویم در صورت تمایل، ایشان با خانواده خود به ایران مسافرت نموده و در اینجا اقامت نمایند. همان طوری که اطلاع دارید، سرویس ما آماده است کلیه مخارج آقای Hagag در تهران را به عهده بگیرد. این هزینه‌ها شامل منزل، آشپز، اتومبیل، راننده و هرگونه وسایل لازم دیگری می‌باشد. کلیه هزینه خانواده ایشان نیز به عهده سرویس ما خواهد بود.^۲

آموزش‌های اسرائیلیان به ایرانیان، کمابیش روند مشخصی داشت. شیوه کار و عمل کرد سازمان اطلاعاتی اسرائیل را در ایران، بر پایه سندهای ساواک، در چارچوبی مستدل می‌توان گنجانند و دسته‌بندی و چکیده کرد. ارتباطات آموزشی ایران و اسرائیل، بیش‌تر در چهار مرحله می‌گنجید:

۱. شناسایی نیازها

نیروهای اسرائیلی در این مرحله، بر پایه اطلاعات و عملیات آشکار و پنهان خویش، نیازها و کاستی‌های اطلاعاتی ایران را شناسایی می‌کردند.

۲. تطبیع

اسرائیل پس از شناخت نیازمندی‌های ایران، درباره امکانات خود، اطلاعات مبالغه‌آمیزی به رؤسای ساواک می‌داد.

۱. محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی، از فروغی تا فردوست، ج ۲، ص ۹۹۲ - ۹۹۷ و ۱۰۰۱.

۲. تقی نجاری‌راد، همان، ص ۱۶۵.

۳. آموزش نابسا

مسئولان ساواک، پس از اینکه درمی‌یافتند نیازشان با نیروهای اسراییلی برنمی‌آید، افرادی را به انگیزه آموزش دیدن، به اسراییل می‌فرستادند یا برای آنان استنادی از اسراییل دعوت می‌کردند. کارشناسان و مستشاران اسراییلی، در دوره‌ای فشرده و کوتاه، تنها به آموزش برخی از نکات به شاگردان خود می‌پرداختند. اسراییلیان در این مرحله می‌کوشیدند که بر شوق و انگیزه آموزشیاران ساواک در این باره بیفزایند. این شیوه بر این پایه استوار است که دو گروه خود را از خرید و دریافت اطلاعات بیش‌تر، بی‌نیاز می‌دانند: آنان که از موضوع هیچ نمی‌دانند و افرادی که درباره آن اطلاعات بسنده‌ای دارند. از سوی دیگر، گروهی که اطلاعات ناقصی درباره موضوعی دارند، شور و شوق فراوانی برای کسب آن معلومات خواهند داشت. بنابراین، برای فروختن اطلاعات، اندکی از آنها رایگان و به آسانی باید به درخواست کننده داده شود.

۴. مرحله پایانی

داوطلب در این مرحله خواهان آموزش بود. از این‌رو، اسراییل با شروط ویژه و دریافت هزینه بیش‌تری به آموزش نیروهای ایرانی می‌پرداخت. این مراحل را درباره بسیاری از دیگر زمینه‌های همانند با درخواست آموزش نیز می‌توان اثبات کرد.^۱

سازمان اطلاعاتی اسراییل با این روند توانست دوره‌های گوناگون آموزشی را برای نیروهای ساواک برگزار کند و حتی برخی از پژوهش‌گران معتقدند که مأموران موساد، فنون شکنجه را نیز به پرسنل ساواک آموزش دادند. گازیوروسکی در سیاست خارجی امریکا و شاه در این باره چنین می‌نویسد:

عموماً بر آنند که مأموران اطلاعاتی اسراییل، فنون شکنجه را به پرسنل ساواک می‌آموختند و به آنها در بازجویی زندانیان سیاسی کمک می‌کردند. با اینکه شواهد

۱. عبدالرحمن احمدی، همان، ص ۱۰۷ - ۱۰۶.





مطمئنی در این باره ندیده‌ایم، بسیاری از مأمورین بازنشسته سیا که درباره روابط اطلاعاتی ایران و اسرائیل در این دوره اطلاع داشتند، روی هم رفته آن را رابطه‌ای بدون ممنوعیت توصیف کردند که نشان می‌دهد معتقدند چنین فعالیت‌هایی احتمالاً انجام شده است.^۱

بنابراین، مهم‌ترین آموزش‌های کارشناسان موساد را به پرسنل ساواک چنین می‌توان

برشمرد:

۱. خط‌شناسی؛
۲. ضداطلاعات؛
۳. چگونگی استفاده از اسلحه و تجهیزات اطلاعاتی - جاسوسی الکترونیکی و...؛
۴. به کارگیری وسایل و لوازم عکاسی و فیلم‌برداری؛
۵. تعقیب و مراقبت؛
۶. فنی؛
۷. شیمی؛
۸. بررسی و ارزیابی اطلاعات و اخبار؛
۹. گونه‌های تجهیزات فرستنده و گیرنده و استراق سمع؛
۱۰. روش‌های کارآمدتر شکنجه‌های جسمی و روحی.

آموزش‌ها اسرائیل به کارمندان ساواک درباره شکنجه دادن، از دیگر آموزه‌ها مهم‌تر می‌نماید. یکی از استادان سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد)، مأموران ساواک را در دوران ریاست پاکروان و قائم مقامی حسین فردوست، درباره «بازجویی» آموزش دادند. برآیند برگزاری این دوره آموزشی، بازجویانی کاربلد بود^۲، اما کاربلدی آنان در بازجویی، به معنای حذف شکنجه‌ها در بازجویی‌ها نبود؛ زیرا نه تنها نمونه‌های فراوانی از شکنجه‌های جسمی در این دوره در دست است، که شکنجه روحی نیز به آنها افزوده شد. موساد به آموختن

۱. مارک.ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ص ۲۱۳.

۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۴۵۰ - ۴۴۹.



شیوه‌های بهره‌گیری از ویژگی‌های روان‌شناختی متهمان به انگیزه تضعیف روحی و درهم شکستن ایستادگی‌شان، به مأموران ساواک پرداخت.^۱ منزوی کردن، تحمیل زندان انفرادی، منتظر گذاشتن متهمان در اتاق بازجویی، طرح پرسش‌های مکرر و بستن چشم‌ها، از روش‌های تازه‌ای به شمار می‌رفت که مأموران ساواک آنها را از موساد آموخته بودند.^۲ افزون بر این، پاکروان خود زیر دست امریکاییان، متخصص جنگ‌های روانی شده بود. از همین روی، بهره‌گیری از فشار روانی بر متهمان در دوره ریاست او، روشی نو به شمار می‌آمد.^۳

سندها و مدارک فراوان و خاطرات مبارزان و مخالفان سیاسی آن روزگار و آثار بر جای مانده در بازداشت‌گاه‌ها و زندان‌ها به‌ویژه پس از برپایی گروه (کمیته) مشترک ضد خراب‌کاری، بر رواج یافتن شکنجه‌های مرگ‌بار بسیاری گواهی می‌دهند که ساواکیان بدانها دست می‌گشادند. مهین دولت‌شاه فیروز، همسر مظفر فیروز در این‌باره چنین نوشته است:

آژان‌های ساواک با ادواتی که از امریکا برای شکنجه دادن وارد می‌شد، زندانیان سیاسی را اگر به سوی مرگ نمی‌فرستادند، بدون تردید برای همیشه لذت زندگی را در آنها می‌کشتند و بسیاری از بین آنها زمین‌گیر و فلج، به نام زندگی نفس می‌کشیدند.^۴

استفاده از شوک الکتریکی، استعمال بطری و تخم مرغ، سوزاندن بخش‌های گوناگون بدن، آویزان کردن در زمانی بلند، بی‌خوابی دادن، استفاده از دستگاه آپولو و بستن دست‌ها و پاها و زدن ضربه‌های فراوان با کابل بر کف پاها، کشیدن ناخن، فرو کردن سوزن داغ زیر ناخن، ریختن قطره‌های پی در پی آب روی پیشانی متهم، بستن او به صلیب، تجاوز

^۱ کریستین دلانوا، ساواک، ص ۲۳۴

^۲ همان، ص ۳۳۴

^۳ هارالد ایرانبرگر، درباره ساواک، ص ۱۷

^۴ مهین دولت‌شاه فیروز، شاهزاده مظفرالدین میرزا بر پایه یادداشت‌های خود او، ص ۴۷۰



جنسی، آویزان کردن متهم و زدن او با کابل، مجبور کردن وی به دویدن پس از شکنجه کردن پاها و لگد کردن پاهای آسیب‌دیده وی، ضربه زدن بر پاها و دست‌های آسیب‌دیده، تهدید به قتل، فحاشی و هتک حرمت متهمان در حضور خانواده‌هایشان، منزوی کردن متهم، نگهداری او در زندان (سلول) انفرادی، وادار کردن وی به دویدن و درآوردن صدای سنگ، بستن چشم‌ها و جای دادن متهم در کنار هشتی بندهای کمیته مشترک و فرو کردن سر متهمان در آب سرد در فصل سرما، از شکنجه‌های رایج در کمیته مشترک ضد خراب‌کاری بود.^۱

بسیاری از مخالفان حکومت پهلوی، خاطرات ناخوشایندی از برخورد با ساواک داشته‌اند و دارند که با روش‌های گوناگون، آنان را آزار می‌دادند و و از دید روحی - روانی و جسمی شکنجه می‌کردند. محسن آژینی، از جوان‌ترین مبارزان دوران انقلاب، در گفت‌وگوی خود با خبرگزاری فارس، از خاطرات خود در زندان چنین می‌گوید:

بازوها هم برخورد تند و بعضاً فیزیکی می‌کردند. هم بد و بیراه می‌گفتند، فحش می‌دادند و تهدید می‌کردند و هم گاهی نصیحت می‌کردند و ملایم می‌شدند و وعده آزادی و... می‌دادند. به هر حال سیاست آنها سیاست چماق و هویج بود.^۲

آذر یار احمدی، زنی که سال‌ها زیر شکنجه حکومت پهلوی بود دلیل استفاده ساواک را از شکنجه‌های چنین بازگو می‌کند:

در سال ۵۳ و ۵۴، کسانی که دست‌گیر می‌شدند با شکنجه‌های زیادی روبه‌رو می‌شدند. شکنجه‌های بدنی زیاد بود، اما از آنجا که فعالیت من یک نوع فعالیت دانش‌جویی بود، موقعیت زیاد سختی نداشتم؛ یعنی از جمله کارهای زیرزمینی و تشکیل گروه نبود که شکنجه‌ای در کار باشد و شکنجه ما در حد سلول انفرادی بود. جالب اینجاست که از سال ۵۵ به علت بازدید صلیب سرخ از زندان‌ها، ساواک سعی داشت برای پنهان نگاه داشتن اثر شکنجه‌های بدنی از شکنجه‌های روحی استفاده کند. به عنوان مثال، وقتی من از زندان آزاد شدم به علت شرایط بد زندان مریض شدم و تا یکی دو سال فعالیت نداشتم.^۳

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره‌های ۳۲۳/۵ و ۱۲۱۵؛ کریستین دلانوآ، همان، ص ۳۳۴.

2. www.farsnews.com.

3. www.old.tebyan.net.



پرداختن بیش‌تر به موضوع شکنجه و عمل‌کرد ساواک در این زمینه، موجب بریدگی مطالب می‌شود و گرنه، دامنه سخن در این‌باره بسیار گسترده است.

د) دادن ساز و برگ و افزارهای کمک آموزشی به ساواک

اداره کل آموزش در آغاز آموزش موساد به ساواک، در این سازمان برپا شد. افزون بر این، نیروهایی از ساواک در فاصله‌های زمانی مشخصی، برای فراگیری آموزش‌های لازم، به اسرائیل فرستاده می‌شدند تا در پایگاه‌های موساد در آن کشور دوره‌هایی را بگذرانند. هم‌چنین، استادان و کارشناسان موساد، در رشته‌های گوناگون آموزشی به ایران فرستاده می‌شدند تا در مراکز ساواک در ایران به نیروها آن چیزهای لازم را بیاموزند. موساد، کتاب‌ها و ابزارهای آموزشی فراوانی در رشته‌های گوناگون به ساواک داد که کمابیش همه آنها به زبان فارسی ترجمه شد تا در آن دوره‌های آموزشی به نیروها عرضه شوند.

ساواک، بسیاری از ابزارهای جاسوسی و کسب اطلاعات خود را از اسرائیل می‌خرید که ضبط صوت‌های ویژه جاسوسی، مرکب نامرئی، دستگاه‌های اشعه ایکس و... نمونه‌هایی از آنها هستند. بر پایه توافق گروه اطلاعاتی مشترک ایران و اسرائیل (۱۳۳۹ش/۱۹۶۰م) که در سال‌های نخستین برپایی ساواک برگزار شد، دستگاه اسرائیلی موظف شد که برای تکمیل افزارهای ارتباطی مأموران دستگاه ایرانی، هر ابزاری را مانند بی‌سیم، مرکب نامرئی، وسایل عکاسی و مخفی کردن پیام و... برای همتای ایرانی‌اش فراهم کند و شیوه کاربرد آن را نیز آموزش دهد. دستگاه جاسوسی ایران بر پایه این توافق، می‌بایست سیاهه نیازهای خود را فراهم می‌کرد و به دستگاه اسرائیلی می‌داد.^۱

فرستنده با فرمان از راه دور، از دیگر ابزارهای فنی بود که ساواک بدان نیاز داشت و آن را به کمک موساد از امریکا خرید. ساعدی، مدیر کل اداره پنجم ساواک، در نامه ۵۰۱/۱۰۰۰۴ (۱۳۵۱/۱۰/۲۷)، به مدیر کل اداره هشتم ساواک، درباره ویژگی‌های این فرستنده و دستور خرید آن چنین گزارش داده است:

۱. عبدالرحمن احمدی، همان، ص ۱۱۵ - ۱۱۴.



حسب الأمر آن مدیریت کل در تاریخ ۱۳۵۱/۱۰/۲۰، سرکار سرهنگ کیخا در حضور آن مدیریت کل با نماینده دوستان زیتون [اسرائیل] در مورد فرستنده با فرمان دور مذاکره نمود و... ارزش آن در حدود یازده هزار دلار می‌باشد... دستور خرید در تاریخ ۱۳۵۰/۲/۲ به نمایندگی ساواک در امریکا داده شد و چون از نظر طبقه‌بندی، خروج آن و تعدادی از سایر اقلام سفارش شده از کشور امریکا مستلزم کسب اجازه از دولت امریکا بود، در این مورد اقدامات لازم به عمل آمد و به‌زودی تحویل خواهد شد... چنانچه آن مدیریت کل صلاح می‌دانند، از آن طریق با نماینده سرویس دوستان زیتون مذاکره شود؛ مایل هستند یک نمونه از فرستنده مورد نظر را به عنوان آزمایش، تهیه و در اختیار این اداره قرار دهند...^۱

نماینده اداره کل پنجم ساواک، در یکی از درخواست‌های خرید ساز و برگ جاسوسی از اسرائیل، چنین پیش‌نهاد کرده بود:

باتوجه به برخورداری سرویس اسرائیل از وسایل ضروری در تخصص شیمی و عکاسی و کاربرد این تخصص‌ها و مواد در ساواک، از موساد خواسته شود تا ضمن اعلام قیمت، نحوه خرید، در اختیار گذاردن دستورهای استفاده و ترتیب آموزش (در اسرائیل یا تهران) در مورد نحوه بهره‌برداری از وسایل مذکور و نیز نسبت به تجهیز یک دستگاه وانت مجهز به وسایل عکس‌برداری پنهانی برای مراقبت ثابت به وسیله کارشناسان سرویس اسرائیل در تهران با اعلام هزینه تمام شده و ترتیب آموزش برای بهره‌برداری از آن، اقدام مقتضی به عمل آید.^۲

هم‌چنین، کارشناسان اداره کل پنجم، برای رفع مشکلات فنی خود به‌ویژه درباره استفاده از وسایلی خرید شده از اسرائیل، از کارشناسان آن کمک می‌گرفتند. ساواک در اواخر ۱۳۵۳ (۱۹۷۴م) برای خرید و فراهم آوردن شماری دستگاه اشعه از اسرائیل تلاش کرد. مدیر کل اداره ششم ساواک در نامه‌ای به رئیس سازمان در این‌باره چنین نوشت:

در نظر است پنج دستگاه اشعه x ثابت با قدرت ۱۶۰ کیلووات با ملحقات مربوطه طبق نمونه‌ای که قبلاً در استادیوم آریامهر تحویل شد، از طریق دوستان زیتون [اسرائیل] تهیه گردد. خواهش‌مند است دستور فرمایید از آن طریق به روابط دوستان

۱. تقی نجاری‌راد، همان، ص ۲۲۲ - ۲۲۱.

۲. همان، ص ۷۲ - ۷۱.



مذکور ابلاغ نمایند در مورد تهیه و تحویل دستگاه‌های منظور، اقدام و نتیجه را اعلام دارند.^۱

افزون براین، موساد ابزارهای کمک آموزشی مانند فیلم‌های حرفه‌ای (آموزشی) و کتاب‌ها و مدارک آموزشی را به ساواک می‌داد. گزارشی نیز در این باره در سندهای ساواک در دست است:

در پاسخ به درخواست نماینده اداره کل آموزش ساواک مبنی بر دریافت فیلم‌های حرفه‌ای (آموزشی) از سرویس اسرائیل، اظهار شد: باتوجه به اینکه سرویس اسرائیل این قبیل فیلم‌ها را رأساً تهیه نمی‌کند و از سایر سرویس‌های هم‌کار دریافت می‌نماید، از این نظر دچار محدودیت می‌باشد. لکن آماده است فهرست موضوع [موضوعی] فیلم‌های مورد استفاده در آن سرویس را در اختیار ساواک بگذارد. [هم‌چنین] در پاسخ درخواست نماینده اداره کل آموزش ساواک مبنی بر دریافت کتب و مدارک آموزشی از اسرائیل اظهار شد: باتوجه به اینکه کلیه مدارک آموزشی سرویس اسرائیل به زبان عبری بوده و ارسال آن به ساواک مستلزم ترجمه [است] و آن هم به زمان زیادی نیاز دارد. لذا، پیش‌نهاد می‌شود در هر دوره آموزشی که در آینده با هم‌کاری دو سرویس تشکیل می‌شود، باتوجه به موضوع و استفاده از نتایج بحث و تبادل نظر، مدارک آموزشی لازم برای استفاده آتی آنها تهیه گردد.^۲

مسئولان اسرائیلی همواره می‌کوشیدند که از فرصت‌های به دست آمده برای فرستادن استاد یا کارشناس به تهران یا کشاندن کارمندان ساواک به اسرائیل، بهره ببرند. برای نمونه، ساواک در زمینه فراگیری زبان عبری با معاون دستگاه اسرائیلی برای فرستادن چند نفر از کارکنان خود به بدان‌جا مذاکره کرد. گاهی نیز اسرائیلیان در قالب نصب، راه‌اندازی و تعمیر ابزارها، کارشناسان خود را به ایران می‌فرستادند و بدین هدف، از دادن آموزش بسنده به نیروهای فرستاده به اسرائیل خودداری می‌کردند. برای نمونه، از خرید دستگاه‌های اشعه ایکس از اسرائیل می‌توان یاد کرد. رابط دستگاه جاسوسی اسرائیل در ۱۳۵۴/۹/۲۰، درباره چگونگی فرستادن دستگاه، مطالبی بدین شرح نوشت:

۱. عبدالرحمن احمدی، همان، ص ۱۱۵.

۲. تقی نجاری‌راد، همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۲.



دستگاه‌های سفارشی اشعه ایکس در کشور اسرائیل آماده تحویل است، ولی به علت حساس بودن آنها لازم است به نکات زیر پاسخ داده شود تا بتوان آنها را به تهران حمل نمود:

آیا مایلید یک نفر از کارشناسان ساواک دستگاه‌ها را از ابتدا در اسرائیل تحویل گرفته و با جزئیات کار آنها با راهنمایی کارشناسان اسرائیلی آشنا شود و بعد از بسته‌بندی دقیق، آنها را به وسیله هواپیما به تهران حمل و مجدداً آنها را آزمایش نماید تا چنانچه خسارتی نیز به هنگام حمل و نقل هوایی آنها وارد شود، از محل بیمه دستگاه‌های مورد نظر، خسارت وارده مطالبه شود؟

آیا مایلید برای حفاظت دستگاه‌ها، شخصی را همراه آنها اعزام دارید؟ آیا برای کار کردن با این دستگاه‌ها که فوق العاده حساس و توأم با خطر است، فرد واجد شرایط و تخصص لازم را در نظر گرفته‌اید؟
باتوجه به [این] سوالات، متمنی است دستور فرمایند پاسخ مقتضی آنها تهیه و به این حوزه اعلام گردد تا در اختیار رابط گذاشته شود.^۱

ثابتی، مدیر کل اداره سوم، در نامه‌ای، با اشاره به این نکته بدیهی که نبود کارشناس داخلی، مشکل ساز و هربار تعمیر و تنظیم دستگاه‌های خرید شده موجب اتلاف وقت و هزینه است، خواستار فرستادن نیرو به اسرائیل با هدف گذراندن دوره ویژه در این زمینه شد:

از آنجا که قبول سفارش و در ضمن تعمیر دستگاه‌های سفارشی و تعمیر دو دستگاه اشعه ایکس موجود با متخصصین فنی اداره کل پنجم می‌باشد، در این مورد اصلح است که مطابق پیش‌نهاد سرورس کشور اسرائیل عمل شده و دو نفر از متخصصین اداره کل پنجم که قبلاً نیز دوره‌هایی را در مورد طرز کار دستگاه‌های اشعه ایکس در کشور اسرائیل طی نموده اند (آقایان مهندس قجه‌وند و میهن‌دار) به کشور اسرائیل، اعزام شوند تا آموزش‌های لازم را در مور مونتاز و تنظیم و تعمیر دستگاه‌های مذکور فراگیرند. در غیر این صورت، همواره مشکل تنظیم و تعمیر دستگاه‌های سفارشی وجود داشته و برای هر نوبت تنظیم یا تعمیر می‌بایستی مبالغی بابت درخواست و اعزام متخصص اسرائیل هزینه گردد.^۲

نامه مدیر کل اداره سوم ساواک، به‌رغم اینکه به آموزش پیشین دو تن از کارشناسان ساواک درباره دستگاه اشعه ایکس در اسرائیل اشاره می‌کند، به دلیل ناقص بودن این

۱. عبدالرحمن احمدی، همان، ص ۱۱۸ - ۱۱۷.

۲. همان.



آموزش‌ها، مسئولان ساواک ناگزیر آنان را دوباره برای تکمیل آموزش‌هایشان به اسرائیل فرستادند. البته مسئولان دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، این را نیز بسنده ندانستند و در نامه‌های بعدی‌شان از پیش‌نهاد نخست خود (فرستادن کارشناس ساواک برای فراگیری تخصص لازم به اسرائیل) گذشتند و فرستادن مشاوران و کارشناسان اسرائیلی را هم‌زمان با ارسال دستگاه اشعه ایکس به تهران، پیش نهادند که سرانجام ساواک به دلیل وابستگی‌اش به اسرائیلیان، به خواسته آنان تن داد. افزون بر این، گاهی ابزارهای فروخته شده ناقص بود یا قطعات اصلی آن فرستاده نمی‌شد. دستگاه اشعه ایکس، بهترین گواه این دعوی است؛ زیرا موساد حتی پس از گذشت دو سال از فروختن آن به ایران، درباره ارسال برخی از قطعاتش بی‌اعتنایی می‌کرد:

به عرض می‌رساند: در تاریخ ۳۵/۳/۳ [۱۳۵۵/۲۵۳۵] با آقای ماهان، رابط سرویس اسرائیل، ملاقات و نکات زیر مطرح گردید. به اطلاع رابط رسانیده شده که ساواک به هنگام برگزاری بازی‌های آسیایی (۱۳۵۳)، دو دستگاه اشعه ایکس از اسرائیل خریداری نمود که پس از تحویل دستگاه‌ها، سرویس اسرائیل موافقت نموده بود که دستگاه‌های اندازه‌گیری اشعه ایکس را تهیه و تحویل دهند که هنوز در این مورد اقدامی به عمل نیامده و دستگاه‌های مورد بحث، نیاز ساواک است.^۱

بنابراین، روشن است که اسرائیلیان افزون بر انگیزه‌های پنهان خود در تقویت ساواک با ساز و برگ و ابزارهای کمک آموزشی، گاهی با آموزش نابسا به کارمندان ساواک و نیازمند کردن آنان به آموزش‌های تکمیلی یا نفرستادن قطعات اصلی این ابزارها، ایرانیان را به پرداختن هزینه‌های گزافی وامی‌داشتند و از این‌رو، دستگاه اطلاعات اسرائیل و کارشناسان آن به سود سرشاری می‌رسیدند.

اسرائیل پس از حضور در میدان آموزش و دادن ساز و برگ به ساواک، ساختار آن را هم‌سان با سازمان‌های اطلاعاتی خود سامان داد؛ یعنی «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» با برنامه‌ریزی منظم و دقیق موساد، به نماینده‌ای از سازمان‌های جاسوسی اسرائیل

۱. همان، ص ۱۱۶.



بدل شد. از این رو، اسرائیل نیز با بهره‌گیری از فرصت حضور در ایران پهلوئی که کشوری اسلامی به‌ویژه شیعه به شمار می‌رفت، از آن همچون نیرویی متحد و کارا پشت سر کشورهای اسلامی سود می‌برد.

نتیجه

روابط ایران با اسرائیل با تأثیرگذاری آشکار و پنهان اسرائیل در زمینه‌های امنیتی - اطلاعاتی ایران تحقق یافت. دستیابی به متحدانی دست‌نشانده، از مهم‌ترین و اصلی‌ترین انگیزه‌های اسرائیل در آموزش و دادن امکانات اطلاعاتی به کشورهای گوناگون و برپایی پایگاه در جاهای مختلف جهان و برقراری و گسترش روابط رسمی دیپلماتیک با حکومت‌های آنها بود. اگرچه حکومت غاصب صهیونیستی، با فرستادن ساز و برگ‌های فن‌آورانه (تسلیحات تکنولوژیک) نظامی - اطلاعاتی خود، به منافع فراوان مادی دست می‌یابد، به‌راستی هدف‌های خاص دیگری را دنبال می‌کند. صهیونیست‌ها با وابسته کردن کشورها، آنها را به فرمان خود درمی‌آوردند و سرانشان را به پذیرش روابط رسمی یا «کشور» خواندن اسرائیل وامی‌دارند.

آموزش و دادن امکانات نیز سرفصل و آغاز ارتباط اطلاعاتی اسرائیل با دیگر کشورهاست. اسرائیل در پوشش آموزش، در بدنه سازمان اطلاعاتی برخی از کشورها نفوذ می‌کند و آن‌گاه با گسترش روابط خود، در زمینه‌های گوناگون فنی و فرهنگی آنها نیز گام می‌گذارد.

هدف‌های ایران را نیز از برقراری ارتباط با اسرائیل، چنین می‌توان برشمرد:
 استفاده از طراحان، کارشناسان، متخصصان و مشاوران اسرائیلی در سطح‌های گوناگون؛
 فرستادن نیروی انسانی به مراکز آموزشی اسرائیل برای فراگیری آموزش‌های ویژه؛
 آگاهی از توانایی‌های اسرائیل در گردآوری اطلاعات و برپایی سامانه (سیستم) امنیتی - اطلاعاتی توان‌مند.

رابطه ساواک و موساد، به‌راستی هم‌کارانه نبود، بلکه رابطه‌ای یک سویه به شمار می‌آمد؛ زیرا موساد با بهره‌گیری از امکانات ساواک، به سوی هدف‌های خود گام برمی‌داشت و این روند تا پایان دوران حکومت پهلوی دنبال می‌شد.





کتاب‌شناسی

۱. احمدی، عبدالرحمن (۱۳۸۱)، *ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۲. ازغندی، علی‌رضا (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران*، تهران، نشر قومس.
۳. ایرانبزرگر، هارالد (۱۹۷۸)، *درباره ساواک*، ترجمه جمعیت آزادی، تهران، جمعیت آزادی.
۴. بهنود، مسعود (۱۳۷۷)، *از سید ضیا تا بختیار*، تهران، چاپ هفتم، انتشارات جاویدان.
۵. دلانوا، کریستین (۱۳۷۱)، *ساواک*، ترجمه عبدالحسین نیک‌شهر، تهران، طرح نو.
۶. دولت‌شاه فیروز، مهین (۱۹۹۰م)، *شاهزاده مظفردالدین میرزا بر پایه یادداشت‌های خود او*، پاریس، بی‌نا.
۷. شوکراس، ویلیام (۱۳۷۱)، *آخرین سفر شاه؛ سرنوشت یک متحد آمریکا*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز.
۸. طلوعی، محمود (۱۳۷۴)، *بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست*، تهران، چاپ سوم، نشر علمی.
۹. فردوست، حسین (۱۳۷۰)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۰. قانون، مرتضی (۱۳۸۱)، *دیپلماسی پنهان*، تهران، نشر طبرستان.
۱۱. گازیوروسکی، مارک ج. (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی آمریکا و شاه*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
۱۲. نجاری راد، تقی (۱۳۸۱)، *ساواک و موساد*، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۳. — (۱۳۷۸)، *ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه*؛ تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.



۱۴. ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۰)، *ایران و تحولات فلسطین*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

۱۵. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰*، تهران، چاپ چهارم، نشر پیکان.

۱۶. شاهدی، مظفر (۱۳۸۵/۱۲/۲۵)، «تجدید روابط سیاسی ایران و اسرائیل و آموزش ساواک»، پایگاه اینترنتی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

17. www.yahood.net/maghalat.

18. www.dowran.ir.

19. www.psri.ir.

20. www.farsnews.com.

21. www.old.tebyan.net.

پیوست‌ها

سند‌های یکم و دوم، تلاش سازمان اطلاعاتی حکومت صهیونیستی را برای برخوردار شدن از پشتیبانی ساواک به انگیزه سامان دادن کارهای نظامی بر ضد فلسطینیان در کشورهای عربی خاورمیانه آشکار می‌سازند و سند‌های سوم تا پنجم، از نشست‌های مشترک رئیس‌ان سازمان اطلاعاتی ایران و اسرائیل (ساواک و موساد) گزارش می‌دهند.

یکم



سازمان اطلاعات امنیت کشور
شماره ۱۷۷

گزارش:
تجارت

دریاد

محترماً با استحضار می‌رساند: در جریان برگزاری کنفرانس سه‌جانبه اخیر، سرویس اسرائیل پیشنهادی مبنی بر یک همکاری و جانب‌داری بین سرویس‌های ایران و اسرائیل علیه فلسطینی‌ها ارائه نمود که با کمب اجازه از تهماسب ریاست معظم ساواک در جلسه‌ای با شرکت نمایندگان سرویس اسرائیل و مدیر گداده هشتم و معاون اداره کل سوم و همراهان آنها مورد بحث و بررسی قرار گرفت. نماینده سرویس اسرائیل نظراتی پیرامون این خود را به شرح زیر اعلام داشت:

اطلاعات و تجارت حاصله نشان داد است که لبنان و سوریه از یک طرف و عراق از طرف دیگر بصورت پایگاه‌های اصلی فعالیت‌های فلسطینی‌ها علیه کشورهای هدف درآمد داشت. با وقوع تحولات اخیر خاورمیانه و پشتیبانی بی‌دریغ شوروی از عراق و فلسطین، بدون تردید عراق یکی از مراکز اصلی فعالیت‌های فلسطینی‌ها در مورد آموزش، طرح‌ریزی، رخنه و خلیج فارس و گروه‌های افراطی اسرائیل و غیره خواهد شد. بر این اساس، مصر و شوروی رویه متبرکی است و اگر صلح بین مصر و اسرائیل عملی شود بدون شک مصر می‌تواند از فلسطینی‌ها حمایت کند. در حالیکه شوروی به آنها حمایت خود را از فلسطینی‌ها در رنج نخواهد نمود بلکه احتمال قوی عراق را، صورت یک پایگاه قوی در خاور میانه آورد که فعالیت‌های فلسطینی‌ها و عراقیها علیه شیخ فارس و ایران و آنجا متمرکز خواهد بود. با توجه خاص که در وقت عراق - اید فعالیت‌های فلسطینی‌ها به ورت رخنه در کشورهای ساحلی خلیج فارس و به صورت حمایت اید تلوونیک و با - یازگروه‌های افراطی جنب معمول میدارد این سرویس احساس می‌شود که با بران تان تعلیم در بد و با در حاد تعنیسم در وارد و کاه‌های آموزشی فلسطینی که مجدداً اید اخل ایران رخنه اید و میشوند



تذکره

- ۲ -
۵۷۰۷

با ایرانیانیکه علیه منافع و موسسات ایران در خارج از کشور بویژه اروپا بنا بر برد میشوند
بوجه خاصی میند و نگردد. رخنه در سازمانها، ستادها، اردوگاههای آموزشی
فلسطینی و غیره و سپس مطلع شدن از اندامات مورد نشر آنها قبل از حصول امکان
به مبارزات آنها باید هدف اولی قرار گیرد

بنابراین پیشنهاد مینمائیم با استفاده از تجارب ما، کمپسولت آنرا در اختیار شما
خواهیم گذاشت، در چهارچوب یک عملیات مشترک ستادی، رخنه در
سازمانهای مختلف فلسطینی را مورد مطالعه قرار داد و سپس در رخنه بوسیله
سرویس ایران هدایت و اجرا گردد و از نتایج حاصله هر دو سرویس بهره مند شوند
لذا پیشنهاد اطلاعات و در اختیار گذاردن تجارب خود و نیز ایجاد یک زمینه
فکری مشترک پیشنهاد مینمائیم:

۱- چند نفر از سرویس ایران با اسرائیل اعزام گردد تا زیر نظر متخصصین مسلمان
سازمانها و اندامات آنها و شرکتها و شرکتها، کار فلسطینی، کار امور مدنی و وحدت و برسر
قرار دهند.

۲- همزمان با برگزاری سمینار آتش بگنفر از متخصصین ما به ایران اعزام خواهد شد تا
تلفیق بررسیها و نیز تجارب سرویس ایران در زمینههای فوق الذکر مجدد صورت
گیرد و نشر آنها را گرفته و طرح این لازم برای اجرا تهیه و تفهیم گردد

مراتب در دشمنان و نیز بررسی تیمسار ریاست معظم ما بابت رسیدن به پیشنهاد سرویس اسرائیل بدستور
اصولی شماست موافقت فرمودند و مقرر گردید در مورد جزئیات کار و انتخاب کارمندان واجد شرایط
تاریخ اعزام آنها در شهران بررسی گردد.

این در صورت تصویب اجازه فرمائید: جهت به بررسی موضوع فوق و انتخاب کارمندان واجد شرایط و
تعیین تاریخ اعزام آنها اقدام گردد. منتهی برای غایت.





شماره: ...
تاریخ: ...
پیوست: ...

بگلی سری

موضوع:

بمورد مرخصی استعلاجی: بطوریکه استحضار دارند در تاریخ ۱۳۸۱/۳/۱۰ در مشهد
 زینون ضمن تقدیم یادداشتی به حضور شما در باب استعلامات سازمان اطلاعات خارجی پیشنهاد است
 در مورد شروع تعطیلات مشترک برای استخدام منابع در کشورهای هدف در ایران نمودند که
 مراتب جهت بررسی و اعلام نظر باین اداره کل ارجاع گردید.
 در اجرای اوامر صادره در این مورد بررسیهای لازم معمول و مراتب نسو گزارشات
 مورخه ۱۶ و ۱۷/۳/۸۵ ضمن تشریح مشکلات حاصله از این همکاری و عدم امکان اجتناب
 نظرات دوستان محترم رسید که مقرر گردید با اداره کل هشتم مجدداً بررسی و اعلام نظر گردد
 و این اداره کل ضمن بررسی با مدیریت اداره کل هشتم باین نتیجه رسید که چنانچه بدوستان
 گفته شود بعمل عدم بررسی فیش در مورد پیشنهاد ادات آنان این امر تصویب افتد شاید با گذشت
 زمان مثبت منفی شده تلقی گردد و بلی در تاریخ ۱۸/۳/۸۵ مقرر گردید که: (پیشنهادات
 آنان بابت مرخصی استعلاجی لذا در اجرای اوامر صادره در تاریخ ۱۱/۳/۸۵ گسیب و نسو
 با حضور سه نفر نمایندگان دوستان و پنجانب و مدیریت کل اداره هشتم و رئیس اداره پروتکل
 و آقای واحد این کارسدا اداره کل هشتم در باشگاه تنگین و با توجه به بررسیهای عملی که وسیله
 این اداره کل با مدیریت کل اداره هشتم شده بود در مورد پیشنهادات واصله از دوستان
 پیش از اینها رتخو گردید. (بسن مدارات معموله بپوست الفد مراجعه فرمایند.)
 که /

بگلی سری

نامه تاریخ پزوهان، سال پنجم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۸۱





بگلی سری

شرح همکاری مشترک بین ساواک و استان زیتون

گزارش

بمشور اجرای مراحل مقدماتی طرح همکاری مشترک بین ساواک و استان زیتون با استفاده از تجارب همکاریهای گذشته باک سلسله بررسیهای لازم توسط این اداره کل و اداره کل هشتم معمول و موافقت نامه همکاری مشترک در یک برگه ورون جاری شامل (جدولها - و تلفات - امور عملیاتی و استند امی - اموریاتی و حدود اختیارات کمیته اجرایی) در سه برگه با نام تمام در برگه ای با نام تلافی نفوذی در هدف تنظیم و بانک محفوظ در رشتن برگه بهیوست نقد هم و از سرنگ میگرد رانند .

با عرض اینکه مفاد موافقت نامه ورون جاری طرح نقد هم مورد تأیید این اداره کل و اداره کل هشتم میباشد مراتب استحضار را معروض شد تا چنانچه موضوع مورد تعویب رای عالیس قرار گیرد طرح مربوطه ترجمه و برای تعویب ورون زیتون ارسال و پس از ایش مراحل نهایتا به مورد احصاء آید .

اداره کل دوم

اداره کل - معتمد / ۱۳۸۱/۵/۱
اداره - تارستان / ۱۳۸۱/۵/۱
مدیران - شهابی / ۱۳۸۱/۵/۱

بگلی سری



سند ششم، درباره آمدن یکی از رؤسای سازمان جاسوسی حکومت صهیونیستی به تهران برای مذاکره و تبادل نظر با مقامات ساواک و سند هفتم، از تلاش موساد برای آگاهی از جزئیات سفر وزیر خارجه مصر به تهران گزارش می‌دهد.



سری

۰۰۵۱ ۰۱۵


 نخست‌وزیری
 سازمان اطلاعات ایست‌گوش

شماره - ۳۰
 تاریخ -
 پست -

از _____
 گزارش : _____
 دربار: همکاری با سرویس اسرائیل.....

موضوع: احتضار تیمسار ریاست ساواک و صدور اوامر مقتضی

رابط سرویس اسرائیل در تاریخ ۱۵/۴/۲۵۳۲ اطلاع داد قرار است آقای اوین (رئیس قسمت بررسی اطلاعات خارجی سرویس اسرائیل) به همراه یکی از کارشناسان آن سرویس در زمینه مسائل مربوط به کشور عربستان سعودی در روز بازگشت از مسافرت خاور در روز خود در تاریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۸ (۲۶/۴/۳۷) به تهران وارد و در روز نیز در تهران توقف نمایند . رابط سرویس اسرائیل پیشنهاد کرد در صورتیکه ساواک مایل باشد طی مدت توقف نامبردگان در تهران یک جلسه ملاقات و تبادل نظر در زمینه مسائل مورد نظر بین آنها و کارشناسان ساواک ترتیب داده شود .

نمبر پروتکل

پیشنهاد :

۱- آقای اوین مؤسس مرکز تحقیقاتی بررسی‌های اساسی و بنیادی مسائل منطقه‌ای خاورمیانه (شملوخ) وابسته به دانشگاه تل‌آویو بوده و طی مدت شش سال ریاست این مرکز تحقیقاتی با سرویس اسرائیل نیز همکاری داشته و سپس به عنوان رئیس قسمت بررسی اطلاعات خارجی آن سرویس منصوب شده است . نظر رها اینکه تا چه اندازه در زمینه مسائل مربوط به خاورمیانه و آخرتاً به‌سبب مطلع می‌باشد در صورت تصویب مقرر فرمایند وی و کارشناس همراه او طی در روزها است در تهران می‌تواند ساواک با شنیدن شایعات ترتیب ملاقات آنها با کارمندان بررسی این اداره کسل با طرح قبلی در رساوه مسائل مربوط به خاورمیانه . شاخ آخرتاً و عربستان سعودی مذاکره و تبادل نظر نمایند .

۲- در صورتیکه تیمسار ریاست ساواک مایل باشد در روزهای اول سفر تیمسار اوین به تهران در مورد مسائل مربوط به خاورمیانه و آخرتاً به‌سبب مطلع می‌باشد در صورت تصویب مقرر فرمایند وی و کارشناس همراه او طی در روزها است در تهران می‌تواند ساواک با شنیدن شایعات ترتیب ملاقات آنها با کارمندان بررسی این اداره کسل با طرح قبلی در رساوه مسائل مربوط به خاورمیانه . شاخ آخرتاً و عربستان سعودی مذاکره و تبادل نظر نمایند .

۱۱۶-۳۵
 تاریخ: ۱۲/۴/۳۷

سری

اداره کسل حکتم

۰۴۲۶۰۰۵

۱۳ **سری**

گزارش

منظور: استحضار تیمسار د. بریت گل وحد و ا. ا. بر مقتضی

رابط سرهیس زیتون تقاضا نمود که چنانچه وزیر امور خارجه مصر طی اقامت چند روزه خود در ایران درباره مطالب زیر بطور خصوصی با کسانیکه در این مدت همراه وی بوده اند اظهار نظر کرده است این اطلاعات در اختیار وی نیز قرار گیرد

- ۱ - اوضاع خاور میانه
- ۲ - اوضاع داخلی مصر و روابط با شوروی
- ۳ - احتمال وقوع جنگ
- ۴ - علت تغییر سیاست ناگهانی اخیر انور السادات

بخش تبادل اطلاعات - ایوب غنای

۰۱/۱۱/۶۱

منه آ جوبه به در لایحه وین -
 اطمینان دارد از سربازان آلمان -
 جمع کرده وین - مربوط به در -
 در طریق وزارت در فریاد به نام

۱-۲۱

سری

۰۱/۱۰/۶۲



تاریخ باستانی عربان^۱

هاینس هالم*

ترجمه عباس برومند اعلم*

چکیده

سرزمین شبه جزیره، پیرامون مهم‌ترین کانون‌های تمدنی تاریخ بشر جای دارد، اما تاریخ باستانی آن بسیار مبهم است و هیچ آگاهی سامان‌مند و دقیقی درباره روی‌دادهای گوناگون دوره‌های تاریخی این منطقه در دست نیست و از این‌رو، بررسی این گذشته پوشیده، تنها با مطالعه کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌ها و گزارش‌های مکتوب سرزمین‌های هم‌سایه آن و شعرها و گزارش‌های موجود درباره «ایام‌العرب» امکان می‌پذیرد. همچنین، آشنایی با دگرگونی‌های این پیشینه و پیوندهای قبیله‌ها با یک‌دیگر و شناخت گروه‌هایی که در درازنای تاریخ این سرزمین به رقابت می‌پرداختند، برای مطالعه تاریخ آغاز اسلام به‌ویژه دگرگونی‌های دوران زندگی پیامبر اعظم ﷺ و حوادث

۱. این نوشتار، ترجمه نخستین مقاله از مدخل «العرب» در نسخه ویراسته جدید *دائرة المعارف اسلام* (Encyclopedia of Islam)، نوشته پروفیسور هاینس هالم، دین‌شناس و جامعه‌شناس تاریخی است که اکنون در دانش‌گاه توبینگن آلمان به تدریس تاریخ اسلام می‌پردازد. کتاب تشیع، از مهم‌ترین آثار او به شمار می‌رود که به زبان فارسی ترجمه شده است. هالم، از اندیشه‌های تجددگرایان مسلمان مانند اسدآبادی، محمد عبده و محمد اقبال و از کارل مارکس و ماکس وبر، سارتر، هربرت مارکوزه و فانون تأثیر پذیرفت. نخستین مقاله مدخل «العرب» در *دائرة المعارف اسلام*، از اوست. وی در این نوشتار، گزارش کوتاهی درباره تحول‌های تاریخی شبه جزیره در سده‌های پیش از بعثت و پیوندهای عربان با کانون‌های تمدنی ایران و روم و تأثیر گذاری آنان در روی‌کردهای این دو امپراطوری به یک‌دیگر عرضه می‌کند.

* H.Halm

* دکتری تاریخ اسلام از دانش‌گاه تهران.





سراسر سده نخست هجری ناگزیر می‌نماید؛ زیرا گمان می‌رود که تاریخ آغاز اسلام و نخستین سده هجری، بازتولید بسیاری از رقابت‌ها، هم‌گرایی‌ها یا کشمکش‌های روزگار جاهلیت بوده باشد.

کلیدواژگان

غرب، شبه جزیره عربی، عرب شمالی، عرب جنوبی، شیوخ قبایل.

تاریخ باستانی عربان، هنوز مبهم و خاستگاه و روی‌دادهای نخستین دوره‌های زندگی آنان ناشناخته است. اگر پنج کتاب اورانیوس به نام Apabixa (تک‌نگاری ویژه‌ای درباره قوم عرب) می‌بود، شاید ویژگی‌های بهتر و بیش‌تری درباره آنان شناخته می‌شد. آنچه را درباره عرب‌ها می‌دانیم، بیش‌تر از گزارش‌های آشوری، روایت‌های نویسندگان مسلمان طبقات و تاریخ سه قرن پایانی پیش از اسلام و کتیبه‌های نبطی و عربی آن دوران به دست آمده است.

به‌گمان، آرامی‌های نخستین که در ۸۸۰ پیش از میلاد در بخش بالا (علیا)ی فرات با بت زمانی^۱ درگیر شدند و به براندازی حاکم دست‌نشانده پادشاه آشوری (آشور نصیرپال) کمک کردند، نیاکان عربان بودند. عربان، بعدها سیاست ضد آشوری آنان را پی گرفتند. نام [این قوم] در طلعه تاریخ، نخست در ۸۵۴ پیش از میلاد آمده است:

اردوی گیندی‌بو^۲ عرب با یک هزار گله شتر از منطقه اریبی به بیریدری^۳ حاکم دمشق که همان بنهداد دوم است که در انجیل آمده، پیوستند و بر ضد سلمانسر سوم وارد جنگ شدند که گفته شده در این نبرد که موسوم به «قرقر» بود، پادشاه آشوری پیروز شد.

شاید این اردو، در جایی نزدیک جنوب شرقی دمشق بوده باشد. بی‌گمان، سرچشمه‌های عنصر بدوی شبه جزیره عربی را در منطقه میان سوریه و بین‌النهرین و سرزمین سوریه (کهن‌ترین مرکز سامیان) باید جست.

1. Bet-zamani.
2. Gindibu.
3. Bir-idri.



اگر پیش فرض ف.هومل (F.Hommel) در قومیت‌شناسی^۱، درست باشد که [نام] سرزمین «مگان» بر «معان» عربی تطبیق می‌کند و این منطقه، خاستگاه پادشاهی عرب جنوبی به شمار رود، طایفه مینوئن‌های عرب جنوبی، می‌بایست از عربان بدوی سرزمین امپراطوری نارام‌سین^۲ بابلی (۲۲۸۴-۲۳۲۰ ق.م)، مستقل می‌بودند. البته اثبات این فرض دشوار است [و] بنابراین، سیاست سنتی پشتیبانی عربان را از بابل بر اثر روابط دیرین سیاسی و فرهنگی‌شان با بابلیان، آشکارا می‌توان فهمید.

جایگاه جغرافیایی سرزمین اریبی میان سوریه و بین‌النهرین و تأثیرگذاری عرب‌ها در حمل و نقل جاده‌های تجاری راه خلیج فارس به سوریه و مصر و از مصر به جنوب عربستان که در مسیر وادی دواسیر، از میانه فلات نجد می‌گذرد و به معین می‌انجامد، در روی داده‌های تاریخی خاور نزدیک بسیار تأثیر گذارده و کشمکش برای چیرگی بر این بزرگراه‌های مهم، ویژگی دوره تاریخی سال‌های دو هزار پیش از میلاد و دوره رومی بوده است.

زیبیه، ملکه منطقه اریبی، در ۷۳۸ پیش از میلاد؛ یعنی دوران پادشاهی تیگلات پیلسرسوم (۷۴۵ - ۷۲۶ ق.م) که غزه، بر پایانه جاده بخور (جای پیوند جنوب عربستان به دریای مدیترانه) فرمان می‌راند، خراج‌گزار پادشاه آشوری و به‌گمان، حاکم واحه دومة‌الجندل و کاهنه بزرگ قبیله قدار بود^۳.

تیگلات آشوری، ادبعل عرب را به نمایندگی خود در سرزمین موصری (شمال و مرکز حجاز) گمارد که جاده بخور از آن می‌گذشت و در ۷۳۲ پیش از میلاد، ملکه دیگر اریبی، شمسی را به فرمان درآورد. شمسی به جرگه [ضد آشوری] پادشاه دمشق و چندین قبیله عرب پیوسته بود. [مَسْعَا^۴ (massā)، تیماء، خِيفَا، بَدَنَ در جنوب شرق واحه العلاع، دَیْدَان و

۱. ف.هومل، قومیت‌شناسی، ص ۵۵.

2. Naram-sin.

۳. برای نمونه، خراج‌گزاری این واحه در ۷۳۴ پیش از میلاد ثبت شده است.

۴. سفر پیدایش، باب ۲۵، آیه ۱۳.



سَبَاء (سبائیان)، از این قبایل عربی به شمار می‌رفتند]. او دو شهر را از شهرهای پادشاه دمشق، فتح کرد و به محاصره اردوی وی پرداخت؛ چنان‌که او ناگزیر شد شتران سفید را خراج بدهد. این قبیله‌های عرب نیز به پرداخت خراج وادار شدند و ادبعیل^۲ (The Adbe'el) نیز که در نزدیکی غزه بود، ناگزیر [دوباره] اربابی آشوریان را پذیرفت.

تیگلات پیلرسوم، برای مطمئن شدن به وفاداری ملکه شمسی، وزیر مختاری در دربار او گمارد. شهرهایی که پادشاه آشوری آنها را گرفت در مسیر «جاده کاروان» در جنوب حران و شمال حجاز بود و این، روشن می‌سازد که موضوع کشمکش‌ها، گرفتن بخش شمالی جاده کاروان از مارب به غزه بوده است.

به هر روی، توفیق یافتن او در فرمان‌پذیر کردن این مردم، نه کامل و نه پایدار بود؛ زیرا سارگن دوم (۷۰۵-۷۲۲ ق.م)، پادشاه دیگر آشوری در ۷۱۵ بار دیگر با قبیله خیفا جنگید و آنان را شکست داد. همچنین، خراج‌گزاری دوباره نمود (قوم غرب واحه تیماء) و مرسیمانی (قوم جنوب عقبه) و شمسی، ملکه اریبی و سبائیان گزارش شده است.

عربان در ۷۰۳ (زمانی که یتبع ملکه بعدی اریبی بود)، در برابر سناخریب، پادشاه آشور (۶۸۱-۷۰۵ ق.م)، از مردوخ - آپل - اِدینا، پادشاه بابل پشتیبانی کردند، اما آشوریان سپاهیان عرب را اسیر کردند و به گمان، سناخریب چیرگی فراوانی بر عرب‌ها یافت؛ چنان‌که هردوت^۳ وی را «پادشاه عربان و آشوری» خواند.

سناخریب پس از شکست بابل، به اردوی قبایل عرب تابع ملکه «تعیل خنو» حمله کرد (۶۸۹) و به تاراجشان پرداخت و آنها را به درون بیابان‌های پیرامون دومة‌الجندل راند. ساکنان این واحه بزرگ، به قبیله قدر وابسته بودند که بر منطقه شمال عربستان (پالمیرا) فرمان می‌راند. ملکه و کاهنه دومة‌الجندل و خزاعیل، پادشاه اریبی و نائب او، به این منطقه پناه بردند. خزاعیل اندکی بعدتر، پس از جنگی با ملکه گریخت،

۱. عفا، قبیله‌ای مدینه در قلمرو حسما (شرق تیماء) بود.

۲. سفر پیدایش، همان.

۳. تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۱.



اما آسارهادون، جانشین سناخریب او را بخشید و رئیس همه قدار شناخت. خزاعیل در ۶۷۵ درگذشت و پسرش یتع، بر جای او نشست. وی خراج گزافی به پادشاه آشوری می‌پرداخت؛ زیرا وی، «تَبْع» دختر ملکه «تعیل خنو» را به نام ملکه به خزاعیل بازگردانده بود.

آسارهادون در ۶۷۶ در برابر بوز و خَزو^۱ در وادی سیرحان لشکر کشید. هنگامی که شمش - شوم - اکین^۲، پادشاه بابل در برابر آشور بانیپال شورید، قدار نیز به فرمان‌دهی یتع، به کارهای جنگی در برابر وی دست زد و مرزهای غربی آشور؛ یعنی حماء و ادم را غارت کرد، اما به بیابان عقب رانده شد. اندکی بعد، دوباره ایالات آشوری را غارت کرد، اما باز هم ناگزیر، به حران گریخت و مردم (رعیت) یتع در همین زمان به دلیل ویرانی سرزمین‌هایشان در این جنگ و گریزها خشمگین شدند و او را خلع کردند و بیرون راندند. او در فرار، اسیر و به نینوا برده شد.

نیتی و قدار که در پالمیرا و جنوب دمشق و حرار (جنوب وادی سیرحان) بودند، به نیروهای آشوری دمشق سرسپردند. دمشق نیز پس از تسخیر، سراسر ویران شده بود. گروهی در این زمان نیز در بابل با پادشاه آن‌جا نبرد می‌کردند.

اریبی و قبیله‌های نیتی و قدار، دیگر بار چیرگی آشوری را رسمی دانستند. گزارش ثبت شده بعدی (نزدیک به ۵۸۰ ق.م)، قدار را قبیله‌ای می‌خواند که بابلیان را به فرمان خود درآوردند. تلاش‌های فراوانی در روزگار آشوری برای بازگرداندن نظم به عربستان صورت پذیرفت، اما همواره پی‌آمدی نداشت. تنها چیزی که به دست آمد، نگاه‌بانی جاده‌های مهم تجاری و مجازات راهزنانی بود که به قبیله‌های مستقل گردن‌کش وابسته بودند.

عنوان «پادشاهان» که بیش‌تر در گزارش‌های آشوری دوباره پدیدار شده، معنایی بیش از «رئیس محلی» یا «شیخ» نداشته است و این، بسی پیش از پدید آمدن قدرتی «شبه پادشاهی» و واقعی، به کوشش این شیخ‌های عرب بود. بنابراین، «پادشاهان عربستان و

1. Bāzu & Khazu.

2. Shamash - shum-ukin.



همه پادشاهان عرب که در بیابان زندگی می‌کنند، شیوخ بدوی اند.^۱ پادشاهان عربستان، به‌راستی، شیوخ مستعمره‌ها بودند. مانند شیخ سکنه واحه بوز در وادی سیرحان. بسیاری از این مستعمره‌ها را پادشاهان جدید بابلی تصرف کردند. تیماء که نبونید (۵۴۵-۵۲۵ ق.م) آن‌جا را گرفت، در این دسته می‌گنجد.

جنگ‌آوران عرب، چندین سال بعد (۵۳۹ ق.م)، کوروش دوم [کبیر] را در گرفتن بابل یاری داند.^۲ هنگامی که خاور نزدیک به امپراطوری هخامنشی پیوسته بود، عربان بار دیگر گله‌هایی از شتر به خشایارشا، پادشاه بزرگ ایران دادند^۳، اما بیش‌ترشان در درگیری‌ها بر ضد ایران، همچنان به پادشاهان آسیای صغیر می‌پیوستند؛ چنان‌که ارقدس^۴، پادشاه آنان از متحدان کراسوس به شمار می‌رفت.^۵

عنوان «پادشاه اعراب» مذکور در [نوشته‌های] هرودوت^۶، شاید پادشاهی لحيانی^۷ در مرزهای مدین با مرکزیت اگرآ هگرا (پانصد تا سیصد پیش از میلاد) بوده باشد که بعدها نبطیان جانشین آنان شدند. بر پایه گزارش لی‌وی و پلینی^۸، اسکندر پس از گرفتن قلمرو امپراطوری هخامنشی، عربستان را نیز به فرمان خود درآورد. عربان در آن هنگام، ناگزیر لباس و نیرو برای ارتش یونان فراهم می‌آوردند و خود در کارهای نظامی [یونانیان] شرکت می‌کردند. برای نمونه، آنان در دفاع از غزه و در نبرد رافیه، در کنار آنتیوخوس سوم بودند.^۹

هرچند بطلمیوس، بخش غربی عربستان را پس از مرگ اسکندر گرفت، بیش‌تر عرب‌ها به آنتیوخوس پیوستند.^{۱۰} به‌گمان، این دسته از عربان، نیاکان نبطیان شمرده می‌شدند.

۱. هلاکت آنان در کتاب ارمیا، باب ۲۵، آیه ۲۳ پیش‌گویی شده است.

2. Xenophon, Cyropaedia, vii, 4, 16; v.13.

3. Herodotus, vii, 88.

۴. مرقدس، خارجه [؟]

5. Cyropedia, Xenophon, ii, 15.

۶. تاریخ، ج ۲، ص ۴.

۷. او شمال حجاز یا جای تجمع مینوئن‌ها را گرفت. آنان به مصران معروف بودند.

8. Livy (XIV,9) & Pliny (...xii,62).

9. Curtius Rufus, Memorabilia, iv, 6, 30; Arrian, Anabasis, ii, 25, 4.

10. Polybius, v, 71.



گروه‌های عرب در جنوب لبنان گرد آمدند و در سوریه بیش‌تر، عهده‌دار حمل و نقل در جاده تجاری بزرگ پترا - دمشق - بین‌النهرین بودند^۱؛ چنان‌که تیگرانس عربان بدوی را نیز با همین هدف جای داده بود^۲.

آنان در نبرد میثرداتیین^۳ همراه رومیان جنگیدند و در نبرد سوریه، لشکر رومی را به فرمان‌دهی پمپی^۴، به ستوه آوردند، اما سرانجام از او شکست خوردند. آنان به کاسیوس (۵۳ ق.م) و کراسوس در برابر پارتیان خدمت کردند.

امپراطوری روم شرقی، سیاست جذب عربان را به نام متحد و یاور در برابر خویشاوندانشان در بادیه‌الشام و در برابر پارتیان دنبال کرد و و آن را گسترش داد. غسانیان در سرزمین‌های مرزی عربستان و سوریه دست‌نشانده روم به شمار می‌رفتند؛ چنان‌که سرزمین‌های مرزی فرات در جنوب بابل (حیره) تا ۶۰۲ میلادی به فرمان‌دهی لخمیان، دست‌نشانده فارس شمرده می‌شد.

عربان در سده چهارم میلادی، به ظاهر در زمینه پرورش شتر و حمل و نقل در جاده بخور [پیش رفتند و] به جنوب عربستان نفوذ کردند. آنان را در کتیبه‌های سبایی با نام اعراب یاد کرده‌اند. شمار عرب‌ها افزون بر سکنه بومی، فراوان بود و با آمدن نامشان در عنوان و لقب حاکم سبایی، بر اهمیت آنان تأکید می‌شود، اما این جایگاه سیاسی، مانع درآمدن خویشاوندان آنان به شمال غرب عربستان و نزاع‌های جنگ‌مانند با پادشاهان عربستان جنوبی نشد. شاه امروء‌القیس بن عمرو، نجران؛ یعنی قلمرو پادشاه شمریورعیش^۵ را محاصره کرد و به‌گمان، او بود که به چیرگی عربستان جنوبی بر منطقه عصیر و جنوب حجاز پایان داد. وی در اوایل قرن چهارم توفیق یافت که نیروهای قبیله‌های اسد و نزار را به سوی خود جذب کند و خود را «پادشاه همه اعراب» بخواند. او

1. Pliny, Not. Hist, vi, 142, strabon, xvi, 74, 755, 756.

2. pliny, vi, 148, plutarch, lucallas, 21.

3. Mithridatian.

4. Pompey.

5. ShammarYur'ish.



دسته‌ای را از سواره نظام عرب به رومیان داد. این روی داد، آشکارا در کتیبه نبطی النمر (۳۲۸ م) آمده است.

شاهزادگان خاندان «دجاجیم»^۱، از اواخر سده چهارم میلادی تا صد سال، رهبران قبیله بنوصالح، حاکمان دست‌نشانده امپراطوری بیزانس در مرزهای سوریه بودند و در آن‌جا قلمرویی را که نگاه داشتند که آرام آرام در نیمه دوم سده پنجم میلادی، به غسانیان سرسپردند. افسوس که درباره آنان چیز درخوری از منابع عربی به دست نمی‌آید.

قبیله کنده، کمابیش در میانه سده چهارم میلادی، پس از نبرد درازی با حضرموت که در سنجش با کنده، رتبه پایین‌تری داشت، ناگزیر یمن را ترک کرد و به سرزمین معد^۲ رفت. این منطقه در غمردی کنده در پایانه جنوب غرب نجد به فاصله دو روز راه از مکه جای گرفته بود. اگرچه رهبران کنده، در جایگاه پادشاهان قبایل ربیعه و مضر، بر قبیله‌های بدوی نجد از زمان حضورشان در آن‌جا چیره بودند، پادشاهی واقعی کنده و تحقق ائتلاف قبایل عربی با فرمان‌پذیری از حمیری یمن، با «حجر اکیل المرار^۲» آغاز شد.

بر پایه روایتی یمنی، هنگامی که تُبَعِّ بن کُریب به عراق حمله آورد، او پادشاه معد بود. البته شاید حمله‌ها بر ضد ایران یا حکومت دست‌نشانده آن (حیره) سامان گرفته باشد؛ حمله‌هایی که به پشتیبانی کندیان و به کوشش حمیریان صورت پذیرفت. هم‌چنین با توجه به این روایت، حجر با قبیله‌های ربیعه به بحرین لشکر کشید و در رأس بنوبکر، به مرزهای لخمیان حمله کرد و آنان را از چیرگی بر سرزمین بکر بازداشت؛ چنان‌که «پادشاه اعراب در نجد و سرزمین‌های مرزی عراق» خوانده شد.

به‌گمان، گستره فرمان‌روایی او بیش‌تر عربستان مرکزی و یمامه را دربرمی‌گرفت. وی پس از دوره پادشاهی بلند و موفق درگذشت و در بطن عاقیل در راه میان مکه و بصره در جنوب وادی الروما به خاک سپرده شد. قبیله ربیعه عمروالمقصور، پس از مرگ وی نزدیک به ۴۷۸ میلادی، پسرش را با همان چیرگی پدر نپذیرفتند و به راهنمایی کُلیب بن وائل، رهبر بنوتعلب به نبرد با حمیریان حامی عمرو بن حجر پرداختند.

1. Daidjā'ima.

2. Hudjr Ā. kil al-murār.



کلیب و عمرو، هر دو در این درگیری (نزدیک به ۴۹۰ م)، کشته شدند. سلسله‌کنده با رسیدن حارث بن عمرو به قدرت، بسیار توان‌مند گردید. مورخان بیزانسی او را به نام «Arethas» و رئیس ساراسن‌ها شناخته‌اند. وی با رومیان بر ضد ایران و لخمیان حیره پیمان بست.

قبیله‌های بکر و تغلب، در درگیری‌ها و لشکرکشی‌ها بر ضد حیره (نزدیک به ۵۰۳ م)، بسیار تأثیر گذاردند. سرانجام حارث در متحد کردن قبیله‌های نجد با وجود یک پادشاهی بزرگ توفیق یافت و چنان‌که به ایران یورش برد، به حمله‌هایی به قلمرو روم دست زد. البته این سخن که حارث، سوریه و پادشاهان غسانی را به فرمان درآورد، اغراق‌آمیز است. صلح ۵۰۲ میلادی، پایان جنگ‌ها بر ضد روم بود و بی‌گمان، سپاهیان حارث در سال بعد (۵۰۳ م) با رضایت و پشتیبانی رومیان به حیره حمله کردند. حارث، به بزرگ همه عربان در عراق بدل شد (۵۰۳-۵۰۶ م) و منذر لخمی که هیچ کمکی از پشتیبان خود (قباد، پادشاه ایران) نگرفت، نزد حارث سرسپرد و با هند، دختر او ازدواج کرد.

به هر روی، چیرگی بر سرزمین لخمیان کامل نبود. بر پایه روایتی از عربستان جنوبی، فرات (کانال الصرا) با موافقت قباد و حارث، در نزدیکی دجله و در فاصله اندکی از بغداد، مرز شمالی قلمرو حارث خوانده شد. با توجه به این روایت، حتی پس از اینکه پادشاه انوشیروان، منذر را در حیره به قدرت بازگرداند، حارث آنچه را در آن سوی رودخانه سواد داشت، تا ۲۸-۵۲۷ میلادی حفظ کرد. بنابراین، روزگار فترت‌کنندگان در حیره تا سال‌های ۵۲۵-۵۲۸ میلادی (هنگامه ناتوانی امپراطوری ایران بر اثر پاگرفتن جنبش مزدکی) پایان نیافت. به‌گمان، حارث زمانی در جایگاه دست‌نشانده قباد، پادشاه ایران بر عراق تا عمان حکومت کرده است. او پس از سقوط مزدکیان به ناچار گریخت و همه دارایی‌هایش را از دست داد و منذر، ۴۸ تن را از اعضای خانواده حارث کشت، اما وی بار دیگر توانست به رومیان نزدیک و حتی به فرمان‌روایی بر عربان در مرزهای امپراطوری روم شرقی منصوب شود. او سرانجام در ۵۲۸ میلادی در گذشت. نام او در این زمان در منابع بیزانسی آمده است. دومین دوره عظمت قدرت‌کنندگان در عربستان، با مرگ او به پایان رسید.



حارث، متصرفات خود را مانند سراسر نجد، بخش‌های وسیعی از حجاز، بحرین و یمامه، میان پسرانش بخش کرد. [پسران او]، رؤسای قبیله معد بودند. حجر، پسر بزرگ‌تر وی که بر سراسر کنده برتری داشت، در شورش قبیله اسد کشته شد و میان شرحبیل و سلمه، دو پسر دیگر او پس از مرگ پدر درباره تقسیم قدرت و فرمان‌روایی بر قبیله‌های ربیع و تمیم و دست‌گشادن بر نیمه شرقی پادشاهی کنده، درگیری روی داد و شرحبیل در نبرد الکلاب (چاهی میان کوفه و بصره) اندکی پس از ۵۳۰ میلادی کشته شد. به‌گمان قوی، این جدایی و اختلاف با هم‌دستی منذر و بنو تغلب و بکر تحقق یا شدت یافت که پس از اخراج سلمه پیروز به منذر پیوستند. معدیکرب، رئیس قیس عیلان دیوانه شد یا در نبرد اوار از میان رفت و عبدالله از پنجمین پسر حجر که بر قبیله ربیع از عبدالقیس در بحرین فرمان می‌راند، بعدها سخنی به میان نیامده است.

بنابراین، پادشاهی خاندان حجر آکیل المرار فروپاشید و مردمان کنده یا شمار فراوانی از آنان به حضرموت هجرت کردند و کمابیش در ۵۴۳ میلادی در آن جای گرفتند. بر پایه کتیبه‌ای سبئی، آنان در کنار سد مأرب جای‌گیر شدند. کوشش‌های امروالقیس، شاعر معروف و پسر حجر، برای بازگرداندن قدرت شاهی پدرش به کمک امپراطوری بیزانس، پی‌امدی نداشت. وی در آنکارا پیش از ۵۴۴ میلادی درگذشت. شاید قیس بن سلمه، از پسرعموهای امروالقیس و رئیس کنده و معد، همان «Kaisos» بوده باشد که از امپراطور، فرمان حکمرانی را بر فلسطین دریافت و منذر بن نعمان لخمی [درگذشته ۵۵۴ م] را شکست داد.

گزارش‌ها درباره کشمکش قبیله‌های بدوی عربستان با یک‌دیگر، با نام «ایام العرب» سامان یافته و به لشکرکشی به خیبر در ۵۶۷ میلادی در کتیبه‌ای عربی در حُران اشارتی رفته است. وجود پادشاهان قبیله‌های مستقل و جدا از یک‌دیگر [در این سرزمین]، بر پایه سخنان پیش‌گفته و درون‌مایه کتیبه نبطی یافته شده در ام‌الجمال (کمابیش ۲۵۰ میلادی) ثابت می‌شود؛ زیرا در [این کتیبه] از یک پادشاه تنوخ سخن به میان آمده است.

گزیده کتاب‌شناسی

فهرست بلند منابع این مقاله را در *دائرة المعارف اسلام* می‌توان یافت، اما شماری از

منابع مهم آن چنینند:

1. O. Blau, Arabien im sechsten Jahrhundert, ZDMG, 1869, 579 ff.
2. E. Glaser, Skizze der Geschichte und Geographie Arabiens, ii, Berlin 1890, 232 ff.
3. idem, Zwei Inschriften über den Dammbuch von Márib, MVAG 18, 7, 55.
4. M. Hartmann, Die Arabische Frage, Der islamische Orient ii, Leipzig 1909, 479 ff.
5. F. Hommel, Ethnologie und Geographie des alten Orients, 550, 578 ff...;
6. Th. Noldeke, Die Ghassânischen Fürsten aus dem Hause Gafnas Abh. A. Kad., Berlin 1887. S. Smitn, Events in Arabia in the sixth century A.D., BSOAS, xvi, 1954, 425-68. ... ;
7. W. CasseL, Entdeckungen in Arabien Arbeitsgemeinschaft für Forschung des Landes Nordrhein – West – f. a. Len, Hft. 30, 1954.





نگاهی به تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی

عبدالله ناصری طاهری*

چکیده

نوشتار حاضر سعی دارد در یک بررسی فشرده، ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی (شمال آفریقا و اندلس) را با تکیه بر منابع مهم آن حوزه بررسی کند. در این مقاله که با دو رویکرد تاریخ‌پژوهی و اطلاع‌رسانی تاریخی تدوین یافته، مشخصات مدرسه تاریخ‌نگاری این حوزه از جغرافیای اسلام که کمتر برای ما شناخته است، به‌اختصار تبیین می‌شود. هم‌چنین سعی شده تاریخ‌نگاران مشهور و اثرگذار در این سرزمین به همراه منابع و متون تاریخ آنان معرفی شوند. پیش‌کسوتی اندلسیان در مقایسه با افارقه و کثرت آنان، از نکته‌های مهم دیگر در مدرسه تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی است.

کلیدواژگان

تاریخ‌نگاری اسلامی، مغرب اسلامی، اندلس، تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی، مورخان مسلمان.

* عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانش‌گاه الزهراء.

درآمد

حدود جغرافیای مغرب اسلامی در آرا و نظریه‌های جغرافی دانان یکسان نیست. اگرچه اغلب آن‌ها حوزه شمال آفریقای امروزی، از غرب مصر تا اقیانوس اطلس را مغرب تلقی کرده‌اند، اما نگارنده این مقاله همراه با مقدسی و استخری، شمال آفریقا را با اندلس یکجا نهاده است^۱ و در این پژوهش سعی دارد سیر تاریخ‌نگاری اسلامی را در این حوزه جغرافیایی بررسی کند.^۲ هر چند در بررسی متون و منابع تاریخی این حوزه از جغرافیای اسلامی تا حدودی تفکیک اولیه میان شمال آفریقا و اندلس ضروری است؛ بدین معنا که در بررسی نخستین، تاریخ‌نگاری شمال آفریقا در مقایسه با مشرق اسلامی علاوه بر محدودیت و عدم گستردگی، از نظر تعداد متون، کمتر و از نظر زمانی متأخر است،^۳ در صورتی که در اندلس چنین نیست. در اندلس منابع تاریخی متنوع‌تر و تاحدودی قدیمی‌تر است. در سیر تاریخ‌نگاری اسلامی شمال آفریقا هرچه جلوتر می‌رویم، قوت و تنوع تاریخ‌نگاری را بیشتر شاهدیم. نکته دیگر قابل اعتنا در بررسی مدرسه تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی این است که مورخان، بیشتر اندلسی‌اند تا آفریقایی.

ضمناً برخورد مسیحیان و صاحبان کلیسا پس از سقوط اندلس با میراث مکتوب اسلامی باعث شده تا در مورد تاریخ مغرب اسلامی کمی با تأمل اظهار نظر کرد - همانند اظهار نظر درباره اسماعیلیان، خصوصاً اسماعیلیان نخستین که بخش اعظمی از میراث تاریخی خود را پس از سقوط فاطمیان در مصر و دولت الموت در ایران از دست دادند - زیرا آنچه را کاردینال خیمنس^۴ پس از سقوط آخرین دولت اسلامی در اندلس مرتکب



۱. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ج ۱، ص ۳۱۱ و ابواسحاق ابراهیم استخری، *مسالك و ممالک*، ص ۲۹.

۲. در این مقاله فقط تاریخ‌نگاری مسلمانان در قرون گذشته بررسی شده است. تاریخ‌نگاری اروپاییان و تاریخ پژوهان معاصر مسلمان درباره این حوزه اسلامی در نوشتاری دیگر بررسی خواهد شد.

۳. کلود کاهن، درآمدی بر تاریخ اسلام و قرون وسطی، ص ۲۷۲ و ژان سواژه، مدخل تاریخ شرق اسلامی، ص ۳۹۹.

4. Ximenez.



شد و به قول پاسکوال گایانگوس، هزاران نسخه از مکتوبات عربی، از جمله کتاب‌های تاریخی را در غرناطه سوزاند^۱ سبب خلأ مطالعاتی در تاریخ مغرب اسلامی، به‌ویژه اندلس شده است. از سوی دیگر چون بیشتر تاریخ‌نگاران این حوزه جغرافیایی، خصوصاً از قرن پنجم به بعد متکلمان و فقیهانی هستند که در مدارس کلام عمومی «اشاعره» و فقه فراگیر «مالکی» دانش آموخته‌اند، روی کرد تحلیلی و علمی در آثار آن‌ها کمتر به چشم می‌خورد.^۲ بنابراین، این که بعضی از معاصران، تاریخ‌نگاری مغرب و خصوصاً اندلس را از قرن پنجم به بعد بر پایه اصول عقلی و نقد علمی دانسته‌اند به نظر مبالغه است.^۳ به عنوان مثال، اخبار فتوح اولیه، لبریز از اساطیر عربی است که به قول بویکا، خاورشناس معروف، تحت تأثیر تاریخ‌نگاری اعراب یمانی درصدد ایجاد پیوند تاریخی میان مغرب اسلامی، به‌ویژه اندلس با جنوب جزیره‌العرب بوده است.^۴

پیش از آن که بحث را پی‌بگیریم ناگزیر به یادآوری چند نکته هستیم:

۱. در این بررسی بنا نداریم تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی و تاریخ‌نگاران مغاربه را کامل پژوهش کنیم، مثلاً بوده‌اند کسانی از مغاربه که به سبک و سیاق تاریخ‌نگاری مشرق اسلامی دست به تألیف زده‌اند، مانند اطلاعات مندرج در *العقد الفريد ابن عبدربه (۲۴۶-۳۲۸ق)* یا *الاستيعاب في معرفة الاصحاح ابن عبدالبر (م ۴۶۳ق)*، *الدر المنظم في مولد النبي المعظم* نوشته ابوالعباس احمد بن محمد لخمی سبتي (۵۵۷-۶۳۳ق)، *الاعلام المبین في مفاضلة بين اهل صفین اثر ابن دحیه کلبی اندلسی (۵۴۴-۶۳۳ق)*. همین مورخ، النبراس فی تاریخ خلفاء بنی العباس را برجای گذاشته که هر دو اثر در دسترس است.

1. Pasvausl de Gayangos, *the history of the muhammed sn dynasties in spain*, new york, 1964 , VOLI.PP.VIII-TX

۲. امثال ابن خلدون مستثناست.

۳. عمر فرّوخ، *تاریخ الادب العربی*، ج ۴، ص ۳۹۵.

۴. ک. بویکا، *المصادر التاريخيه العربيه في الاندلس*، ص ۱۶.



۲. بوده‌اند مورخانی در مشرق اسلامی که به تفصیل درباره تاریخ مغرب اسلامی (شمال آفریقا و اندلس) نوشته‌اند، مانند آنچه ابن‌اثیر جزری در *الکامل فی التاریخ* بر جای گذاشته است.

۳. بخشی از منابع و متون غیر تاریخی که پژوهشگر تاریخ مغرب اسلامی، خصوصاً در حوزه تاریخ اجتماعی ناچار به مراجعه به آن‌هاست در این بررسی نیامده، مانند *احکام السوق* یحیی بن عمر کنانی (۲۱۳-۲۸۹ق) که در عسر اغالبه نوشته شده، یا *حسبه* نوشته ابن عبدون اندلسی (م ۵۲۹ق)^۱ و *یا التثوف إلی رجال التصوف*^۲ اثر یوسف بن یحیی زیّات تادلی (م ۶۲۷ق).

۴. نخستین تاریخ‌نگارانی که از این حوزه نوشته‌اند، مصریان‌اند، زیرا هم‌جواری مصر با مغرب و تقدّم تاریخ‌نگاری در مصر و پل ارتباطی این سرزمین میان شرق و غرب اسلامی ایجاد می‌کرد عالمان مصری به اخبار مغرب اسلامی توجه خاصی داشته باشند. به قول بویکا، لیث بن سعد مصری (۹۴-۱۷۵ق) ظاهراً نخستین کسی بوده که اخبار فتح اندلس را آمیخته با اساطیر اعراب یمانی جنوب، جمع‌آوری کرده و از طریق شاگردانش نشر داده است.^۳ و همین اخبار بوده که پایه تاریخ‌نگاری در اندلس شده است. اما به نظر می‌رسد پیش‌کسوت او عیسی بن محمد بن سلمان بن ابی‌المهاجر، نواده ابوالمهاجر دینار، سردار معروف مغرب اسلامی، نخستین تاریخ‌نگار مدرسه مصری است که کتابی درباره فتوح *افریقیه* نوشته است.^۴ این کتاب اینک در دسترس نیست. ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم مصری، معروف به ابن عبدالحکم مصری (۱۸۷-۲۵۷ق) با نگارش

۱. ژان سواژه، همان، ص ۴۰۱.

۲. به اهتمام ادولف فور در سال ۱۹۶۲م در رباط چاپ شده است.

۳. بویکا، همان، ص ۱۷.

۴. محمد بن احمد بن تمیم، قیروانی، *طبقات علماء الفریقیه و تونس*، ص ۲۰۶. این تراجم تویس قرن چهارم (قیروانی) در کتاب خود مکرر از این مورخ نقل می‌کند.



فتوح مصر و المغرب و الاندلس^۱ مشهورترین تاریخ‌نگار مصری در مدرسه مغرب اسلامی است. بخش مغرب اسلامی که در مقایسه با بخش مصر از حجم بسیار کمتری برخوردار است، برگرفته از روایات لیث بن سعد و دیگر محدثان مصری و از منابع مهم و مرجع تاریخ مغرب در قرون نخستین است.

۵. در این نوشتار که برآن است تا نگاهی به «تاریخ نوشته‌های» متقدم مغربی (افارقه و اندلسیون) داشته باشد، فرضیه‌ای پیش‌بینی نشده (ضرورت نداشته) تا اثبات شود، بلکه سعی نگارنده بر آن است تا پژوهشگران تاریخ مغرب اسلامی با جهت‌گیری کلی مورخان مشهور مغربی الاصل آشنا شوند.

۶. تقسیم‌بندی تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی به دو بخش اندلس و شمال آفریقا باید با تسامح دیده شود، زیرا از افارقه هستند که فقط درباره اندلس نوشته‌اند، مانند مقرئ تلمسانی یا اندلسیونی که بیشتر درباره شمال آفریقا نوشته‌اند، مانند لثوی آفریقایی.

تاریخ‌نگاران مغربی و آثار آنها

الف) تاریخ‌نگاران اندلس

عبدالملک بن حبیب (۱۸۱-۲۳۸ق) با نگارش تاریخ عمومی خود که فقط بخشی از آن در دسترس است،^۲ نخستین تاریخ‌نگاری است که اطلاعاتی درباره فتوح طارق بن زیاد و موسی بن نصیر در اندلس و نیز والیان عصر اموی به دست می‌دهد، هر چند روایات او با اساطیر تاریخی آمیخته است، مانند آنچه در مورد گشودن اندلس توسط سپاه مسلمانان

۱. به دلیل آن که اکثر مطالب در مورد مصر است، نام فتوح مصر و اخبارها به خود گرفته و بخش پنجم آن در مورد مغرب اسلامی است که با این مشخصات چاپ شده است: فتوح آفریقیه و الاندلس، تحقیق عبدالله انیس طباع، بیروت، دارالکتب البنانی، ۱۹۶۶م. کتاب اصلی با این نام چاپ شده است: فتوح مصر و اخبارها، تحقیق محمد حجیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.

۲. کتاب تاریخ، تحقیق خورخی اغواری، مادرید، المجلس الاعلی للابحاث العلمیه معهد التعاون مع العالم العربی، ۱۹۹۱م. البته پیش از این، بخشی از کتاب با عنوان «استفتاح الاندلس» توسط محمود علی مکی در نشریه معهد الدراسات الاسلامیه و مادرید چاپ شده است (۱۹۷۵م).



آورده است.^۱ او که پس از استقرار در قرطبه در سال ۲۱۸ق از فقیهان و قاضیان دربار امیر عبدالرحمن دوم شد، نخستین اندلسی است که درباره سرزمین خود نوشته است. بویکا احتمال می‌دهد تاریخ عمومی او پس از مرگش و به‌دست یکی از شاگردانش تحریر شده باشد.^۲ این خاورشناس در مقایسه تاریخ ابن حبیب اندلسی با سیره ابن اسحاق چنین نتیجه‌گیری می‌کند که منشأ هر دو کتاب درباره «ابتدای عالم و خلق آن» یکی بوده است.^۳ آن‌چه باید تأکید کرد این است که تاریخ عبدالملک بن حبیب اندلسی نمونه بارز تأثیرپذیری تاریخ اسلامی اندلس در قرون اولیه (دوم و سوم) از منابع، متون و راویان شرقی است.

معارک بن مروان بن عبدالملک بن مروان بن موسی بن نصیر از نوادگان سردار بزرگ مغرب اسلامی (موسی بن نصیر) و معاصر ابن حبیب، یکی دیگر از نویسندگان تاریخ اندلس است. محمود علی مکی، محقق و تاریخ‌پژوه معاصر مغرب اسلامی بر این باور است که آن‌چه ابن قتیبه دینوری در مورد زندگانی موسی بن نصیر در *الامامة و السياسة* آورده از کتاب مفقود معارک بن مروان است.^۴

در قرن‌های سوم و چهارم هجری شاهد رونق تاریخ‌نگاری در اندلس هستیم، زیرا حکم دوم در دوره شانزده ساله حکومتش (۳۵۰-۳۶۶ق) با حمایت از مورخان، مدرسه خاصی را بنیان گذاشت.^۵ در این مدرسه، کاتبان با دفاع از خاندان اموی و ضرورت وحدت سیاسی اندلس، در اطراف شخصیت خلیفه اموی و حاکمان اندلس قلم زده‌اند.^۶ در این زمان، خاندان رازی با سه چهره پدر بزرگ، پدر و فرزند، خوش درخشیدند:

۱. ر. ک: همان، ص ۱۳۶-۱۴۹.

۲. *المصادر التاريخية العربية في الاندلس*، ص ۴۸. عبدالواحد ذنون طه در کتاب خود با نام *نشأة تدوین التاريخ العربی فی الاندلس* (ص ۱۴) نام این شاگرد را ابن ابی الرقاع ذکر کرده است.

۳. همان، ص ۵۰.

۴. عبدالواحد، ذنون طه، *دراسات فی التاريخ الاندلسی*، ص ۱۰۲.

۵. بویکا، همان، ص ۷۹.

۶. همان، ص ۸۰.



۱. محمد بن موسی بن بشیر کنانی رازی از اهالی ری بود که در لباس تجارت، به اندلس آمده و در نیمه دوم قرن سوم هجری در البیره^۱ از دنیا رفت. او که در دربار محمد بن عبدالرحمن دوم (۲۳۸-۲۷۳ق) و فرزندش منذر (۲۷۳-۲۷۵ق) دو تن از امرای اموی اندلس زیسته، کتابی با نام *الرایات* درباره فتح اندلس و توزیع قبایل عربی در آنجا نوشته که اینک مفقود است. البته یکی از امیران و ادیبان اندلس به نام محمد بن عیسی بن مزین (م ۴۵۰ق) نسخه‌ای از آن را در یکی از کتابخانه‌های اشبیلیه^۲ دیده است.^۳ اگرچه خاورشناسانی چون لوی پروونسال^۴ و گارسیاگومز^۵ اساساً منکر تاریخ‌نگاری و انتساب هر کتابی به محمد بن موسی رازی هستند.^۶

۲. احمد بن موسی رازی (۲۷۴-۳۴۴ق) فرزند محمد بن موسی که علاوه بر تأثیرپذیری از پدر، از ابو محمد قاسم بن اضیغ بن محمد بیانی^۷ که در تاریخ و انساب دستی داشته، بیش از همه بهره گرفته است. احمد بن موسی رازی را دست‌کم در اندلس باید پیش‌تاز پیوند میان تاریخ و جغرافیا دانست.^۸ او آثار زیادی نوشته، اما *اخبار ملوک الاندلس و اعیان الموالی* در باب تاریخ اندلس و مسالک الاندلس و مراسیها و اتهات اعیان مدنھا و اجنادھا

1. Elvira

2. Seville

۳. عبدالواحد ذنون طه، *دراسات فی التاریخ الاندلسی*، ص ۱۰۶.

4. Levi Provençal.

5. Garcia Gomez.

۶. همان، ص ۱۰۵ و بویکا، همان، ص ۶۲-۶۳.

۷. قاسم بن اضیغ بیانی (۲۴۴-۳۴۰ق) به همراه دوست خود ولید بن خیزران که از قاضیان مسیحی قرطبه بود کتاب تاریخ مورخ اسپانیایی قرن چهارم و پنجم میلادی، پائولواورسیوس (Paulus Horosius) را از لاتین به عربی برگردانده است. این کتاب را امپراتور بیزانس، رومانوس (Romamos) در سال ۳۳۷ق برای عبدالرحمن سوم، خلیفه اموی اندلس فرستاده بود. نسخه‌ای منحصر به فرد از این ترجمه در دانش‌گاه کلمبیا در نیویورک و به شماره (HA۹۳۷۱۲x) موجود است. ر.ک: عبدالواحد ذنون طه، *نشأة تدوین التاریخ العربی فی الاندلس*، ص ۳۴-۳۵.

۸. حسین مؤنس، *تاریخ الجغرافیة و الجغرافیین فی الاندلس*، ص ۵۴-۵۵.



السته در جغرافیای اندلس که در واقع، مقدمه کتاب تاریخی اوست^۱ از همه برجسته‌ترند. دقت در گاه‌نگاری،^۲ توجه به مسائل جغرافیای تاریخی، اوضاع اجتماعی اندلس، مانند نزاع عرب و بربر از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری اوست. به قول دکتر عبدالواحد ذنون طه این ویژگی باعث شده تا کسانی مانند صاحب اخبار مجموعه، ابن اَبار، ابن خطیب غرناطی، ابن عذارى و مقرى از او فراوان بهره‌برداری کنند.^۳ از آثار او فقط بخشی که توسط گایاگونس و پیدال^۴ به اسپانیولی (ترجمه شده از زبان پرتغالی و لاتین) برگردانده شده، برجای مانده است. این بخش برجای مانده، متضمن جغرافیای اندلس و تاریخ اسپانیا از عصر قدیم تا فتح اسلامی و از آن پس تا روزگار رازی است.^۵

۳. عیسی بن احمد بن موسی (۳۷۹-۴۰۰ق) نواده محمد بن موسی نیز سه کتاب نوشته که هر سه مفقود است. یکی، درباره وزرای اندلس و دیگری درباره حاجب‌ها موسوم به *حجَاب الخلفاء بالاندلس یا الحجَاب للخلفاء بالاندلس* و سومى در تاریخ اندلس. کتاب سوم، یکی از مهم‌ترین متون تاریخ اجتماعی اندلس است؛ قلمروى که مورخان اندلس کمتر به آن توجه داشته‌اند. کتاب او از منابع اصلی مورخان چون ابن حیان، ابن اَبار، ابن فرضى و ابن عذارى به‌شمار است.^۶ دیگر از مورخان این دوره، عبدالله بن عبيدالله ازدى ملقب به حُكيم است که با تدوین کتاب *انساب الداخلىن الى الاندلس من العرب و غیرهم* و اهدای آن به عبدالرحمن سوم خلیفه اموی، تاریخ خلفای اموی، قبیله قریش و موالیان آن، چهره‌های مشهور عرب و بربر را که به غرب و اندلس آمدند بیان می‌کند. جز

۱. عبدالواحد ذنون طه، *دراسات فی التاريخ الاندلس*، ص ۱۰۵ و همو، *الفتح و الاستقرار العربی الاسلامی فی شمال افریقا و الاندلس*، ص ۱۹.

۲. فرزندش عیسی بن احمد رازی او را بنیان‌گذار تاریخ‌نگاری حولیات در اسپانیا می‌داند. ر.ک: بویکا، *المصادر التاريخیة العربیة فی الاندلس*، ص ۱۰۱.

۳. عبدالواحد ذنون طه، *دراسات فی التاريخ الاندلسی*، ص ۱۰۹ و ۱۱۱.

4. R.menendez pidal.

۵. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶ و ۲۰۵-۲۰۶.

۶. ر.ک: عبدالواحد ذنون طه، *نشأة التدوین التاريخ العربی فی الاندلس*، ص ۴۹-۵۶.



بخش‌هایی از این کتاب که انصاری، مورخ قرن هفتم در کتاب خود به نام *الذیل و التکملة لکتابی الموصول و الصله*^۱ آورده بقیه در دسترس نیست. اخبار مجموعه فی فتح اندلس و ذکر امرائها رحمهم الله و الحروب الواقعة فیهما بینهم^۲ معروف به اخبار مجموعه نوشته یکی از تاریخ‌نگاران مجهول قرن چهارم در اندلس است و در بردارنده تاریخ فتح اندلس تا پایان روزگار عبدالرحمن سوم، خلیفه اموی می‌باشد.^۳ هم‌چنین فتح قرطبه، ورود اعراب شامی به اندلس، نزاع اعراب با یکدیگر و با بربرها، ورود عبدالرحمن الداخل به شبه‌جزیره ایبری و مطالبی دیگر به دور از اساطیر تاریخی از محتوای اخبار مجموعه به شمار است. مورخ مجهول دیگری در همین دوران، کتابی به نام *فتح‌الاندلس*^۴ طبق سال‌شمار نوشته که در کتاب خود به بهره‌گیری از ابن حبیب اندلسی، احمد بن موسی رازی، ابن حزم و ابن حیان اشاره دارد.

ابو بکر محمد بن عمر بن عبدالعزیز ابراهیم بن عیسی بن مزاحم اندلسی، معروف به ابن قوطیه (۳۶۷-۰۰۰ق) از نسل آخرین پادشاه گوت‌ها کتاب *تاریخ افتتاح‌الاندلس*^۵ را نوشت. این منبع تاریخی که در بردارنده تاریخ این سرزمین، از آغاز فتح تا مرگ امیر عبدالله بن محمد اموی (ح ک ۲۷۴-۳۰۰ق) می‌باشد. بعضی پژوهشگران غربی، مانند رافائل والنسیا^۶ معتقدند این کتاب انشای ابن قوطیه نیست، بلکه شنیدنی‌های دیگران از اوست.^۷

۱. ابو عبدالله محمد انصاری، *الذیل و التکملة لکتابی الموصول و الصله*، تحقیق محمد بن شریفه و احساس عباس، بیروت، دارالتقافه، ۱۹۶۵-۱۹۷۳م.

۲. تحقیق ابراهیم ابیاری، چاپ دوم: قاهره (دارالکتاب المصری) و بیروت (دارالکتاب اللبنانی)، ۱۴۱۰ق.

۳. محقق دوم این متن تاریخی (ابراهیم ابیاری) در مقدمه کوتاهی، قراین تاریخی زمان تألیف را شرح داده است. محقق اول این کتاب امیلیولافونته، خاورشناس اسپانیایی بوده است.

۴. به اهتمام دون خواکین کوننالیث (گونزالس)، الجزائر، ۱۸۸۹م.

۵. تحقیق ابراهیم ابیاری، چاپ دوم. این کتاب به قلم حمید رضا شیخی به فارسی برگردان شده است (مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹).

6. Rofael Valencia.

۷. رافائل والنسیا، *تاریخ الفکر الاندلسی*، ص ۲۰۳ به نقل از: عبدالواحد ذنون طه، *نشأة تدوین التاریخ العربی فی الاندلس*، ص ۲۳.



ابوالولید عبدالله بن یوسف بن نصر ازدی قرطبی، مشهور به ابن فرضی (۳۵۱-۴۰۳ق) مولود و دانش آموخته اندلس که در قاهره، قیروان و مکه نیز شاگردی کرده است^۱ کتاب ارزش‌مندی به نام *تاریخ علماء الاندلس*^۲ که به قول خودش گسترده‌ترین سرگذشت‌نامه اندلسی تا آن زمان بوده،^۳ تألیف کرده و در آن ۱۶۴۹ عالم مغرب را به اختصار توصیف کرده است. این کتاب از منابع مهم تاریخ فرهنگی - سیاسی اندلس در دوره اسلامی است. دکتر عبدالفتاح، استاد تاریخ و تمدن اسلامی دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره در اثر تطبیقی و تحلیلی خود، ویژگی کتاب ابن فرضی را تشریح و در یک پژوهش میدانی آن را تحلیل محتوا کرده است.^۴ ابن فرضی در بحران و شورش بربرها در سال ۴۰۳ق کشته شد.

ابوالقاسم خلف بن بشکوال (۴۹۴-۵۷۸ق) ذیلی بر کتاب ابن فرضی نگاشت به نام *الصله* و شرح احوال عالمان اندلسی را به تعداد ۱۵۷۳ نفر تا قرن ششم هجری ادامه داد.^۵ ابن اثار اندلسی (۵۹۵-۶۵۸ق) با ۵۰۱ شرح حال، کتاب ابن بشکوال را تکمیل کرد.^۶

ابوعبدالله محمد بن حارث بن اسدخسنی (۳۶۱-۴۰۰ق) مولود قیروان از تاریخ‌نگاران مغربی است که در عنفوان جوانی و ظاهراً به علت مخالفت با دولت فاطمی به اندلس مهاجرت کرده است.^۷ کتاب *قضاة قرطبه*^۸ تصویری نسبتاً جامع و روشن از اوضاع اجتماعی

۱. بویکا، *المصادر التاريخية العربية فی الاندلس*، ص ۲۲۱.

۲. تحقیق ابراهیم ایباری، چاپ دوم: قاهره (دارالکتاب المصری) و بیروت (دارالکتاب اللبنانی)، ۱۴۱۰ق. متقدمان بر این کتاب، نام‌های دیگری چون *تاریخ العلماء و الرواة بالاندلس و رجالها*، و *ریاض الانس فی تاریخ علماء الاندلس* نهاده‌اند.

۳. بویکا، همان، ص ۲۲۲.

۴. فتحی عبدالفتاح، *التاریخ و المورخون فی مصر و الاندلس فی القرن الرابع الهجری*، ص ۴۹۶-۵۴۹. ۵. تحقیق ابراهیم ایباری، قاهره (دارالکتاب المصری) و بیروت (دارالکتاب اللبنانی)، ۱۴۱۰ق، ابوعبدالله محمد انصاری مراکشی (م ۷۰۳ق) بر دو کتاب ابن فرضی و ابن بشکوال، ذیلی نگاشت با نام *الذیل والتکملة لکتابی الموصول والصله*.

۶. *التکملة لکتاب الصله*، تحقیق ابراهیم ایباری، قاهره و بیروت، ۱۴۱۰ق.

۷. ابن فرضی، *تاریخ علماء الاندلس*، ج ۲، ص ۸۰۲-۸۰۳.

۸. تحقیق ابراهیم ایباری، قاهره (دارالکتاب المصری) و بیروت (دارالکتاب اللبنانی)، ۱۴۱۰ق.



پایتخت امویان در قرن چهارم هجری است. او ابتدا چند تن از قاضیانی که پیشنهاد قضاوت را در دولت اموی رد کرده‌اند نام برده و دلایل امتناع آن‌ها را توضیح می‌دهد^۱ و سپس قاضیان عصر والیان و عصر اموی را شرح می‌دهد.^۲ کتاب دیگر او به نام *اخبار الفقهاء و المحدثین یا طبقات المحدثین بالاندلس یا تاریخ علماء الاندلس* مشتمل بر سرگذشت‌نامه ۵۲۷ تن از فقیهان و محدثان ۲۸ شهر اندلس است.^۳

ابوعبدالله محمد بن ابی نصر حُمَیدی اندلسی (۴۲۰-۴۸۸ق) *جدوة المقتبس فی تاریخ علماء الاندلس*^۴ را درباره ۹۷۸ تن از عالمان اندلس، و احمد بن یحیی بن احمد بن عمیره ضَبَّی (م ۵۹۹ق) *بغیة الملتبس فی تاریخ رجال اهل الاندلس*^۵ را درباره ۱۶۰۲ نفر از عالمان با همان سبک ابن بشکوال و ابن اَبَّار نگاشته‌اند.

در قرن پنجم در اندلس اسلامی شخصیتی درخشان و پراثر در حوزه تاریخ‌نگاری به چشم می‌آید، قاضی صاعد اندلسی (۴۲۰-۴۶۲ق) که بیشتر به *التعریف بطبقات الامم*^۶ شناخته شده است. وی آثار ارزش‌مند مفقودی در حوزه «تاریخ»، «ملل و نحل» و «تراجم» دارد: یکی *جوامع اخبار الامم من العرب و العجم* که ابن حیان در *المقتبس* از او بهره گرفته و دیگری *مقالات اهل الممل و النحل و سه دیگر تاریخ الاندلس و اخبار الحکماء*^۷ است.

۱. همان، ص ۲۷-۳۷.

۲. همان، ص ۳۸ به بعد.

۳. عبدالفتاح فتحی عبدالفتاح، همان، ص ۴۱۲.

۴. تحقیق ابراهیم ایباری، قاهره (دارالکتاب المصری) و بیروت (دارالکتاب اللبنانی)، ۱۴۱۰ق.

۵. این کتاب نیز با مشخصات مذکور چاپ شده است.

۶. تصحیح غلامرضا جمشیدنژاد اول، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب و انتشارات هجرت، ۱۳۷۶. این کتاب توسط مصحح، به فارسی برگردان و از سوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی چاپ شده است.

۷. همان، ص ۴۷-۵۷.



ابومروان ابن حیان قرطبی (۳۷۷-۴۶۹ق) فرزند خلف بن حیان از وزیران عصر عامری در کتاب معروف *المقتبس فی اخبار اهل الاندلس*^۱ اوضاع دهه‌های نخستین عصر ملوک الطوائف را با نگاهی نقادانه ترسیم می‌کند. ابن حیان، خود وزیر دولت بنی‌جهور از ملوک الطوائف بود. کتاب *المقتبس* در بردارنده تاریخ اندلس از فتح اسلامی تا زمان ابن حیان و به تعبیر دکتر مکی، دستاورد دوران جوانی اوست.^۲ کتاب تاریخی دیگر او که ظاهراً در دوران پیری نوشته به نام *المتین* در شصت مجلد بوده است^۳ و آن گونه که مورخ معاصرش ابن‌بسام شنترینی نوشته، تاریخ دوران حیات ابن حیان است.^۴

ابن حیان در *المقتبس* تلفیقی از گاه‌شماری (کرونولوژی)، سرگذشت‌نامه، تاریخ اجتماعی، تاریخ سیاسی و تاریخ فرهنگی را ارائه می‌دهد. این جامع‌نگری، اثر او را ممتاز کرده است.^۵ وی کتاب دیگری به نام *البطشة الکبری*^۶ نوشته و در آن، سیر سقوط دولت مخدوم خود (بنوجهور) را به دست بنوعیان، حاکمان اشبیلیه توصیف می‌کند.

احمد بن عمر بن عذری (۳۹۳-۴۷۸ق) مورخ و جغرافی‌دان دیگر اندلس آثار متعددی نوشته است^۷ و فقط بخشی از کتاب معروف او *ترصیع الاخبار و تنويع الآثار و البستان فی غرائب البلدان والمسالك الی جميع الممالک* برجای مانده است.^۸ توصیف کوره‌های اندلس و شرح جغرافیای تاریخی این سرزمین از مزایای این کتاب است. دکتر عبدالواحد ذنون‌طه

۱. تحقیق محمود علی مکی، قاهره، [بی‌نا]، ۱۳۹۰ق.

۲. همان، ص ۵۷. البته آنچه به جای مانده فقط بخشی از *المقتبس* است.

۳. همان، ص ۵۵.

۴. همان، ص ۵۶.

۵. دکتر محمود علی مکی، مصحح و محقق کتاب، در یک مقدمه ۱۲۰ صفحه‌ای، تاریخ‌نگاری و اندیشه سیاسی ابن حیان را تشریح می‌کند.

۶. محمد عبدالله عنان، *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، ج ۲، ص ۲۴.

۷. افتضاض ابکار اوائل الاخبار و اعلام النبوه از آثار اوست، اما مفقود است.

۸. بخش‌های برجای مانده ما عنوان *نصوص عن الاندلس من کتاب ترصیع الاخبار و تنويع الآثار*، به همت عبدالعزیز اهوانی در سال ۱۹۶۵م در مادرید چاپ شده است.



معتقد است اولین مورخی که به متن معاهده صلح تدمیر با عبدالعزیز بن موسی بن نصیر اشاره کرده، اوست.^۱ از مزایای دیگر ترصیع الاخبار اطلاعات منحصر به فرد او درباره جنگ‌های منصور عامری، وزیر و حاکم دولت امویان اندلس با مسیحیان اسپانیا، و ذکر وقایع به دو تاریخ قمری و میلادی است.^۲ آن چه را باید در تاریخ‌نگاری عذری توجه کرد گرایش اموی و باور او به حقانیت خلافت امویان اندلس است.^۳

ابوبکر احمد بن سعید بن محمد بن عبدالله بن ابی‌الفیاض، معروف به ابن‌ابی‌الفیاض (۴۰۰-۴۵۹ق) کتابی به نام *العبر بر جای گذاشته* که بخشی از آن به سبک مورخان قدیم اندلس درباره جغرافیای این سرزمین، و بخشی درباره تاریخ قدیم آن جاست. فتح اسلامی اندلس تا عصر نویسندگی، محتوای اصلی این کتاب ارزشمند تاریخی است که جز صفحاتی چند از آن در کتابخانه تاریخی اسکوریا بر جای نمانده است.^۴

ابن حزم اندلسی (۳۸۴-۴۵۶ق) که بیشتر با کتاب *فرقه‌شناسی‌اش*، یعنی *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل* شناخته شده را می‌توان در زمره مورخان مغرب اسلامی قلمداد کرد. کتاب *جمهرة انساب العرب*^۵ او از متون اصلی درباره انساب عرب شمال آفریقا و اندلس است. او دو رساله مختصر تاریخی دیگر درباره اندلس دارد: یکی *نقط العروس*^۶ و دیگری *رسالة فی فضل الاندلس و ذکر رجالها*.^۷

ابن بسام شنتربنی (م ۵۴۲ق) سرگذشت‌نامه *الدخیره فی محاسن اهل الجزيرة*^۸ را که یک دایرة المعارف تاریخی و ادبی است در قرطبه تألیف کرد. صاحب این سرگذشت‌نامه با

۱. عبدالواحد ذنون طه، *دراسات فی التاريخ الاندلس*، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۶۷.

۳. همان، ص ۱۷۶.

۴. دکتر عبدالواحد ذنون طه این چند صفحه را تحقیق و منتشر کرده است (ر.ک: *دراسات فی التاريخ الاندلس*، ص ۱۳۹-۱۵۴).

۵. تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۲م.

۶. ر.ک: رسائل ابن حزم اندلسی، ص ۴۳-۱۱۶.

۷. همان، ص ۱۷۱-۱۸۸.

۸. تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالتقافه، ۱۹۷۹م. دکتر محمد رضوان‌الدایه، استاد ادب اندلس در دانش‌گاه دمشق گزیده‌ای از آن را در *مجموعه المختار من التراث العربی* چاپ کرده است.



تأثیر امثال ابن حیان اطلاعات تاریخی مفیدی به دست می‌دهد. ابن‌بسام همان‌گونه که در مقدمه می‌گوید این کتاب را درباره اخبار بزرگان، نویسندگان و شاعران جزیره اندلس در چهاربخش جغرافیایی، به این ترتیب، تدوین کرده‌است: ۱. قرطبه و حوزه مرکزی اندلس، ۲. بخش غربی اندلس با مرکزیت اشبیلیه ۳. بخش شرقی با مرکزیت ثغر اعلی، ۴. وارد شدگان به اندلس، اعم از مغاربه و مشارقه.

لسان‌الدین ابن‌خطیب غرناطی (۷۱۳-۷۷۶ق) ادیب، شاعر، وزیر و مورخ، چند اثر تاریخی مربوط به تاریخ سیاسی - اجتماعی عصر خود در مغرب اسلامی نوشته است. معروف‌ترین اثر تاریخی او *الاحاطة فی اخبار غرناطه*^۱ درباره سرگذشت رجال مغرب و نیز شاهان آن‌جا و در لابه‌لای آن، حوادث عصر نویسنده نوشته شده است. هم‌چنین اطلاعات ارزش‌مندی درباره جغرافیای اندلس ارائه می‌دهد. کتاب دیگر او *اعمال الاعلام فیمن بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلامی*^۲ تاریخ اندلس و شمال آفریقا است. *اللمحة البدریة فی الدولة النصریة*^۳ درباره دولت بنو احمد یا بنونصر، آخرین دولت اسلامی در اندلس، معیار *الاختیار فی ذکر المعاهد و الدیار*^۴ با نثری مسجع درباره جغرافیای تاریخی غرناطه تألیف شده است. ابن‌خطیب خاطرات شخصی خود را در فاصله سال‌های ۷۶۱-۷۶۳ق که در مغرب الاقصی در تبعید و عزلت بود در کتابی ارزش‌مند به نام *نفاضة الجراب فی علالة الاغتراب*^۵ تدوین کرده است.

۱. تحقیق محمد عبدالله عثمان، چاپ چهارم: قاهره، مکتبة الخانجی، ۱۴۲۱ق.

۲. جلد دوم آن توسط لوی پروونسال با عنوان *تاریخ اسپانیا الاسلامیه* (بیروت، دارالمکشفوف، ۱۹۵۶م) و جلد سوم آن درباره تاریخ شمال آفریقا توسط احمد مختار عبادی و ابراهیم کتانی، به نام *تاریخ المغرب العربی فی العصر الوسیط* (دارالبیضا، [بی‌نا]، ۱۹۴۶م) چاپ شده است.

۳. تحقیق لجنة احیاء التراث العربی دارالآفاق الجدیدة، چاپ سوم: بیروت، دارالآفاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق.

۴. تحقیق احمد مختار عبادی، اسکندریه، ۱۹۵۸م.

۵. بخشی از آن، که در دست‌رس مانده توسط احمد مختار عبادی چاپ شده‌است (قاهره، دارالکتاب العربی، بی‌تا).



المراقبة العليا فيمن يستحق القضاء و الفتيا معروف به تاريخ قضاة الاندلس^۱ نوشته ابوالحسن بن عبدالله بن حسن نُباهی مالقی (۷۱۳ق - ۷۰۰) درباره قاضیان مغرب که عموم آن‌ها اندلسی‌اند نوشته شده است.^۲ از مورخان این عصر یکی هم ابوالولید اسماعیل بن یوسف نصری (۷۰۰-۸۰۷ق) از خاندان بنونصر در غرناطه است. از کتاب‌های تاریخی او آن‌چه در دست است روضة النسرین فی فی دولة بنی مرین^۳ است که - همان‌طور که از نامش پیداست - درباره دولت بنو مرین^۴ نوشته شده است. النفحة النسرینیه و اللمحة المرینیة^۵ درباره همین دولت، اثر دیگری از اوست.

یکی از موارد مهم در تاریخ پژوهی مغرب اسلامی، واپسین دوران حاکمیت مسلمانان در اندلس و روزهای پایانی عصر اسلامی در آن سرزمین است. از آثار قلمی آن روزگار، کتابی به دست ما نرسیده است جز تاریخ مختصری از یکی از مسلمانان ناشناخته که در دوران تعصبات مسیحی در اسپانیا و سخت‌گیری مسیحیان علیه مسلمانان در سده دهم هجری به سر می‌برده، نام این کتاب نبذة العصر فی اخبار ملوک بنی نصر^۶ است. محمد عبدالله عنان معتقد است این کتاب تنها روایت اسلامی از تاریخ سقوط غرناطه (اندلس) و مسیحی کردن اجباری مسلمانان توسط دولت اسپانیای مسیحی در آن دیار است.^۷ از جمله منابع مهم تاریخی این عصر می‌توان به سفرنامه لئوی افریقایی اشاره کرد. حسن بن محمد

۱. تحقیق لجیة التراث العربی، بیروت، دارالآفاق الجدیة، ۱۴۰۰ق.

۲. البته چند مورد درباره علما و قضات مشرق، مانند ابوبکر باقلانی نوشته است.

۳. تحقیق عبدالوهاب ابن منصور، رباط، المطبعة الملكیه، ۱۴۲۳ق. مورخ در ادامه، تاریخ مختصر بنوزیان یا بنوعبدالواد را نوشته است. با توجه به عنوان کتاب به نظر می‌رسد تاریخ بنو زیان باید مستقل باشد، هم‌چنان‌که هانی سلامه آن را مستقلاً با عنوان تاریخ الدولة الزیانیة بلمسان چاپ کرده است (پورسعید، مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۲۱ق).

۴. ابن دولت از ۵۹۱-۸۷۵ق در مغرب الاقصی حکومت کرد.

۵. تحقیق عدنان محمد آل طعمه، دمشق، دار سعد الدین، ۱۹۹۲م.

۶. تحقیق محمد رضوان الدایه، چاپ دوم: دمشق (دارالفکر) و بیروت (دارالفکر المعاصر)، ۱۴۲۳ق.

۷. محمد عبدالله عنان، نهایة الاندلس و تاریخ العرب المنتصرین، ص ۱۹۵-۱۹۶.



وزان فارسی، معروف به لئوی افریقایی از موالید مسلمان غرناطه در قرن دهم هجری است که خانواده‌اش پس از سقوط غرناطه به فاس مهاجرت کرده و آن‌جا وطن اختیار کردند. از بد حادثه پس از مدتی به اجبار به دربار پاپ لوئی دهم درآمد و به اکراه و اجبار مسیحی و نامش به جیووانی لئودی مدیچی یا یوحنا غرناطی تبدیل شد. ابن وزان گویا همیشه در قلب و باور خود مسلمان ماند و در اواخر عمر که به تونس بازگشت رسماً و مجدداً آیین گذشته خود را اختیار کرد. سفرنامه او در چهار بخش نوشته شده است: کتاب اول، با نام غرناطه، شرح اوضاع این سرزمین در واپسین روزگار اسلام است. کتاب فاس، بخش دوم سفرنامه و تاریخ انحطاط سلاطین فاس، و دو بخش دیگر به‌نام‌های قاهره، درباره تاریخ فروپاشی ممالیک مصر و روم و ستیز شاهان مسیحی با پاپ است.^۱

از این پس که مسلمانان اندلس مجبور به مهاجرت یا زندگی مخفیانه در اندلس و یا بازگشت اجباری از اسلام بودند کتاب‌های فقهی و حقوقی حوزه مغرب اسلامی بعضاً اهمیت پیدا می‌کند. یکی از مهم‌ترین آثار فقهی و حقوقی این دوره که در شناخت تاریخ اجتماعی مغرب اسلامی مؤثر است، کتاب *المعیار المعرب و الجامع عن فتاوی علماء افریقیه و الاندلس و المغرب*^۲ تألیف احمد بن یحیی و نشریسی (۸۳۴-۹۱۴ق) فقیه الجزایری است. وضعیت «مُدَجَّنون»^۳ یا مسلمانانی که پس از سقوط اندلس در اسپانیا ماندند و به اجبار غسل تعمید داده شدند از محتویات این دایرة المعارف فقهی است. اطلاعات مفید سیاسی درباره بعضی از افراد خاندان اموی از ره‌گذر موقوفات، کسانی که همسر مسیحی برگزیدند، وضعیت بازار، مظاهر زندگی اجتماعی، تعلیم و تربیت در عصر بنواحمر (بنونصر) و... از دیگر مزایای این اثر

۱. ابن سفرنامه به همت امین معلوف، تحقیق و توسط قدرت‌الله مهتدی ترجمه شده است (تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۸).

۲. تحقیق گروهی از علما به سرپرستی محمد حجی، بیروت، دارالمغرب الاسلامی، ۱۴۰۱ق.

۳. به زبان اسپانیولی به آن‌ها مودیخار می‌گفتند و پس از قرن دهم هجری / شانزد میلادی به آن‌ها موریسکیون گفته شد.



فقهی است.^۱ از سوی دیگر، اقامت مسلمانان در اندلس اشغال شده موجب صدور بعضی احکام فقهی است. استفتا از فقها در مورد باقی ماندن در اسپانیا یا مهاجرت به سایر سرزمین‌های اسلامی و نظر فقیهان قابل توجه است.^۲

ب) تاریخ‌نگاران شمال افریقا

ابن صغیر، تاریخ‌نگار اختصاصی دولت اباضی - مذهب بنورستم از مورخان قرن سوم در مغرب اسلامی است. او که به تصریح خودش در *تاریخ الائمة الرستمین*^۳ معاصر ابویقظان بن افلح بن عبدالوهاب از حاکمان دولت بنورستم در مغرب الاوسط بوده،^۴ یکی از مورخان شمال افریقا است که تاریخ بنورستم و سیمای اجتماعی این دولت اباضی - مذهب را با ایجاز و اختصار، اما واقع‌بینانه به تصویر می‌کشد. تاریخ بنی‌رستم تنها مرجع تاریخی درباره بنورستم، و یکی از منابع اساسی در مورد خوارج اباضیه است.

قرن چهارم هجری آغاز دوره جدید و رونق تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی است. شکل‌گیری دولت نوبنیاد فاطمی در افریقه که پایان دوره ستر و پنهان‌کاری جریان قدرت‌مند اسماعیلی بود، باعث شد تا مورخانی چون قاضی نعمان تمیمی (۳۶۳-۰۰۰ق) با نوشتن *آثاری چون المجالس والمسایرات*^۵ و نیز *افتتاح الدعوة و ابتداء الدوله*^۶ بخشی از

۱. دکتر عبدالواحد ذنون طه، در این باره تحقیق ارزش‌مندی با عنوان *اهمیه الكتب الفقهية فی دراسة تاریخ الاندلس* انجام داده است. ر.ک: عبدالواحد ذنون طه، *دراسات فی حضارة الاندلس وتاریخها*، ص ۸۹-۱۲۷.

۲. رساله‌ای در این موضوع به نام *اسنی المتاجر فی بیان احکام من اغلب علی وطنه انصاری و لم یهاجر* وجود دارد که پاسخ فقهی و تشریحی در این باره است. این رساله توسط حسین مؤنس و براساس نسخه منحصر آن در کتابخانه استوریال چاپ شده است (مادرید، *صحيفة معهد الدراسات الاسلامیه*، ۱۹۵۷م، ج ۵). متن فتوا در کتاب ذیل آمده است: محمد عبدالله عنان، *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، ج ۵، ص ۴۶-۴۷.

۳. تحقیق محمد ناصر و ابراهیم بحاز، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۶ق. این کتاب با نام *تاریخ بنی‌رستم* و با قلم حجت‌الله جودکی ترجمه شده است (تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵).

۴. تاریخ بنی رستم، ص ۱۰۰.

۵. تحقیق حبیب فقهی، ابراهیم شيوخ و محمد یعلاوی، بیروت، دارالمنتظر، ۱۹۹۶م. این کتاب با دو نام *المجالس و المسایرات فی تاریخ الاسماعیلیه و عقائد هم و المجالس و المسایرات و المواقف و التوقعات* در گنجینه کتب خانه اسلامی ثبت شده است. مجدوع معتقد است نام دوم صحیح است (ر.ک: اسماعیل اجینی مجدوع، *فهرسة الكتب و الرسائل*، ص ۵۲).

۶. چاپ دوم: بیروت، دارالمنتظر، ۱۴۱۶ق.



تاریخ دولت اسماعیلی مخالف دو خلافت بغداد و قرطبه را در دسترس قرار دهند و از حضور تشیع در صفحات مغرب اسلامی سخن بگویند. درباره تاریخ همین دولت در شمال افریقا باید از سیره *جعفر الحاجب*^۱ اثر جعفر بن منصور الیمن، داعی اسماعیلی که همراه عبیدالله المهدی مؤسس دولت فاطمی به مغرب رفته و در سجلماسه با او زندانی خوارج بنومدرار بوده است، نام برد. ابوالعرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی قیروانی (۰۰۰-۳۳۳ق) عالم، تاریخ‌نگار و تراجم‌نویس نسبتاً متعصب شمال افریقا و هم‌عصر آغاز دولت فاطمیان، تاریخ مفصلی در هفده جلد نگاشته که در دسترس نیست. اما سرگذشت‌نامه معروف او به نام *طبقات علماء افریقیه و تونس*^۲ منبع ارزش‌مندی در مختصات مذهبی مغرب الادنی یا افریقیه در قرن سوم و چهارم هجری است.

ابواسحاق ابراهیم بن قاسم، معروف به رفیق قیروانی از مورخان قرن چهارم شمال افریقا است. کتاب او موسوم به *تاریخ افریقیه و المغرب*^۳ تاریخ شمال افریقا از فتح اسلامی تا حیات نویسنده بوده،^۴ ولی آن‌چه اینک در دسترس است از استناداری عقبه بن نافع در سال ۶۲ ق تا اوایل عصر بنو اغلب را بیان می‌کند.

ابوعبدالله محمد بن یوسف قروی قیروانی، معروف به وراق (۲۹۲-۳۶۳ق) هموطن دیگر رفیق در عصر حکم دوم، به اندلس مهاجرت کرد و مورخ دربار قرطبه شد. کتاب مهم او در مسالک و ممالک اینک در دسترس نیست، ولی ابوعبید بکر (۰۰۰-۴۸۷ق) در کتاب *المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب و مقدسی در أحسن التقاسیم* از آن بسیار نقل کرده‌اند. ابن عذاری مراکشی که از آن سخن خواهیم گفت در کتابش *البيان المغرب* از آن بهره گرفته است. ابن حیّان اندلسی، وراق را «الحافظ لخبار المغرب» توصیف

۱. این سیره توسط ایوانف، اسماعیل شناس روسی تحقیق و در مجله *(کلیه الأدب، جامعة القاهرة، ۱۹۳۹م)* چاپ شده است.

۲. تحقیق علی شابی و نعیم حسن یافی، تونس، الدار التونسیه للنشر، ۱۹۸۵م.

۳. تحقیق عبدالله علی زیدان و عزالدین عمر موسی، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۰م.

۴. البته رفیق قیروانی هنگام سخن از استناداری موسی بن نصیر در شمال افریقا به مناسبت، حدود پنجاه سطر از فتح طلیطله (در اندلس) می‌نویسد (ر.ک: همان، ص ۴۶-۵۱).



می‌کند.^۱ او آثار دیگری در تاریخ المغرب اسلامی و انساب بربر داشته که همگی مفقودند.^۲

ابوزکریا یحیی بن ابی بکر و رجلانی (۴۷۱-۴۰۰ق) از تاریخ‌نگاران اباضی - مذهب شمال آفریقا است که کتاب *السیرة و اخبار الائمة*^۳ او (درباره عصر بنورستم) از منابع مهم تاریخ اجتماعی این خطه است. چگونگی ورود مذهب اباضی به مغرب اسلامی و سیر دگرگونی‌های آن، تاریخ دولت بنورستم، جدال بنورستم با فاطمیان و نیز سرگذشت‌نامه بزرگان اباضیه در دو قرن چهارم و پنجم از مطالب مهم این متن است.^۴

این مورخ خارجی مسلک اباضی، تعصب شدیدی به مذهب خود دارد. و زمانی که از آن دسته از اباضیانی که بعد از سقوط دولت بنورستم به فاطمیان پیوستند سخن می‌گوید از آن‌ها به مسوّه (=سیاه‌رویان) یاد می‌کند.

کتاب *الاستبصار فی عجائب الامصار*^۵ از مورخی گمنام در قرن ششم در مراکش است. نویسنده کتاب در سه بخش به ترتیب از اماکن مقدس مصر، شمال آفریقا و سودان سخن می‌گوید.

معاصر او عبدالملک بن احمد باجی، معروف به ابن صاحب الصلاة (۵۹۴-۵۰۰ق) کتاب *المن بالامامة*^۶ را درباره تاریخ موحدین در مغرب اسلامی (شمال آفریقا و اندلس) نوشته است. این کتاب که از مهم‌ترین منابع عصر موحدین است در سه بخش (سفر) نوشته شده، ولی اینک فقط بخش دوم آن در دسترس است. ارتباط نویسنده با دربار موحدین مغرب باعث شده تا اطلاعات بدیع و ارزش‌مندی درباره نظام دیوانی

۱. *المقتبس من انباء اهل الاندلس*، تحقیق عبدالرحمان علی حجی، (بیروت، [بی‌نا]، ۱۹۶۵م)، ص ۳۳.

۲. *المصادر التاريخية العربية فی الاندلس*، ص ۱۰۹.

۳. تحقیق عبدالرحمن ایوب، تونس، الدراتونسیه للنشر، ۱۴۰۵ق.

۴. تادیوس لوسیکی، *المورخون الاباضیون فی افریقا الشمالیه*، ص ۱۳۶.

۵. تحقیق مسعد زغلول عبدالحمید، اسکندریه، [بی‌نا]، ۱۹۵۸م.

۶. تحقیق عبدالهادی آتازی، چاپ سوم: بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۷م. نام کامل کتاب *تاریخ المن بالامامة علی المستضعفین بان جعلهم الله ائمة و جعلهم الوارثین و ظهور المهدي بالموحدین* است.



دولت و اوضاع سیاسی - اجتماعی آن عصر به دست دهد. دکتر عبدالهادی تازی، ادیب و مورخ شهیر معاصر شمال آفریقا که این کتاب را پژوهش و چاپ کرده معتقد است، دقت، امانت‌داری، تکیه بر مشاهدات و نقل از راویان موثق از ویژگی‌های این کتاب است.^۱ هم‌چنین آنچه در این کتاب اهمیت دارد نقش و جایگاه قبایل عربی در تمدن موحدین است. در بخش برجای مانده از کتاب، وقایع مغرب اسلامی در عصر موحدین از سال ۵۵۴-۵۶۸ق براساس سال‌نگاری و حولیات ثبت شده است. همین مورخ - آن‌طور که در متن *المن بالامامه* اشاره کرده - کتابی دیگر به نام *ثورة المریدین* دارد که مفقود شده است.

ابو عامر محمد بن احمد بن عامر بلوی، معروف به ابو عامر سالمی (۵۵۹-۰۰۰ق) ادیب، لغوی و مورخ اندلسی قرن ششم، *تاریخ درر القلائد و غرر الفوائد فی اخبار الاندلس و امرائها و طبقات علمائها و شعرائها* را همچون اسلوب ابن‌حیّان و احمد بن محمد رازی (آمیختگی جغرافیا و تاریخ) نگاشته است.^۲ همین مورخ، کتابی دیگر به نام *الفتنة الكائنة على اللمتونیین بالاندلس سنة اربعین و مایلیها قبلها و بعدها* نوشته است.^۳ هم وطن غرناطی او، ابوبکر یحیی بن محمد بن یوسفی انصاری، معروف به ابن صیرفی (۰۰۰-۵۷۰ق) کتابی درباره دولت صنهاجی مرابطین به نام *الانوار الجلیة فی اخبار الدولة المرابطیه* تألیف کرده که بنا به گزارش حاجی خلیفه در دست‌رس نیست.^۴ اما ابن‌عذارى در *البيان المغرب* از آن نقل می‌کند.^۵

۱. همان، ص ۳۳-۳۵.

۲. عبدالواحد ذنون طه، *دراسات فی التاريخ الاندلسی*، ص ۲۳۳-۲۳۷.

۳. همان، ص ۲۳۶. هر دو کتاب اینک مفقود است.

۴. مصطفی بن عبدالله چلبی (حاجی خلیفه)، *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، ج ۱، ص ۲۸۹. ظاهراً یونس بویگنس، خاورشناس اسپانیولی نسخه‌ای از آن را در تونس سراغ دارد. ر.ک: عبدالواحد ذنون طه، *ابن عذارى المراكشی شیخ مورخی المغرب العربی*، ص ۱۱۶.

۵. عبدالواحد ذنون طه، *دراسات فی التاريخ الاندلسی*، ص ۲۳۹.



ابوبکر بن علی صنهاجی، معروف به بیدق (م قرن ۶ هجری) یکی از پیروان ابن تومرت مغربی، رهبر معنوی و دینی موحدین، کتاب *اخبار المهدی ابن تومرت و ابتداء دولة الموحديه*^۱ را که یکی از مهم‌ترین منابع عصر موحدین است در قرن ششم نوشته است. قسمت برجای مانده از این کتاب، با ورود ابن تومرت به تونس در سال ۵۱۰ هجری شروع و به سال ۵۵۸ ق، پایان حکومت عبدالمؤمن، ختم می‌شود.

در قرن هفتم که مقارن با عصر موحدین است شاهد رشد تاریخ‌نگاری در مغرب اسلامی هستیم. نسب‌نگاری، به‌ویژه نسب‌نگاری موحدین و شرح احوال‌نگاری یا سرگذشت‌نامه و تاریخ اختصاصی دولت‌ها در این قرن، مورد اهتمام بوده است، مانند *تحفة الحاری المطرب فی رفع نسب شرفاء المغرب* تألیف ابوالقاسم زبانی، *الانساب فی معرفة الاصحاب* اثر نسب‌شناس و مورخی مجهول که بخشی از آن را لوی پرونسال، خاورشناس فرانسوی در کتابخانه اسکوریال پیدا کرده و در سال ۱۹۲۸ م ضمن کتاب *اخبار المهدی ابن تومرت*، اثر البیدق چاپ کرده است.^۲ *ذیل الصله* تألیف ابوالعباس احمد بن یوسف بن فرتوت سلمی فاسی، *اختصار المدرک* نوشته ابوعبدالله حماد سبتی، *المستفاد فی ذکر الصالحین و العباد بمدينة فاس و ما لیهما من البلاد*، معروف به *تاریخ فاس* اثر ابوعبدالله تمیمی، از آثار این دوره است.^۳ از آثار تاریخی قرن هفتم در مغرب اسلامی، کتاب *طبقات المشایخ یا طبقات الاباضیه*^۴ تألیف ابوالعباس احمد بن سعید بن سلیمان درجینی، شاعر و مورخ اباضی مذهب این عصر است. این کتاب مهم‌تاریخی، مشتمل بر دو بخش است:

۱. تحقیق عبدالوهاب بن منصور، رباط، دارالمنصور للطباعة والوراقه، ۱۹۷۱ م.

۲. محمد منونی، *حضارة الموحدين*، ص ۴۸. البته مورخ معاصر مغربی این گزیده را مستقلاً با نام *المقتبس من کتاب الانساب فی معرفة الاصحاب* چاپ کرده است (رباط، دارالمنصور للطباعة و الوراقه، ۱۹۷۱ م). بعضی معتقدند این کتاب از همان بیدق است، نه مورخ مجهول مورد بحث.

۳. محمد منونی، همان، ص ۴۷.

۴. تحقیق ابراهیم طلای، چاپ دوم: الجزایر، مطبعة البعث، ۱۹۷۴ م.



بخش اول که درباره ورود اباضیان به شمال آفریقا، تأسیس دولت بنورستم، سیره سیاسی امامان بنورستم و بعضی عالمان این فرقه در مغرب است برگرفته و در واقع، بازنویسی کتاب ابوزکریا و رجالانی (السیرة و اخبار الائمة) است. اما بخش دوم که سرگذشت نامه و سیره عالمان اباضی مذهب در مشرق و مغرب اسلامی در دوازده گروه (طبقه) می باشد نوشته شخص درجینی است.^۱

کتاب اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم^۲ نوشته ابوعبدالله محمدبن علی بن حماد صنهاجی (۵۴۸-۶۲۶ ق) یکی از بربرهای قبیله صنهاجه و از مورخان عصر بنوجماد است. این کتاب مختصر - همان طور که از نامش پیداست - تاریخ فاطمیان و سیره خلفای آن دولت در شمال آفریقه و مصر می باشد. او به فاطمیان تعصب ندارد و ضمن صحیح دانستن نسب علوی ایشان، بی طرفانه تاریخ آن ها را مرور می کند. آن طور که محقق عربی این کتاب نوشته، او کتاب دیگری به نام النبذة المحتاجة فی اخبار صنهاجة بافریقیة و بجایه داشته که در دسترس نیست، گرچه ابن خلدون در تاریخ خود، هنگام سخن گفتن از بجایه از آن نقل می کند.^۳

عبدالواحد مراکشی (۵۸۱-۶۴۷ ق) در کتاب المعجب فی تلخیص اخبار المغرب^۴ تاریخ سیاسی - اجتماعی و فرهنگی دولت موحدین را در اندلس با اشاره به تاریخ اندلس اسلامی قبل از موحدین تا سال ۵۶۱ ق با نگارشی ساده توصیف می کند.

۱. در قرن هشتم یکی از مورخان اباضی به نام ابوالقاسم برادی ذیلی بر آن نوشت به نام الجواهر المنتقاة فی اتمام ما اقل به کتاب الطبقات، و سالم بن عبدالله بارونی آن را با سبک جدید و به نام الازهار الریاضیة فی ائمة و ملوک الاباضیة چاپ کرده است (ر.ک: تادیوس لوسیکی، المورخون الاباضیون فی افریقیا الشمالی، ص ۷۳ و کارل بروکلمان، تاریخ الادب العربی، ج ۶، ص ۹۴).

۲. تحقیق جلول احمد بدوی، الجزائر، المؤسسة الوطنية للكتاب، ۱۹۸۴م. این کتاب با نام تاریخ فاطمیان و توسط حجت الله جودکی به فارسی برگردان شده است (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸).

۳. همان، ص ۱۱.

۴. تحقیق محمد سعید عریان، قاهره، المجلس الأعلى للثئون الاسلامیه، ۱۹۳۶م.



نظم الجمان و واضح البيان فيما سلف من اخبار الزمان^۱ نوشته تاریخ‌نگار بربر، ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن عبدالملک کتامی، معروف به ابن قطان، تاریخ و جغرافیای مفصلی درباره شمال آفریقا و اندلس بوده و در آن از تاریخ فاطمیان مصر نیز سخن گفته است.^۲ اما آن‌چه در دست ما مانده بخش اندکی از این اثر ارزش‌مند است؛ یعنی تاریخ سال ۵۰۰ق؛ سالی که ابن تومرت مغربی به شرق سفر کرده تا ۵۳۳ق. این کتاب که نویسنده‌اش تعصب شدیدی به موحدین دارد^۳ براساس سال و حویات تنظیم و تألیف شده است.

مدرسه تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی در قرن هشتم، تاریخ‌نگاران بزرگی پرورش داده است. شاخص‌ترین مورخ این عصر، ابن خلدون است که تاریخ جامع اسلامی را نوشته و برای همه شناخته شده است. اگر چه اطلاعات تاریخی ابن خلدون در حوزه مشرق اسلامی برگرفته از مورخان شرفی است، اما در جغرافیای غرب اسلام، نوآوری‌های گران‌سنگی دارد، مانند آن‌چه در مورد اقوام بربر نوشته است. برادرش ابو زکریا یحیی بن خلدون (۷۳۳-۷۸۰ق) تاریخ اختصاصی سلسله بنو عبدالواحد^۴ را به نام *بعیة الرواد فی ذکر الملوک من بنی عبدالواحد*^۵ نوشته است.

البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب^۶ نوشته ابوالعباس احمد بن محمد عذاری مراکشی، معروف به ابن عذاری یکی از جامع‌ترین متون تاریخی مغرب اسلامی است.

۱. تحقیق محمود علی مکی، بیروت دارالغرب اسلامی، ۱۹۹۰م. این کتاب بخشی از تألیف کامل ابن قطان است که در دست‌رس مانده است.

۲. عبدالواحد ذنون طه، ابن عذاری المراكشی شیخ مورخی المغرب العربی، ص ۱۵۸.

۳. علاوه برآن‌چه در نظم الجمان هویداست، از ظهور دولت موحدین و عبدالمؤمن، مؤسس دولت به «الامامة الكبرى» یاد کرده و کتابی با همین نام نوشته است (*نظم الجمان*، ص ۲۰).

۴. بنو عبدالواحد و بنوزیان از سال ۶۳۳-۷۹۶ق در مغرب الاوسط حکم راندند.

۵. تحقیق آلفردیل، الجزایر، [بی‌نا]، ۱۹۰۳-۱۹۱۳م.

۶. تحقیق ج. س. کولان ولوی پرونسال، چاپ چهارم: بیروت، دارالثقافه، ۱۹۸۳م.



ابن عذاری تاریخ خود را غالباً براساس حولیات و سال‌شماری دنبال می‌کند.^۱ نظم در نگارش، دقت و امانت‌داری، مراجعه گسترده به منابع تاریخی پیشینیان،^۲ از ویژگی‌های برجسته این تاریخ است. *الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس*^۳ اثر ابوالحسن علی بن عبدالله فاسی، معروف به ابن ابی زرع (۷۲۶-۰۰۰ق) از متون برجسته تاریخ مغرب الاقصی است. او برخلاف بسیاری از مورخان مغرب اسلامی، بیش از اخبار سیاسی بر مطالب فرهنگی - اجتماعی و جغرافیایی تکیه دارد، خصوصاً جغرافیای تاریخی فاس را به تفصیل توصیف می‌کند. کتاب *روض القرطاس تاریخ مغرب الاقصی* از سال ۱۴۵-۷۲۶ ق را در بردارد. هم‌چنین نقش قبایل غربی در دو دولت موحدین و بنومرین و مشارکت آن‌ها در تمدن مغرب اسلامی از برجستگی‌های این کتاب است.

الحلل الموشیة فی ذکر الاخبار المراكشیه^۴ از یکی از مورخان ناشناخته قرن هشتم، درباره دو دولت مرابطین و موحدین است، و به رغم حجم اندکش جایگاه ارزش‌مندی در مدرسه تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی دارد.

سفرنامه ابو محمد عبدالله بن احمد تجانی یا رحلة تجانی^۱ توصیف تاریخ اجتماعی افریقیه یا مغرب الاتی در آغاز قرن هشتم هجری و یکی از منابع مورد استناد ابن خلدون در *العبر* است. این سفرنامه، مشاهدات نویسنده در فاصله سال‌های ۷۰۶-۷۰۹ ق بوده است.

۱. مواردی، مانند سخن گفتن از قبیله برغواطه (ج ۱، ص ۲۲۳) و اخبار قبیله زنانه (ج ۱، ص ۲۵۲) از این سبک خارج شده و به تاریخ‌نگاری موضوعی روی می‌آورد.

۲. دکتر عبدالواحد ذنون طه در پژوهشی ارزش‌مند منابع ابن عذاری را شمرده و معتقد است او علاوه بر شنیدنی‌ها و اسناد رسمی، از ۲۶ منبع تاریخی، ۸ سرگذشت‌نامه و متن ادبی و ۴ متن جغرافیایی از متقدمان مغربی و تاریخ مشرقی بهره‌برداری کرده است (ر.ک: *ابن عذاری المراكشیه شیخ مورخی المغرب العربی*، ص ۷۲-۲۱۹).

۳. رباط، دارالمنصور للطباعة و الوراقه، ۱۹۷۳م.

۴. تحقیق سهیل زکار و عبدالقادر زمامه، درالبیضاء، دارالرشاد الحدیثه، ۱۳۹۹ ق. در چاپ مذکور، بر روی جلد به اشتباه (اشتباه چاپی) مؤلف از مورخان قرن هیجده (الثامن عشر) معرفی شده که منظور الثامن (هشتم) هجری است.



تاریخ الدولتين الموحدية و الخصية^۲ نوشته ابو عبدالله محمد بن ابراهیم زرکشی درباره دو دولت موحدین و بنوحفص در شمال افریقا است که اولی از سال ۵۱۵-۶۶۸ ق بر شمال افریقا و بخش‌هایی از اندلس حکم راند، و دولت دوم که همراهان و امرای موحدین در مغرب الادنی بودند با اعلان استقلال در سال ۶۲۵ ق صفحات مغرب الادنی را از آن خود کردند و تا ۹۴۱ ق (زمان ورود ترکان عثمانی به تونس) در آن جا حکم راندند. دولت بنوحفص از دولت‌های بزرگ تاریخ مغرب اسلامی است، لذا تاریخ‌نگاری اختصاصی آن نیز جایگاه خاصی داشت. احمد بن حسین علی بن قنفذ (۸۱۰-۰۰۰ ق) کتاب الفارسیة فی مبادی الدولة الحفصیه^۳ را درباره بنوحفص و براساس سال‌نگاری نوشت. و نیز محمد بن احمد شماع هنتانی در سال ۸۶۱ ق کتابی با نام الادلة البینه النورانیة علی مفاخر الدولة الحفصیه تألیف کرد.

المؤنس فی اخبار افریقیه و تونس^۴ نوشته محمد بن ابی القاسم رعینی قیروانی، معروف به ابن ابی دینار در ۱۰۹۲ ق آراسته شده است.^۵ این کتاب، بیشتر تاریخ محلی قیروانی و تونس است که نویسنده پس از توصیف جغرافیای تونس و افریقیه (منظور مورخ از افریقیه، قیروان است) به تاریخ سیاسی این خطه، از فتح اسلامی تا عصر ترکان عثمانی می‌پردازد.

احمد بن محمد مقری تلمسانی (م ۱۰۴۱ ق) با تألیف تاریخ جامع نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب^۶ متن ارزش‌مندی درباره دوران متأخر اندلس برجای گذاشت. وی که معاصر دوران فروپاشی و اخراج مسلمانان از سرزمین اندلس است. با بسیاری از شاهدان

۱. تحقیق حسن حسنی عبدالوهاب، چاپ دوم: تونس و لیبی، الدار العربیة للکتاب، ۱۹۸۱م.

۲. تحقیق محمد قاضور، تونس، [بی‌نا]، ۱۹۶۶م.

۳. تحقیق محمد شاذلی و عبدالمجید ترکی، تونس، [بی‌نا]، ۱۹۶۸م.

۴. چاپ سوم: بیروت، دارالمسیره، ۱۹۹۳م.

۵. المؤنس فی اخبار افریقیه و تونس، ص ۸.

۶. تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۸م.



فاجعه سقوط اندلس و پس از آن روبه‌رو شده و از آن‌ها شنیده است. قسمت اول و اصلی کتاب درباره جغرافیای اندلس، فتح اندلس و عصر امارت، عصر خلافت اموی تا سقوط غرناطه، مراودات فرهنگی و علمی مشرق اسلامی و اندلس سخن دارد، و قسمت پایانی درباره ابن‌خطیب غرناطی و اسلاف و اخلاف اوست.^۱

نزهة الأنظار فی عجائب التواریخ و الآثار^۲ تألیف محمود مقدیش (۱۱۵۴-۱۲۲۸ق) تاریخ‌نگار تونس‌ی است که با اقتباس از پیشینیان، تاریخ خود را تدوین کرده و ضمن بحث از جغرافیای مغرب اسلامی، به تاریخ امویان، عباسیان و بعضی از دولت‌های شرقی پرداخته است و به تفصیل در مورد تاریخ شمال آفریقا تا عصر عثمانی سخن می‌گوید. محمود مقدیش درباره اندلس فقط منحصر به دوره امویان اندلس و دوران مرابطین و موحدین در اندلس اشاره می‌کند.^۳ دیگری *الاستقصاء لآخبار دول المغرب الاقصی*^۴ تألیف ابوالعباس احمد بن خالد ناصری سلاوی (۱۲۵۰-۱۳۱۵ق) است. مؤلف این کتاب با روش سال‌نگاری و حولیات، حوادث مغرب الاقصی را تبیین کرده و به نظر می‌آید او نخستین تاریخ‌نگار مغربی است که از آثار اروپایی‌ها بهره برده است. حضور او در منصب دیوانی دولت شرفای مراکش طبعاً مدارک و اسنادی را برایش به ارمغان آورده است.

آن‌چه در سطور بالا آمد نگاهی گذرا به تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی تا آغاز دوران معاصر بود. اما آن‌چه شایسته بررسی جداگانه است و باید در مقاله‌ای دیگر به آن همت کرد، نقد و بررسی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری معاصران مسلمان و غیر مسلمان درباره مغرب اسلامی است، خصوصاً درباره تاریخ شمال آفریقا. بعضی محققان معاصر شمال آفریقا معتقدند اساساً نویسندگان و تاریخ‌پژوهان مسلمان معاصر که عموماً عرب‌اند، چون شهرنشین بوده‌اند و با بادیه‌نشینی بیگانه، تاریخ شمال آفریقا در دوره اسلامی را که اساساً

۱. ایگناتی کراچکوفسکی، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ص ۵۸۱-۵۸۳.

۲. تحقیق علی زواری و محمد محفوظ، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۸م.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۲۱-۴۲۹، مقاله ششم، و بخش‌هایی از مقاله هفتم و هشتم.

۴. تحقیق محمد حجی، ابراهیم ابوظب و احمد توفیق، دارالبیضاء، وزارة الثقافة و الاتصال، ۲۰۰۱م.

تاریخ بادیه است به خوبی پژوهش نکرده‌اند و نادرند محققانی چون عبدالله العروی که با تألیف *تاریخ المغرب* توانسته از عهده تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی برآید.^۱

نتیجه

حوزه تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی در آغاز پیدایی‌اش از تاریخ‌نگاری مکتب مصر بسیار تأثیر پذیرفت. مصریان نخستین کسانی‌اند که از تاریخ مغرب اسلامی گفته‌اند. افزون بر این، مدرسه تاریخ‌نگاری شمال مغرب اسلامی (اندلس) از پیشینه دراز و گوناگونی فراوانی برخوردار است و دولت‌های آن سرزمین به‌ویژه امویان اندلس در سده سوم و پایانی عمر خود و پس از آنان ملوک الطوائف به این موضوع بیش از دیگران توجه کرده‌اند. البته تاریخ‌نگاری در شمال آفریقا از سده هفتم هجری به بعد اوج گرفت و اگرچه نوآوری و تازگی در این مدرسه دیده نمی‌شود، شمار آثار و نوشته‌های تاریخی‌اش فراوان است. بی‌گمان دو گونه از تاریخ‌نگاری؛ یعنی رجال‌شناسی و انساب را از رسته‌های فراگیر در در حوزه تاریخ‌نگاری مغرب اسلامی باید دانست.



۱. در این باره ر.ک: علی ازیکو، «من مشاكل البحث التاريخ في المغرب» مجلة الكلمة، رباط، ۱۹۷۱م.

كتاب شناسی

١. ابن حزم اندلسی، رسائل ابن حزم الاندلسی، تحقیق احسان عباس، بیروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، [بی تا].
٢. ازیکو، علی، (١٩٧١ م)، «من مشاكل البحث التاريخی فی المغرب»، مجلة الكلمة، رباط.
٣. استخری، ابواسحاق ابراهیم، (١٣٦٨)، مسالك و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
٤. بروکلمان، کارل، (بی تا)، تاریخ الادب العربی، ترجمه عبدالحلیم نجار، قاهره، دارالمعارف.
٥. بویکا، ک، (١٩٩٩ م)، المصادر التاريخية العربية فی الاندلس، ترجمه نایف ابوکرم (به عربی)، دمشق دار علاء الدین.
٦. جلبی، مصطفی بن عبدالله (حاجی خلیفه)، (١٤٠٢ ق)، كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون، بیروت، دارالفکر.
٧. ذنون طه، عبدالواحد، (٢٠٠٤ م)، نشأة تدوین التاريخ العربی فی الأندلس، بیروت، دارالمدار الاسلامی.
٨. _____، (٢٠٠٤ م)، دراسات فی التاريخ الاندلسی، بیروت دارالمدار الاسلامی.
٩. _____، (٢٠٠٤ م)، دراسات فی حضارة الأندلس و تاریخها، بیروت، دارالمدار الاسلامی.
١٠. _____، (٢٠٠٥ م)، ابن عذارى المراكشى شیخ مؤرخی المغرب الإسلامی، بیروت، دارالمدار الاسلامی.
١١. _____ الفتح و الاستقرار العربی الإسلامی فی شمال افریقا و الاندلس.





۱۲. رضوان الدایه، (۱۹۷۸م)، محمد، *المختار من التراث العربی*، دمشق، منشورات وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
۱۳. سواژه، ژان، (۱۳۶۶)، *مدخل تاریخ شرقی اسلامی*، ترجمه نوش آفرین انصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۴. عبدالله عنان، محمد، (۱۹۴۹م)، *نهاية الاندلس و تاریخ العرب المنتصرین*، قاهره.
۱۵. _____، (۱۳۷۱)، *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات کیهان.
۱۶. _____، (۱۳۶۷)، *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات کیهان.
۱۷. فتحی عبدالفتاح، عبدالفتاح، (۱۴۲۴ق)، *التاریخ و المؤرخون فی مصر والاندلس فی القرن الرابع الهجری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۸. فروخ، عمر، (۱۹۸۴م)، *تاریخ الادب العربی*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۹. قیروانی، محمد بن احمد بن نمیم، (۱۹۸۵م)، *طبقات علماء افریقیه و تونس*، تحقیق علی شابی و نعیم حسن یافی، تونس (الدارالتونسیه للنشر) و الجزایر (المؤسسة الوطنیه للکتاب).
۲۰. کاهن، کلود، (۱۳۷۰)، *درآمدی بر تاریخ اسلام و قرون وسطی*، ترجمه اسدالله علوی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستانه قدس رضوی.
۲۱. کراچکوفسکی، ایگناتی، (۱۳۷۹)، *تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. لوسیکی، تادیوس، (۲۰۰۰م)، *المؤرخون الاباضیون فی افریقا الشمالیه*، ترجمه ماهر جرّار و ریما جرّار، بیروت، دارالمغرب الاسلامی.
۲۳. مجدوع، اسماعیل اجینی، (۱۳۴۴)، *فهرست الکتب و الرسائل*، تحقیق علی منزوی، تهران، دانشگاه تهران.

۲۴. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۲۵. منونی، محمد، (۱۹۸۹م) حضارة الموحدين، دارالبیضاء - دارتوبقال للنشر.
۲۶. مؤنس، حسین، (۱۴۰۶ق)، تاریخ الجغرافية و الجغرافيين فی الاندلس، چاپ دوم: قاهره، مكتبة مديولى.
۲۷. والنسیا، رافائل، (۱۹۵۵م)، تاریخ الفكر الاندلسی، ترجمه حسین مؤنس، قاهره، [بی‌نا].
۲۸. ابن فرضی، (۱۴۱۰ق)، تاریخ علماء الاندلس، تحقیق ابراهیم ابیاری، چاپ دوم، قاهره دارالکتاب المصری و بیروت دارالکتاب البنانی، قاهره و بیروت.
۲۹. ابن صغیر، (۱۳۷۵)، تاریخ بنی رستم، تحقیق محمدناصر و ابراهیم بحاز، ترجمه حجت‌الله جودکی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۰. ابن قطان، ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن عبدالملک کتیمی، (۱۹۹۰م)، نظم الجمان و واصنع البیان فیما سلف من اخبار الزمان، تحقیق محمود علی مکی، بیروت، دارالمغرب الاسلامی.



چکیده مقالات به انگلیسی

فایل چکیده انگلیسی جایگزین این صفحات شود

نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۸۱



۱۵۲

چکیده انگلیسی

چکیده مقالات به انگلیسی



۱۵۱

چکیده انگلیسی

نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۸۱



۱۵۴

چکیده انگلیسی

چکیده مقالات به انگلیسی



۱۵۵

چکیده انگلیسی

نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۸۱



چکیده انگلیسی

چکیده مقالات به انگلیسی



۱۵۷

چکیده انگلیسی

نامه تاریخ پژوهان، سال پنجم، شماره بیستم، زمستان ۱۳۸۱





برگه درخواست اشتراک
فصل نامه علمی - تخصصی «نامه تاریخ پژوهان»
وابسته به انجمن تاریخ پژوهان

مشترک گرامی!

- وجه اشتراک یک ساله (۱۲۰/۰۰۰ ریال) را به حساب شماره ۲۱۵۵۱۴۶ نزد بانک سپه شعبه صفائیه قم، کد ۱۰۳۸ واریز کنید.
- برگ اشتراک را همراه با اصل فیش بانکی به نشانی قم، صندوق پستی ۳۷۱۳۵-۱۵۱، انجمن تاریخ پژوهان، دفتر فصل نامه «نامه تاریخ پژوهان» بفرستید.
- تغییر نشانی خود را با ارسال نامه، به آگاهی امور مشترکان نشریه برسانید.

نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	مرکز علمی - دانش گاهی:
سن:	شغل:
	نشانی:
صندوق پستی:	کد پستی:
تلفن:	نمبر:
Email:	